

داشته و الآن موی خود را از ته بزند، چه بسا در عرف مورد پسند قرار نگرفته و عزّتش مورد مخاطره قرار گیرد.

یا مثلاً صحیح نیست کسی که مُعَنَوَن است و برای او پوشیدن لباس بلند متعارف نیست و مورد استهزاء قرار می‌گیرد در ملاً عام کت بلند بپوشد، چون مورد پسند عرف نیست و چه بسا ضررش بیش از نفعش است. یکی از اطباء معروف که از ارادتمندان مرحوم علامه بود به ایشان گفت: شما اجازه می‌فرمائید من کت بلند بپوشم؟ آقا فرمودند: نخیر! شما نپوشید.

افراد فرق می‌کنند؛ ممکن است یک نفر کت بلند بپوشد و مورد استهزاء قرار بگیرد. او نباید بپوشد. ولی کس دیگری بپوشد و ضرری هم نداشته باشد.

در زمان ما طّالِب ساعت مچی دستشان نمی‌کردند و در شأن طلبه هم نبود که ساعت مچی دست کند. آقا همیشه برای ما که ساعت می‌گرفتند ساعت جیبی می‌گرفتند، حتّی آن زمانی که معمّم نبوده و تازه طلبه شده بودیم.

لباسی که طلبه می‌پوشد باید تمیز باشد. لازم نیست لباسش نو باشد، امّا باید تمیز باشد. محاسنش شانه کرده باشد. وقتی بیرون می‌رود دکمه لباسش بسته باشد. گاهی بعضی از طّالِب غیر از شاگردان مرحوم علامه والد را که می‌بینم خیلی ناراحت می‌شوم؛ دکمه‌اش باز است و تا پائین سینه‌اش معلوم می‌شود، دکمه قبایش باز است و راه می‌رود، شلوارش تا بالا معلوم است!

آقا می‌فرمودند: طلبه باید عزّت داشته باشد و باید علاوه بر

مراعات جهات شرعی در لباس، طوری لباس بپوشد که عرف پسند باشد. این معنا را انسان باید در بیرون مراعات کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت بیرون می‌رفتند خودشان را در آئینه نگاه می‌کردند، محاسنشان را شانه می‌فرمودند.^۱ و این برای ما دستور است و باید زئی طلبگی را حفظ کنیم.

سابقاً که در قم بودیم، طلبه‌هایی پیدا می‌شدند که درس نمی‌خواندند و در صحن و این طرف و آن طرف می‌گشتند و به گعده و چه‌بسا به امور خلاف شؤون طلبگی مشغول بودند؛ یقه‌هایشان باز بود، کفشهای پاشنه‌بلند می‌پوشیدند، دکمه‌ قبایشان باز بود و شلوارهای اطوکرده‌ ایشان از قبا بیرون می‌زد و گاهی وقتها سیگار هم دستشان بود! و چیزی که به اینها نمی‌آمد طلبه‌بودن بود، مثل یک چاروا دار میدانی، واقعاً این طور بودند؛ اینها موجب آبروریزی برای حوزه و طلاب و اهل علم هستند.

إن شاء الله زئی طلبگی را رعایت کنید. کسی که طلبه می‌شود باید به خاطر خدا و به خاطر امام زمان علیه السلام خیلی از محرومیت‌ها را

۱. حسن بن فضل طبرسی (ره) در سیره آن حضرت نقل می‌کند که: و كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَنْظُرُ فِي الْمِرْءَةِ وَيُرْجِلُ جُمَّتَهُ وَيَمْسُطُ رُبَّمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَى جُمَّتِهِ فِيهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلاً عَنْ تَجَمُّلِهِ لِأَهْلِهِ.

و قَالَ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَأَتْهُ يَنْظُرُ فِي رَكْوَةٍ فِيهَا مَاءٌ فِي حُجْرَتِهَا وَ يُسَوِّي فِيهَا جُمَّتَهُ وَ هُوَ يَخْرُجُ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَتْ: يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي! تَتَمَرُّ فِي الرِّكْوَةِ وَ تُسَوِّي جُمَّتَكَ وَ أَنْتَ النَّبِيُّ وَ خَيْرُ خَلْقِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَ يَتَجَمَّلَ. (مکارم/الأخلاق، ص ۳۴ و ۳۵)

تحمّل کند؛ مثلاً غیر طلبه می‌تواند در کوچه بدود، ولی این برای طلبه مستنکر بوده نمی‌تواند بدود. باید حرمت لباس را داشته باشد. غیر طلبه می‌تواند خیلی از حرفها را بزند و کسی اشکال نمی‌گیرد، امّا طلبه نمی‌تواند هر حرفی بزند، نمی‌تواند میان کوچه داد بزند، نمی‌تواند خنده بلند کند؛ طّالاب مقید باشند این معانی را رعایت کنند.

مطلب ششم: اهتمام به تحصیل علم

الحمد لله طلبه‌ها موفق هستند و خوب درس می‌خوانند. مرحوم آقای قاضی، مرحوم آقای حدّاد، مرحوم علامه والد همه روی درس عنایت و تأکید داشتند، چون شرع مقدّس روی تحصیل علم و دانش تأکید فرموده و به آن امر نموده است.

بعد از عمامه‌گذاری حقیر به دست مبارک مرحوم حدّاد قدّس سرّه الشّریف، ایشان درباره درس و تحقیق و دقّت در امر تحصیل علوم دینیّه، سفارشات ارزشمندی نمودند و تأکید کردند که دروس را محقّقانه بخوانید. مرحوم علامه والد رضوان الله علیه در کتاب شریف روح مجرّد، در بیان این قضیه چنین می‌فرمایند:

«و آنچه از شرائط و لوازم ارشاد و هدایت بود، نه آنکه دریغ نمود، بلکه به طور اتمّ و اکمل درباره ایشان انجام داد، و توصیه فراوان نمود تا دروسشان را خوب بخوانند و بادقّت و مطالعه و تحقیق بخوانند و اشکالاتشان را بپرسند و نفهمیده از درسی نگذرند، و عالم عامل جامع بار آیند.

و می‌فرمود: ارزش عالم عامل از دنیا و آخرت بیشتر است؛ از

هرچه به تصوّر آید بیشتر است. می‌فرمود: مرحوم آقا (قاضی) یک عالمی بود که از جهت فقاہت بی‌نظیر بود. از جهت فهم روایت و حدیث بی‌نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآن بی‌نظیر بود. از جهت ادبیّات عرب و لغت و فصاحت بی‌نظیر بود، حتّی از جهت تجوید و قرائت قرآن. و در مجالس فاتحه‌ای که أحياناً حضور پیدا می‌نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرأت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکالهای تجویدی و نحوه قرائتشان را می‌گفت.^۱

لذا تا می‌توانید درس بخوانید و از این جوانیتان حداکثر استفاده را ببرید! رفقا همه خوش استعداد و خوب هستند؛ بنده به شما قول می‌دهم که یک طلبه خوش استعداد و کوشا و مجدّ اگر ده سال بی‌وقفه در همه ایّام هفته درس بخواند مجتهد می‌شود.

آقا در زمان خودشان می‌فرمودند: اسلام‌شناس نداریم؛ کسی که اسلام را بشناسد، سنّت پیغمبر را بشناسد، سنّت امیرالمؤمنین و ائمّه را بشناسد نداریم! الآن در جامعه ما نیست! و به چنین افرادی در جامعه نیاز است؛ طلبی که با عرفان و توحید آشنا هستند و مسیر صحیح را در فهم قرآن و روایات دریافته‌اند و فقط به ظواهر و به فقه اکتفاء نکرده‌اند؛ هم به دنبال فقه‌اند و هم به دنبال معارف و هم با روایات انس می‌گیرند و هم با قرآن کریم، مانند شما که با مرام و افکار مرحوم علامه آشنائی کامل دارید.

اگر چنانچه شما به نحو احسن درس بخوانید و مجتهد شوید، هر

کدامتان یک عالمی را تکان می‌دهید. می‌توانید جلوی خلافها و اشتباهات بایستید و بار زیادی را در مسیر احیاء دین بردارید.

مگر علامه طباطبائی چند نفر بودند؟ خود آقا مگر چند نفر بودند؟ یک نفر که بیشتر نبودند! چه تحوّل به واسطه انتشار و تألیف این معارف در جامعه ایجاد کردند؟ /مأم‌شناسی، معادشناسی، الله‌شناسی، روح‌مجّرد و کتابهای دیگر، اینها موجب تحوّل شد و چه بسیار افرادی که این معارف را نمی‌دانستند ولی با علوم و معارف اسلام آشنا شده و به جان و دل پذیرفته و متحوّل شدند.

آقا یک نفر بودند! شما چند نفرید؟ اگر شما درس بخوانید و خوب بخوانید که بحمدالله درس می‌خوانید ولی بهتر از اینها می‌توانید درس بخوانید، اگر شما خوب درس بخوانید و مجتهد شوید، چقدر می‌توانید اثر بگذارید!

اگر در ایّام تبلیغی هر کدام که محرّم و صفر منبر می‌روید این معارف را إشاعه دهید تحوّل ایجاد می‌شود. معادشناسی بگوئید، /مأم‌شناسی بگوئید؛ اینها إشاعه دین است.

یکی از دوستان به بنده فرمود: در محرّم و صفر منابری را که در سطح شهر تهران می‌روم و همین معارف الهی را می‌گویم، مردم با یک اشتیاق خاصّی تلقّی به قبول می‌کنند، چون این مطالب حقّ است و حق را همه می‌پذیرند. هرکس تشنه حق باشد حق را می‌پذیرد. هرکس تشنه آب باشد بدنش آب می‌طلبد، أمّا سراب چی؟ سراب را نمی‌خواهند!

پس سعی کنید در درس کوشا تر بوده و درسها را به نحو احسن و اکمل بخوانید. بحمدالله آقایان کوشا هستند، درسهایشان را خوب

می‌خوانند، ولی این معنی در وجودشان باشد که حدّ اکثر استفاده را از اوقاتشان برده و زودتر خود را به مرتبه رفیعۀ اجتهاد برسانند. از آن طرف هم بال عمل را همراه با بال علم نموده به نهایت ذروه از ایمان و تسلیم و یقین إنّ شاء الله برسید؛ وَفَّقَكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا لِمَرْضَاتِهِ إنّ شاء الله. امیدواریم رفقا به این عرائض نهایت اهتمام را داشته باشند، چه در گفتن ذکر و چه در زیّ طلبگی و درس و چه در امور دیگر؛ وَفَّقَكُمُ اللَّهُ لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى.

إن شاء الله خدا به ما توفیق دهد که هم در علم و هم در عمل، هم در ذکر و هم در نماز شب موفق شویم. در بیداری سحر و بین الطلوعین موفق باشیم، بین الطلوعین نخوابیم. در مسیر عبادت و اطاعت قدم برداریم تا إنّ شاء الله به ایمان و یقین برسیم.

إن شاء الله خدا روح و ریحان به قبر والد معظّم رضوان الله تعالی علیه سرازیر گرداند و آن قدر نور و بهجت و سرور به روح مطهر ایشان عائد و واصل کند که از همه ما خرسند و شاد باشند و ببینند که این زحماتی که کشیده‌اند الحمد لله به ثمر نشست است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عبّل فرجهم و العن عدوهم

مجلس دوم

قبض و بکٹ سلوکی (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

یکی از نکاتی که لازم است سالکینِ الهی به آن توجه نمایند، قبض و بسط‌هایی است که در طئی طریقِ الهی برای آنها به‌وجود می‌آید. «قبض» به معنای گرفتگی، ضیق، تنگی و فشار است. و «بسط» به معنای گشایش و احساس راحتی کردن است. قبض و بسط لازمهٔ سلوکِ الهی بوده و هر سالکی اجمالاً باید هم قبض و هم بسط داشته باشد تا به‌واسطهٔ این قبض و بسط آب‌دیده شود و قلب او وسعت پیدا کرده، گنجایش پیدا نماید که جای خدا قرارگیرد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: **إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا**.^۱ «این قلوب حکم ظروف را دارند و بهترین ظرف، ظرفی است که گنجایش آن بیشتر باشد.»

قبض و بسط این ظرفیت را ایجاد می‌کند. البته قبض باید

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۵.

به مقداری باشد که سالک زیر ضربات تازیانه‌های آن خُرد نشود؛ یعنی آن قدر شدید نباشد که خُرد شده نتواند سر خود را بلند نماید! همچنین بسط سالک نباید آن قدر زیاد باشد که نتواند ظرفیتی که دارد را توسعه داده و قلبش جای بیشتری برای ادراک مقام قرب پروردگار پیدا کند. پس خداوند تبارک و تعالی به مقتضای حکمت متعالیه خود در نفس سالک إلی الله این قبض و بسط را قرار می‌دهد تا بتواند به مقصود برسد.

عوامل قبض و بسط

البته قبض و بسط عواملی دارد که بعضی از این عوامل تحت اختیار انسان است. انسان نباید آن چیزهایی که موجب قبض می‌شود و منهیّ عنه است را مرتکب شود.

عقوق والدین

مثلاً عقوق والدین موجب قبض شدید می‌شود. کسی که عاق پدر یا مادر شده قبض شدیدی برای او حاصل می‌گردد، به طوری که مثل کلاف سر در گم اصلاً به هیچ جا راه پیدا نمی‌کند، از هر طرفی برود به بن بست می‌رسد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌّ**.^۱ «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن قدر از بهشت دور است که این بو را

۱. النخصال، ج ۱، ص ۳۷.

استشمام نمی‌کند!»

ما قبضی مثل قبضی که از ناحیه عاق والدین است نداریم. این قبض چه بسا از قبضی که برای کافر غیر معاند مثل مسیحی جاهل حاصل می‌شود بالاتر است؛ کسی که کافر قاصر است ولی عاق والدین نبوده و پدر و مادر خود را راضی نگه داشته است قبض برای او حاصل می‌شود و این قبض خیلی شدید است ولی قبض عاق والدین از آن هم بالاتر است!

علی‌ایّ حال، حقوق والدین خیلی مهمّ است! خیلی عجیب است! روزی با مرحوم علامه والد سوار تاکسی شده و به مسجد می‌رفتیم. راننده تاکسی ابتداءً از آقا پرسید: چرا من به هر کاری دست می‌زنم به بن بست می‌رسم؟ با اینکه شرائط و معدّات این کار همه مهیا بوده مانعی هم نیست ولی باز به بن بست می‌رسم؟ تعبیر خود راننده این بود که می‌گفت: من مثل کلاف سردرگم شده‌ام؛ تاکسی نو خریدم مشغول کار شدم باز ضرر می‌کنم.

آقا فرمودند: پدر و مادر از تو راضی هستند؟ گفت: نه! راضی نیستند؛ من اصلاً نمی‌خواهم که آنها را ببینم. بیست سال است که ما با هم اختلاف داشته و رفت و آمدی نداریم. آقا فرمودند: تنها راه درست شدن کار شما این است که پدر و مادر را از خود راضی کنی؛ راه منحصر در این است.

عاق والدین اطور است که نه تنها برای انسان ضیق و تنگی و قبض می‌آورد که کار دنیائی انسان نیز به هم می‌ریزد.

لذا از حضرت امام هادی علیه‌السلام روایت است که فرمودند:

الْعُقُوقُ يُعَقَّبُ الْقِلَّةَ وَيُودَى إِلَى الذِّلَّةِ.^۱ «عقوق والدین موجب تنگی دست و کمی مال دنیا یا کمی نسل و فرزندان شده و ذلت و سرافکندگی را در دنیا به دنبال می آورد.»

در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجِّلُ عُقُوبَتَهَا وَ لَا تُؤَخِّرُ إِلَى الْآخِرَةِ: عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَ كُفْرُ الْإِحْسَانِ.^۲ «سه گناه است که عقوبت آن از همین دنیا دامن گنهکار را می گیرد و به آخرت موکول نمی شود: عقوق پدر و مادر، ظلم بر مردم و کفران نعمت و احسان.»

خدای ناکرده اگر پدر و مادر سالک راه خدا از او ناراحت باشند که دیگر واویلا! اصلاً سلوکش از بین رفته و ضایع شده است و راه او بسته شده و دیگر نمی تواند راه برود!

رنجاندن دیگران

حتی اگر چنانچه انسان حرفی بزند که رفیق برنجد و قلب او از انسان بگیرد، ولو اینکه غرضی هم نداشته و از روی عداوت نگفته باشد، فقط مزاح کرده ولی این مزاح سبک بوده و قلب رفیق گرفته است، این موجب قبض می گردد. انسان در منزل نشسته می بیند حالت قبض پیدا کرده، خسته و گرفته است؛ اگر چنانچه او را به باغ یا میهمانی یا حرم هم دعوت کنند دلش باز نشده و اصلاً حال ندارد.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲. الأمالی شیخ مفید، ص ۲۳۷.

این عوامل دست خود انسان است؛ سالک و مؤمن نباید سخنی بگوید که کسی را برنجاند یا مزاحی کند که رفیقش برنجد یا در منزل با عیال خود نشسته او را برنجاند. مرد بر زن تفوق دارد ولی آیا می‌تواند چون تفوق دارد هر کاری را انجام دهد؟! هر حرف یا زخم زبانی به عیال خود بزند؟! بله، بعضی زن‌ها نسبت به همسر خود استعلاء (طلب علو و برتری) دارند و زندگیشان زن‌سالاری بوده و زن بر مرد حکومت می‌کند و عملاً در زندگی «النساء قَوَّامَاتٌ عَلَى الرَّجَالِ» است که البته این روش زندگی خلاف قرآن و سنت است. أمّا در خانه‌ای که طبق قرآن و سنت، مرد زمام‌دار است و آیه: **الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ**^۱ آنجا حاکم و زن اسیر دست مرد است، آیا مرد حق دارد به این زن هر زخم زبانی بزند؟ مثلاً زن جمالی ندارد، مرد یک مرتبه به او بگوید: تو چقدر زشت هستی! کاش تو را نمی‌گرفتم! به‌هیچ وجه جائز نیست. می‌توانستی از اوّل این خانم را به عقد در نیاوری، ولی حالا که گرفتی و خدا تقدیر کرده شکل او به این صورت باشد، حق نداری زخم زبان بزنی!

یا مثلاً این بنده خدا صبح تا شب کار می‌کند؛ خیاطی می‌کند، کهنه‌شوری می‌کند، بچه‌داری می‌کند، غذا می‌پزد، هزار کار انجام می‌دهد و دوست دارد وقتی شوهر او به خانه می‌آید با خنده و حسن خلق بیاید، ولی وقتی مرد وارد می‌شود مثل برج زهر مار به جان این زن می‌افتد؛ آی چرا اینجا را این‌طوری کردی؟! چرا آنجا را این‌طوری کردی؟! چرا چنین غذایی پختی؟! چرا فلان کار را نکردی؟! جایز نیست! و از باب

۱. صدر آیه ۳۴، از سوره ۴: النِّسَاء.

ایذاء حرام است؛ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.^۱ «با زنهای خود به نحو پسندیده معاشرت کنید.» و سعی کنید رفتارتان حسن و نیکو باشد. همان‌طور که مرد به گردن زن حق دارد زن نیز به گردن مرد حق دارد و همان‌طور که زن باید رفتار پسندیده داشته باشد مرد هم باید معاشرت به معروف داشته و پسندیده رفتار کند.

اینها مسائل شرعی است؛ گاهی به واسطه ندانستن یا مراعات نکردن این مسائل، انسان حرفی می‌زند و خودش هم متوجه نیست و دل این بیچاره می‌شکند و کسی را هم ندارد، پناهگاه و ملجأی ندارد، مقهور دست مرد و اسیر اوست و دلش می‌شکند، آن‌وقت برای انسان قبض حاصل می‌شود و هر کاری می‌کند تا از این گرفتگی نجات پیدا کند نمی‌شود؛ قرآن می‌خواند نمی‌شود! زیارت می‌رود نمی‌شود!

قبض حاصل از موسیقی

قرآن خواندن موجب بسط، و ساز و آواز موجب قبض است؛ جائی که ساز و آواز شنیده می‌شود یا زده می‌شود قبض و تاریکی است! انسان نمی‌تواند اصلاً نگاه کند!

خاطر من هست کوچک بودم وقتی از کنار مسجد قائم ردّ می‌شدم یک نشاطی به من دست می‌داد تا اینکه چند قدم جلوتر می‌رفتم، بعد از چهارراه یک سینما بود، همین که از کنار سینما عبور می‌کردم حالت قبض حاصل می‌شد. با اینکه این در و دیوار همان در و دیوار است. در مسجد با در سینما هر دو از آهن است، زمین هر دو سنگ است، أمّا چرا

۱. قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۴: النّساء.

وقتی انسان به مسجد می‌رود نورانی شده دلش زنده و روحش تازه شده برای او حال بسط حاصل می‌شود، اما از کنار سینما که عبور می‌کند بدون اینکه داخل آن بشود، حال قبض برای او حاصل شده و سنگین می‌شود؟! اصلاً می‌خواهد فرار کند! چرا؟!

چون در سینما معصیت خدا می‌شود، ساز و موسیقی زده می‌شود، افرادی که اهل معصیت هستند در اینجا شرکت می‌کنند. در زمانهای سابق افرادی که اهل گناه بوده و پایبند به مسائل شرعی نبودند در اینجا شرکت می‌کردند، اما افرادی که به مسجد می‌روند این‌طور نیستند!

نورائیت مساجد

مساجد هم فرق می‌کنند؛ یک مسجد نورائیت بیشتری دارد و یک مسجد نورائیت کمتری و بعضی از مساجد که اصلاً نورائیت ندارند؛ مسجدی که محرابش را با طلا تزیین کرده‌اند که حرام است و در آن افراد فاسق و ریش‌تراش آمده و تماماً مشغول صحبت امر دنیا هستند و برای مجلس ختم صندلی در مسجد می‌گذارند و با کفش داخل مسجد می‌شوند و روی صندلی می‌نشینند و مخدراتی که وارد این مجلس می‌شوند، «کاسیات عاریات» هستند، لباسهای بدن‌نما می‌پوشند، این مسجد به واسطه این امور اگر روحی داشته باشد روحش گرفته می‌شود! آقای حداد وقتی که به تهران تشریف آورده بودند و در خدمت ایشان به مسجد قائم می‌آمدیم، خیلی از نورائیت مسجد قائم تعریف می‌کردند و می‌فرمودند: این مسجد نورائیت دارد. چرا نورائیت دارد؟ چون کسی که این مسجد را بنا نموده اخلاص داشته است. امام جماعت این مسجد پدر مرحوم علامه والد بوده که عرق دینی داشته و قصدش

خدا بوده است، بعد هم خود آقا سالیان سال در این مسجد نماز خواندند. خود ایشان به بنده فرمودند: ما در این مسجد که نماز خواندیم جز برای خدا و به دستور اولیاء خدا نبوده و ما حتی برای یک لحظه نظر به مال و منال افراد متمولی که به مسجد می آمدند نکردیم!

کدام امام جماعت این طور است؟! افراد مخلصی که ایشان در این مسجد تربیت کردند، نماز نورانی ای که در این مسجد می خواندند، تمام اینها روی مسجد اثر می گذارد؛ روی سنگ مسجد، روی فرش مسجد، روی در و دیوار آن، روی هوایی که استنشاق می کنیم اثرگذار است.

قبض حاصل از معصیت

علی ایّ حال، طاعت و اخلاص موجب بسط شده گشایش و نورانیت می آورد و معاصی موجب قبض و گرفتگی می شود. معاصی آثار دیگری هم دارد؛ راوی می گوید: از امام سجّاد علیه السّلام شنیدم که می فرمود: **ما اخْتَلَجَ عِرْقٌ وَ لَا صُدِعَ مُؤْمِنٌ قَطُّ إِلَّا بِذَنْبِهِ، وَ مَا يَغْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ وَ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدَبَرِيٍّ قَالَ: لِيَهْنِثَكَ الطُّهْرُ مِنَ الذُّنُوبِ فَاسْتَأْنَفِ الْعَمَلَ.**^۱ «هیچ رگی ضربان پیدا نمی کند و هیچ مؤمنی سردرد نمی گیرد مگر به خاطر گناهی که انجام داده است.» خیلی عجیب است! حضرت می فرمایند: فقط گناه است که باعث این امور می شود.

وَ مَا يَغْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ. «و گناهانی را که خدا می آمرزد بیشتر است.» انسان بیست گناه می کند خداوند نوزده گناه را می بخشد و به خاطر یکی به او سردرد می دهد و الا اگر خدا بخواهد به خاطر گناهان

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۶.

مؤاخذه کند که هیچ دیاری باقی نمی ماند؛ وَلَوْ يُوَاخِذُ اللَّهَ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ^۱ «اگر خدا این مردم را به خاطر ظلمشان مؤاخذه می کرد روی زمین جنبه ای نمی گذاشت.» گناه ظلم است، منتهی خود انسان نمی فهمد، متوجه نیست!

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند
و كَانَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدْبَرِي قَالَ: لِيَهْنِكَ الطُّهُرُ مِنَ الذُّنُوبِ
فَاسْتَنْفِ الْعَمَلَ. «هر وقت حضرت مریضی را می دیدند که خوب شده است، به او می فرمودند: پاک شدن از گناه گوارایت باد! عمل خود را از سر بگیر که گناهان تو پاک شده است!»

انسان گناه می کند، غیبتی می کند، مزاحی کرده دل مؤمنی را می شکند؛ مثلاً حرفی به عیال خود می زند که نباید بزند و دل او می شکند، این گناه محسوب می شود و برای انسان قبض می آورد و هیچ چاره ای نیست جز اینکه عامل و منشأ این قبض و گرفتگی را رفع نماید.

عوامل برطرف شدن قبض

أَمَّا إِنْ قَبِضَ بِهٖ وَاسْطَةُ ظَلَمٍ يَاسَازُ وَآوَاظُ يَاقُوقَ وَالْذِينَ وَنَارِضَايَتِي إِشَانِ نَبُودُ وَسَالِكُ دَرِ قَبْضُ فَرُو رَفْتُ وَعَلَّتْ أَنْ رَا هَمِ پِیدَا نَكُرْدُ، بَايْدُ چَكَار كُنْدُ؟ بَعْضِي خَدَمَتِ آقَا آمَدَه مِي كُفْتَنْدُ: يَكِ مَاهِ اسْتِ كِه دَرِ قَبْضِ قَرَارِ كُفْتِيمُ، چَكَار كُنِيمُ؟ الْبَتَّهْ اَزِ نَوَادِرِ اسْتِ كِه اَيْنِ طُورِ بَشُودُ؛ مَعْمُولاً يَكِ رُوزُ، دُو رُوزُ، سَه رُوزُ، چَهَار رُوزِ اسْتِ. آقَا سَه كَارِ رَا تَوْصِيَه مِي فَرَمُودَنْدُ:

۱. صدر آیه ۶۱، از سوره ۱۶: النحل.

اوّل: قرائت قرآن، هرچقدر می تواند قرآن بخواند. **دوّم:** صله اُرحام، تا می تواند به صله اُرحام برود و به خویشاوندان سر بزند؛ و در رتبه اوّل به والدین، خواهرها و برادرها، عمّه و خاله سر بزند که موجب بسط می شود! **سوّم:** زیارت اهل قبور. می فرمودند: این سه چیز باعث بسط می شود. البته امور دیگری هم هست که برای رفع قبض خیلی مفید است؛ مانند فرستادن صلوات و توسّل به معصومین علیهم السّلام و زیارت قبور منوره ایشان و رفع همّ و غم از مؤمنین.

خلاصه کلام اینکه: قبض و بسط برای سالک لازم است و خدا افرادی را که دوست دارد قبض و بسط بیشتری برای ایشان قرار می دهد، ولی نه قبضی که نعوذ بالله از ناحیه معاصی برای فرد حاصل می شود.

مراقبه شدید

خداوند مؤمنینی را که دوست دارد رها نکرده و نمی گذارد یک آب خوش از گلوی آنها پائین برود، البته آن مؤمنی که سالک راه خدا بوده و خدا او را دوست دارد، نه هرکسی که بگوید: من سالک راه خدا هستم. نه! سالک باید در مراقبه شدید باشد؛ توجّه تام داشته و سعی کند طبق دستور عمل نماید، صحبت های خود را کنترل کند، هر صحبتی نکند، کلامی که بدرد آخرتش نمی خورد نگوید.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: **مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ**^۱ «از خوبی اسلام مرد این است که هر چیز بی فائده را ترک می کند.»

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۶۵.

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را

غبار خاطری از رهگذار ما نرسد^۱

یعنی چنان زندگی کن که اگر بدن و استخوانهایت پوسید و خاک ره شدی، غبار این خاک رهگذرانی که از اینجا عبور می‌کنند را اذیت نکند؛ یعنی خاطرش مکدر نشود. هرکسی بشنود فلانی از دنیا رفت بگوید: خدا رحمتش کند! چه انسان خوب و خلیقی بود! ما که از او بدی ندیدیم! حقیقتاً این طور باشد؛ یعنی حتی در خاطره و مخیله او بدی از این شخص نباشد.

امیدواریم إن شاء الله خدا ما را موفق کند حقوق افراد، حقوق والدین را پرداخت کنیم!

حقوق والدین

شخصی خدمت آقا عرض کرد: من به هر کاری دست می‌زنم به بن‌بست می‌رسم و به هر دری می‌زنم بسته می‌شود! آقا فرمودند: آیا پدرت از شما راضی هست؟ گفت: نه آقا! راضی نیست، اصلاً مدتهاست که از دنیا رفته و از من هم راضی نبود! آقا فرمودند: تا می‌توانی برای او خیرات کن! صدقه بده! زیارت می‌روی عوض پدرت زیارت کن! عوض او نماز بخوان! این باعث می‌شود که از تو راضی شده و قلبش به تو منعطف شود.

در روایت است که: گاهی کسی پدرش از دنیا رفته و در زمان حیات عاق والدین بوده ولی الآن با خیرات از او راضی می‌شوند، کما

۱. دیوان حافظ، ص ۸۰، غزل ۱۷۸.

اینکه پدر و مادر بعضی در زمان حیات از ایشان راضی هستند ولی وقتی از دنیا می‌روند در اثر کوتاهی‌هایی که در حق پدر و مادرش می‌کند عاق والدین می‌شوند!^۱ وقتی پدر و مادر از دنیا رفتند معدوم که نشدند بلکه تجرّدشان قوی‌تر شده و اگر از مؤمنین باشند به مقدار درجه ایمانشان تجرّدشان قوی‌تر می‌گردد.

در روایت داریم که: ارواح از مؤمنین به فرزندان و اهل و عیالشان سر می‌زنند، منتهی به حسب درجه‌ای که دارند تفاوت می‌کند؛ بعضی هر وقت بخواهند می‌توانند سر بزنند، ولی بعضی این‌طور نیست؛ روزی یک بار یا دو روزی یک بار یا هفته‌ای یک بار سر می‌زنند!^۲

فرض کنید این روح پدر و مادر که از دنیا رفته است به فرزندان خود سر می‌زند، می‌بیند سر ارث دعوا می‌کنند، بعد عاقشان می‌کند! این خیلی اتفاق می‌افتد که دو تا برادر یا خواهر سر ارث نزاع می‌کنند، به خاطر مال دنیا چاقو می‌کشند! البتّه خداوند از برخی از مؤمنین بعد از مرگ بدیهای خانواده را می‌پوشاند تا آزرده نشوند، ولی کلّیت ندارد.^۳ والدین در زمان حیات از ایشان راضی بودند بعد که از دنیا می‌روند فرزندان‌شان عاق والدین می‌شوند! انسان باید خیلی مراقبه داشته باشد، در همه جهات مراقبه داشته باشد.

دل بسته نبودن به مال دنیا

آقا می‌فرمودند: بعضی از سالکین راه خدا در همه چیز جلو

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۴.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، ح ۳ و ۵.

۳. همان مصدر، ص ۲۳۰، ح ۱.

هستند، به پول که می‌رسند جا می‌زنند! یعنی مسأله پول که می‌شود جا می‌زنند! چه بسا می‌خواهد خمسش را حساب کند دستش می‌لرزد! درحالی‌که آقا می‌فرمودند: سالک راه خدا اول باید از مال بگذرد بعد از جانش بگذرد. کسی که از مال نگذرد به مقصود نخواهد رسید. کسی که واجب مالیش را ادا نکند نخواهد رسید.

آقا می‌فرمودند: امر از این هم بالاتر است! خیلی بالاتر است! تنها تأدیه واجب نیست؛ انسان باید دل بسته هم نباشد. آقا به بنده می‌فرمودند: بعضی از این افراد که می‌خواهند پولشان را حساب کنند شما پول ایشان را نگیرید. پول آنها به جوی آب ریخته شود بهتر است! معنای این حرف چیست؟ یعنی دلشان به مال دنیا بسته شده و اصلاً کنده نمی‌شود.

سالک راه خدا باید هستی خود را بدهد، جان خود را بدهد. وقتی از پول که یک امر عرضی است نمی‌توانی بگذری چگونه می‌توانی از جانت بگذری؟

قضیه سامری مفصل است. او تمام زحمات حضرت موسی علیه‌السلام را به باد فنا داد و بنی اسرائیل که موحد شده بودند را گوساله پرست کرد. حضرت موسی برگشت برادرش هارون را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داد. هارون گفت: من کاری نکردم و تمام بلاها را سامری درآورده است! حالا حضرت موسی با سامری چکار کند؟ آمد تا او را بکشد، حضرت موسی خیلی قوی بود وقتی می‌خواست سامری را بکشد، خطاب آمد که او را نکش! لا تَقْتُلْهُ يَا مُوسَى! فَإِنَّهُ سَخِيٌّ.^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

سامری انسان سخاوتمندی بود و خدا سخاوتمندان را دوست دارد! خداوند کسی که از مالش بگذرد را دوست دارد.

امر سلوک امر دقیقی است. در هر کاری مراقبه دقیق لازم دارد؛ در صحبت کردن، در نشستن و برخاستن، غذا خوردن، خوابیدن و...

خداوند إن شاء الله به ما توفیق دهد تا تنها به ذکر گفتن اکتفا نکنیم! اگر سحر از خواب بیدار شدیم و ذکر گفتیم، آیا کفایت می کند و جزء اُعلیٰ علیین هستیم؟! نه! سلوک ریزه کاریهایی دارد که باید مدّ نظر داشته باشیم. **اللهمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَىٰ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَىٰ.**
اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم وَ الْعَنْ عَدُوَّهُم

مجلس سوم

قبض و بکٹ سلوکی (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسه گذشته دربارهٔ قبض و بسط صحبت شد که قبض چیست؟ بسط چیست؟ و اینها چه عواملی دارند؟ اجمالاً در این دو موضوع مطالبی عرض شد؛ عرض کردیم که قبض به معنای «گرفتگی و ناراحتی» و بسط به معنای «گشایش و راحتی» است.

گاهی برای انسان قبض حاصل می‌شود و هرچه جستجو و تفحص می‌کند که علت این قبض و گرفتگی روحی چیست؟ آیا خلافتی از او سر زده یا معصیتی انجام داده است؟ آن را پیدا نمی‌کند! همین‌طور گاهی انسان در خانه یا جای دیگری نشسته که حالت بسطی برایش پیش می‌آید و نمی‌داند که این بسط از چه ناحیه‌ای بوده و علت آن چیست!

ولی گاهی این قبض و بسط ناشی از عمل خود انسان است؛ مثلاً ظلمی کرده است، چرا که ظلم از موارد بی‌نی است که موجب قبض می‌شود و هرچه درجهٔ ظلم بالاتر باشد قبضی که برای انسان حاصل

می شود شدیدتر بوده و هرچه ظلم کمتر باشد آن قبض هم کمتر است. اقل آثاری که بر ظلم مترتب می شود همین حالت گرفتگی و قبض است؛ مثلاً اگر انسان بی جهت با عیالش دعوا کند و حق هم با عیال باشد، برای او قبض و گرفتگی حاصل شده و تا عیالش را راضی نکند این قبض مرتفع نخواهد شد و لو اینکه چند روز بگذرد!

نسبت به پدر و مادر هم همین طور است؛ اگر پدر و مادر از دست فرزندشان راضی نباشند و لو اینکه حق با فرزند بوده و پدر و مادر به ناحق از او ناراضی باشند، خواه ناخواه برای فرزند قبض پیش آمده و هرچه به خود فشار بیاورد و این طرف و آن طرف برود که این گرفتگی و قبض مرتفع شود، مرتفع نخواهد شد! مگر اینکه دل پدر و مادر را به دست آورده رضایت ایشان را تحصیل کند.

عوامل برطرف شدن قبض

بعضی از رفقا خدمت آقا آمده می گفتند: برای ما قبض شدیدی حاصل شده و علت آن را هم نمی دانیم! آقا به نحو عموم سه مطلب را توصیه می فرمودند:

صله رحم

اول: صله ارحام کنید؛ دل پدر و مادرتان را به دست آورید و آنها را خوشحال کنید. همچنین به برادرها، خواهرها، عمو، عمه، دایی، خاله و... سر بزنید که صله ارحام موجب بسط می شود؛ خصوصاً محبت به مخدرات از ارحام خیلی نافع است؛ چون مخدرات لطیف تر بوده و بیشتر نیاز به محبت دارند و با محبت دلهايشان بیشتر شاد می شود. نیکی به پدر و مادر و ارحام کفاره گناهان است.

در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که:
 جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي وَلَدْتُ بَنَاتٍ وَ
 رَبَّيْتُهِنَّ حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ فَأَلْبَسْتُهِنَّ وَحَلَّيْتُهِنَّ ثُمَّ جِئْتُ بِهِنَّ إِلَى قَلِيبٍ
 فَدَفَعْتُهِنَّ فِي جَوْفِهِ وَكَانَ آخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْهَا وَهِيَ تَقُولُ: يَا أَبَتَاهُ! فَمَا
 كَفَّارَةُ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَلَاكَ أُمَّ حَيَّةٌ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَلَاكَ خَالَةٌ حَيَّةٌ؟ قَالَ:
 نَعَمْ. قَالَ: فَأَبْرَرُهَا، فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ؛ يُكَفِّرُ عَنْكَ مَا صَنَعْتَ.^۱

«مردی به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
 آمد و عرض کرد: دختری برای من متولد شد و من او را بزرگ کردم تا
 وقتی که به سن بلوغ رسید، لباسی بر تنش کردم و او را آرایش نمودم و
 او را بر سر چاهی بردم و در چاه انداختم و آخرین چیزی که از او شنیدم
 صدای او بود که می‌گفت: «بابا، بابا!» کفاره این گناه من چیست؟
 حضرت پرسیدند: آیا مادری (یا مادر بزرگی) که زنده باشد
 داری؟ عرض کرد: نه! فرمودند: خاله‌ای داری؟ عرض کرد: بله! فرمودند:
 به او نیکی کن که در حکم مادر است؛ با نیکی به او گناه تو پاک می‌شود.»
 راوی می‌گوید: از خدمت امام صادق علیه السلام پرسیدم: این
 واقعه مربوط به چه زمانی است؟ فرمودند: مربوط به دوران جاهلیت
 است که دختران را از ترس اینکه اسیر شده و در قبیله دیگری فرزندی
 بیاورند می‌کشتند.

و نیز از امام سجّاد علیه السلام روایت شده است که: جَاءَ رَجُلٌ
 إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا مِنْ عَمَلٍ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

قَبِيحٌ إِلَّا قَدَعَمِلْتُهُ، فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَهَلْ مِنْ والدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ؟ قَالَ: أَيْ. قَالَ: فَاذْهَبْ فَبِرِّه. قَالَ: فَلَمَّا وَلَّى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَوْ كَانَتْ أُمَّهُ.^۱

«مردی خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: هیچ کار زشتی نیست مگر آنکه من آن را انجام داده‌ام. آیا توبه‌ای برای من هست؟ حضرت فرمودند: آیا از پدر یا مادر کسی زنده است؟ عرض کرد: پدرم زنده است. فرمودند: برو و به او نیکی کن! وقتی آن مرد رفت، حضرت فرمودند: ای کاش مادرش زنده بود!»

قرائت قرآن

دوّم: قرائت قرآن نیز موجب بسط می‌شود؛ اگر کسی دلش گرفته و نمی‌داند علت آن چیست و هرچه در زوایای نفسش تفحص می‌کند علت آن را پیدا نمی‌نماید، قرآن را باز کند و قرآن بخواند! قرآن خودش می‌فرماید: «موجب شفاء دردهای باطنی است» کما اینکه موجب شفای دردهای ظاهری هم هست.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.^۲ «ای مردم! حقّاً به‌سوی شما موعظه و اندرزی از جانب پروردگارتان آمده است، و شفائی برای دردهای سینه‌ها و صفات رذیله و ظلماتی که در درون انسانهاست، و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۲.

۲. آیه ۵۷، از سوره ۱۰: یونس.

هدایت و رحمتی برای مؤمنین.»

روایات فراوانی در باب شفابخش بودن قرآن کریم وارد شده است؛ در روایتی از امام علیه السلام نقل شده است که فرمودند: **فِي الْقُرْآنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ**^۱ «در قرآن شفای هر مرضی وجود دارد». نور قرآن تاریکی را از بین می‌برد و قلب و دل را شفا می‌بخشد. لذا حضرت فرمودند: **تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ**^۲ «قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و در آن تفکر و اندیشه کنید و آن را با تدبیر و درایت بفهمید که بهار دلهاست و با نور آن شفا طلبید و مریضی‌ها را درمان کنید که شفای دردهای سینه‌هاست.»

زیارت اهل قبور

سَوِّم: زیارت اهل قبور که این هم موجب بسط می‌شود! زیارت قبور هم موجب عبرت برای انسان است و هم موجب شادی دل مؤمنینی که از دنیا رفته‌اند؛ به خصوص اگر انسان آداب آن را مراعات کرده و برای آنها از سور قرآن قرائت کند. وقتی انسان به زیارت مؤمنین می‌رود آنها با انسان انس می‌گیرند و خوشحال می‌شوند و وقتی برمی‌گردد ایشان احساس دلتنگی می‌کنند.

محمد بن مسلم می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: به زیارت مردگان برویم؟ فرمودند: بله! عرض کردم: وقتی به

۱. مکارم/الأخلاق، ص ۳۶۳.

۲. نهج/البلاغه، خطبه ۱۱۰، ص ۱۶۴.

نزدشان می‌رویم متوجه می‌شوند؟ فرمودند: **إِی وَاللَّهِ! لَيَعْلَمُونَ بِكُمْ وَ يَفْرَحُونَ بِكُمْ وَ يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيْكُمْ.** «آری! قسم به خدا، متوجه می‌شوند و به سبب آمدن شما شاد می‌گردند و با شما انس می‌گیرند!»

عرض کردم: وقتی به زیارت قبور رفتیم چه بگوئیم؟ فرمودند: **بگو: اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صَاعِدْ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُمْ وَ تُؤْنِسُ بِهِ وَحَشَتَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**^۱ «خدایا! زمین را از پهلویشان گشاده نما و روحشان را به سوی خود بالا ببر و از جانب خود رضوان خوشنودیت را به ایشان برسان و از رحمتت، رحمتی در میان ایشان قرار بده که به وسیله آن ایشان را از تنهایی بیرون بیاوری و غربت و بی‌کسی آنها را به انس تبدیل کنی که تو بر هر کاری قدرت داری.»

عوامل دیگر رفع قبض

علامه والد رحمه الله علیه این سه مورد را به نحو عموم همیشه سفارش می‌فرمودند. و عرض شد که: فرستادن صلوات و زیارت مشاهد مشرفه و بکاء در مصائب اهل بیت علیهم السلام و دل برادر مؤمن را شادکردن نیز موجب بسط می‌شود! و در روایات به اثر شدید هر یک از اینها در آمرزش گناهان و قضاء حوائج و رفع مشکلات اشاره شده است.

برکات ذکر شریف صلوات در روایات فراوان ذکر شده است و ذکر صلوات در حل مشکلات خیلی آثار عجیبی دارد. در روایتی از

۱. فلاح السائل، ص ۸۵.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که: اَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَّى عَلَىَّ وَاتَّبَعَ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَصَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ سَبْعِينَ صَلَاةً وَ إِنْ كَانَ مُذْنِبًا خَطَّاءً: ثُمَّ تَتَحَاتُّ عَنْهُ الذُّنُوبُ كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ وَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي وَ سَعْدَيْكَ! وَيَقُولُ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي! أَنْتُمْ تُصَلُّونَ عَلَيَّ سَبْعِينَ صَلَاةً وَ أَنَا أَصَلِّي عَلَيْهِ سَبْعَ مِائَةِ صَلَاةٍ.^۱

«وقتی کسی از ائمت بر من صلوات بفرستد و صلوات بر اهل بیت را در پی آن بیاورد، درهای آسمان بر او گشوده می شود و ملائکه هفتاد بار بر او صلوات می فرستند، گرچه گنهگار و پر از خطا باشد. و گناهانش مانند ریختن برگ از درخت فرو می ریزد و خداوند تبارک و تعالی به او می گوید: ای بنده ام من دعوت تو را اجابت می کنم و حاجت را روا می دارم! و خداوند به ملائکه می گوید: اگر شما هفتاد بار بر او صلوات فرستادید من هفتصد بار بر او صلوات و رحمت می فرستم!»

در باب زیارت اهل بیت علیهم السلام هم که روایات بسیار زیاد است و ثوابهایی بیان شده که از حدّ و حصر خارج است و مغفرت ذنوب و قضاء حوائج از آثار مهمّ آن است که فرمودند: مَا مِنْ رَجُلٍ يَزُورُنَا أَوْ يَزُورُ قُبُورَنَا إِلَّا غَشِيَتْهُ الرَّحْمَةُ وَ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ.^۲ «هیچ کسی نیست که ما یا قبور ما را زیارت کند مگر اینکه رحمت، او را در بر گرفته و

۱. الأُمّالی شیخ صدوق، مجلس ۸۵، ص ۵۸۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۰۲.

گناهانش بخشیده می‌شود.»

برآوردن حاجت مؤمن

برآوردن حاجت مؤمن نیز موجب بسط می‌شود، به‌خصوص مؤمنی که در مضیقه و فشار باشد؛ مثلاً وقتی سخت در فشار واقع شده و شما به او پولی قرض دهید برای شما بسط حاصل می‌شود. از آثار بشاشیتی که برای آن مؤمن پیدا می‌شود بسطی است که برای شما به‌وجود می‌آید و این اثر بر شادکردن مؤمن مترتب می‌شود بدون اینکه انسان متوجه این معنی باشد! همین‌طور است کمک به کسی که مضطرب است بآئ نحوٍ مِنَ الاضطرار، چون اضطرار که فقط اضطرار مالی نیست؛ مثلاً مریض بوده و کسی نیست او را به طیب معرفی کند، رفع اضطرار او موجب بسط می‌شود. و قس علی ذلك.

رفع مشکل از مؤمنین عجیب است و گرفتگی‌های دنیوی و اخروی را برطرف می‌کند. ذریع محاربی که از اصحاب بزرگوار امام صادق علیه‌السلام است می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: **أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفْسٍ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةٌ وَهُوَ مُعْسِرٌ يَسِّرَ اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**.^۱ «هرکس از مؤمنی که در سختی به سر می‌برد، مصیبت و غصه‌ای را برطرف کند، خداوند مشکلات او را در دنیا و آخرت آسان کرده و حوائجش را برآورده می‌فرماید.»

رفع حوائج اخروی به معنای رفع موانع طریق و بازشدن دربهای آسمان است که اثر آن برای عامه مردم در آخرت ظهور و بروز پیدا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰.

می‌کند، ولی سالک‌إلی‌الله در همین دنیا اثر را می‌یابد و احساس می‌کند. قضاء حوائج مؤمنین کفّاره گناهان بزرگ است و لذا بار سنگین نفس را سبک می‌نماید. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمودند: «مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ»^۱ «از کفّاره‌های گناهان بزرگ، کمک به شخص محتاجی است که طلب کمک می‌کند و ایجاد گشایش و دفع بلا از شخص مصیبت‌زده است.»

رضایت والدین

موارد بسط زیاد است، به خصوص رضایت پدر و مادر که عجیب است! در مقابل رضایت والدین، عاق والدین است که أَلْعِیَازُ بالله اگر حاصل شود تمام چرخ زندگی از کار می‌ایستد! نه تنها راه آسمان که راه معاش دنیوی هم بسته می‌شود! نه فقط راه از بالا که از پائین هم بسته می‌شود؛ چرا که: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی»^۲

رسول خدا صَلَّی‌الله‌عَلَيْهِ‌وآلِهِ‌وَسَلَّمَ فرمودند: إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌّ^۳. «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن‌قدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند!» حالا هرچه نماز بخواند هرچه عشقش زیاد باشد، هرچه توجّهِش زیاد باشد، مراقبه‌اش خوب باشد، أَمَّا تا دل پدر و مادر

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۴، ص ۴۷۲.

۲. تحفة‌المراد، شرح قصیده میرفندرسکی، ص ۳۷.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۳۷.

شاد نباشد کار درست نخواهد شد! باید دل پدر و مادر را شاد کرد! هر چیزی یک اثری دارد؛ آقا می فرمودند: ازدواج یکی از مراحل است که برای سالک ضروری است؛ یعنی اگر سالکی ازدواج نکند این پله و این مرحله را طی نخواهد کرد و هرچقدر مقامش بالا برود به آن کمال مطلق نخواهد رسید، حتی اگر در ترک ازدواج معذور باشد! مرحوم حکیم هیدجی خیلی مقام داشت و عالمی عارف و روشن ضمیر و اهل مراقبه بود، اما ازدواج نکرد! یا مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی که عالمی بزرگوار و دور از هوی و صاحب مراقبه و قلبی پاک و روشن و نورانی بود تا آخر عمر مجرد زیست و ازدواج نکرد! پس هر طاعتی اثری مخصوص به خود دارد، معاصی نیز همین طور است و هر کدام برای خود اثری مخصوص دارد.

عاق والدین اثرش قبض است! هرچه سالک راه خدا کارهایش منظم باشد؛ نماز شبش منظم، بیداری شبش منظم، همه کارهای او منظم باشد، ولی پدر یا مادر از او ناراضی باشند برای او قبض حاصل می شود و لو اینکه به ناحق ناراضی بوده و از جهت منطقی و عقلانی حق با فرزند باشد. گرفتگی دل مادر یا پدر چه حق باشد و چه ناحق، اثری که روی فرزند منعکس می کند قبض و گرفتگی است!

شخصی خدمت رسول الله عرض کرد: پدرم به من ظلم کرده است! حضرت فرمودند: أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ.^۱ «تو خودت و مالت همه مال پدرت است!» اصلاً هستی و وجودت مال پدرت است! با اینکه پدر

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۶.

حق ندارد مال فرزند را بگیرد و اگر بگیرد شرعاً ضامن است، اما اگر چنین کاری کرد آیا فرزند می‌تواند با پدرش دعوا کند؟! نمی‌تواند!

اگر پدر و مادر ناراضی باشند هرچه انسان در امور دنیوی یا اخروی تلاش کند و هر کاری انجام دهد، به نتیجه نمی‌رسد! این طرف بزند به بن بست می‌رسد! آن طرف بزند به بن بست می‌رسد! او از جهت معنی و باطن راهش بسته شده که در ظاهر این طور متجلی می‌گردد.

سابقاً در زمانهای خیلی دور دو نفر را می‌شناختم که هر دو در راه خدا بودند و هر دو هم در کارهای استاد «إن قلت» داشتند! با اینکه شاگرد باید در برابر استاد تسلیم بوده و هرچه می‌گوید گوش کند! شاگردی که «إن قلت» داشته و بگوید: این حرف استاد را گوش می‌کنم ولی آن حرف را گوش نمی‌کنم، به مقصود نخواهد رسید! مصداق آیه: **نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ**^۱ قرار می‌گیرد!

بعضی نسبت به قرآن این طور هستند؛ مقداری از احکامش را قبول کرده ایمان می‌آورند و مقداری را رها کرده ایمان نمی‌آورند! به آنچه مطابق میلشان است ایمان می‌آورند و به آنچه مطابق میلشان نیست ایمان نمی‌آورند، پس کأنّ به همه آن کافر شده‌اند؛ این طور فائده ندارد! انسان وقتی ایمان می‌آورد یا به همه آن باید ایمان بیاورد و یا نسبت به همه آن کافر می‌شود!

این دو نفر از جهت تمرد با هم مشترک بودند و نفس سلیمی نداشتند که هرچه آقا می‌گویند: انجام دهید! بگویند: سمعاً و طاعة! نه، در

۱. قسمتی از آیه ۱۵۰، از سوره ۴: النساء.

بعضی جاها تمرّد می کردند. یکی از این دو در امتحان اوّل و در پلّه اوّل رد شد و رفت! اما دوّمی کرّاراً مورد امتحان قرار می گرفت و در تمام آنها رفوزه می شد و تمرّد می کرد، ولی همین طور معلّق و پا در هوا مانده بود! یعنی نودونه درصد رد می شد ولی یک درصد مانده بود. همین طور به یک نخ آویزان بود!

من کرّاراً از مادر نفر اوّل شنیده بودم که می گفت: من از این فرزند راضی نبوده و او را عاق کردم! من با او صحبت کردم و به او گفتم: چرا دل او را به دست نمی آوری؟ در این عالم یک مادر که بیشتر نداری! برو دل او را به دست بیاور!

در جواب می گفت: حق با من است و ماجرا را تعریف کرد! دیدم منطقی صحبت می کند و اگر نگوئیم صد درصد ولی هفتاد درصد حق با او بود! ولی نارضایتی مادر این اثر را دارد؛ کار ظاهری او منعطل می شود، معاش ظاهری او به بن بست می رسد، چون باطن او را خراب می کند و اصل باطن است! یعنی ولیّ خدا وقتی می بیند که او تمرّد کرد می گوید: او ردّ است! چه بسا بدون اینکه این جهتِ نارضایتی مادر، در خاطر ولیّ خدا باشد می گوید: او ردّ است؛ چرا؟ چونکه از بالا در بسته شده است. وقتی در باطن بسته شد او رد می شود!

ولی نسبت به آن شخص دیگر به خود بنده فرمودند: او معلّق است، رفیق ما نیست. ولی طردش نمی کردند و می فرمودند: او معلّق است؛ چرا؟ چون نهایت محبّت را نسبت به پدر و مادرش داشت و وقتی در آسمان بسته نشود در این پائین یک امیدی هست، ولی اگر آن بالا در آسمان بسته شد این پائین هم امید قطع می شود!

رفقائی که پدر و مادر دارند چه جوان باشند و چه پیر فرقی نمی‌کند، باید قدر این نعمت عظمای الهی را بدانند! خیلی قدر بدانند، چون راه دنیوی و اخروی ایشان از این طریق است!

باید از پدر و مادر اطاعت نمود ولو اینکه خلاف بگویند! بلی، اگر امر کنند سینما برو! ساز و آواز گوش بده! معصیت کن! انسان نباید اطاعت کند. أمّا اگر امر به معصیت نمی‌کنند ولی به انسان زور می‌گویند، باید دندان روی جگر گذاشت! اگر حرفشان غیرمنطقی است باید پذیرفت، خیلی مشکل است! ولی انسان برای خدا و برای دنیا و آخرت خودش باید دندان روی جگر گذاشته کاری که می‌گویند انجام دهد.

پدر و مادر ولو اینکه کافر باشند اگر از فرزند خود دلگیر باشند برای او قبض حاصل خواهد شد. این روایت خیلی عجیب است که بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود، ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن قدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند! تمام راهها برای او بسته شده، راه خدا برای او مسدود است، چون راه بهشت راه خداست.

برادران عزیز و رفقائی که پدر یا مادرشان یا هر دو در قید حیات هستند خیلی قدر بدانند! خیلی قدر بدانند! تا می‌توانند به پدر و مادرشان خدمت کنند، تا می‌توانند حرف آنها را گوش کنند، تا می‌توانند دل آنها را به دست بیاورند که موجب بسط می‌شود. یکی از ثمرات آن بسط است، راه انسان به سوی خدا باز می‌شود؛ اگر چنانچه در راه خدا خلل یا لغزشی داشته باشد، اگر چنانچه بخواهد به زمین هم بخورد، خدا دست او را می‌گیرد و صد درصد زمین نمی‌خورد، ولو شده به یک نخ بین زمین

و آسمان آویزان می ماند و زمین نمی خورد؛ خیلی مهمّ است! خیلی مهمّ است! چون انسان معصوم نیست و گاهی پای او به سنگ گیر کرده به زمین می خورد.

اهمّیت و ارزش رفیق

إن شاء الله خدا به همه ما توفیق دهد نسبت به پدر و مادر و بعد از ایشان به برادران و خواهران و سایر أرحام خدمت کنیم و همچنین نسبت به رفیق که رفیق کمتر از أرحام نیست و واقعاً یک نسبت باطنی بین رفقا برقرار است.

رفیقی که در مسیر است، در راه خداست، متّفق القول است، قلبش با قلب انسان یکی است، هدف او با هدف انسان یکی است، این واقعاً و حقیقتاً رَحِم انسان محسوب می شود! گرچه آثار شرعی رَحِمّیت از قبیل إرث و غیره بر آن مترتب نمی گردد، ولی حقیقتاً رَحِم است و چه بسا آن رَحِمی که در مسیر خلاف بوده و حق به گوشش برسد و استنکار کند اصلاً رَحِم نباشد.

یک مرتبه که بنده می خواستم به تهران بروم آقا فرمودند: تهران که می روید به أرحام سر بزنید. عرض کردم: به فلان کس هم سر بزنیم؟ فرمودند: نه آقا! آنجا اصلاً نروید!

بارها شنیدم که این آیه شریفه را می خواندند: فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.^۱ «هنگام نفخ صور - که زمان ظهور و بروز بواطن و حقائق است - دیگر نسبت و خویشی در

۱. آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المؤمنون.

میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد! یعنی در عالم واقع و حقیقت، کسی که حق به گوشش برسد و استنکار و استنکاف کند و حق را نپذیرفته، به دنبال باطل باشد، حقیقتاً رحم نیست!

پس سعی کنید دل رفقا را به دست بیاورید! الحمدلله رفقا با هم گرم و خوب هستند، یک دل و یک صدا هستند! آقا می فرمودند: اگر کسی رفقای ما را قبول ندارد ما را هم نباید قبول داشته باشد. ما با رفقا هستیم؛ یعنی اگر کسی بگوید: من آقا را قبول دارم اما رفقا را قبول ندارم؛ یعنی به ایشان میل و محبت ندارم و با ایشان یک دل نیستیم، نمی شود! ما با رفقا هستیم، با همین رفقا می نشینیم، با همین رفقا صحبت می کنیم و انس می گیریم!

چون هدف یکی بوده و هدف همه خداست؛ اگر رفیقی اشتباهی کرد انسان به او تذکر می دهد که این کار اشتباه است ولی نمی تواند او را طرد کند؛ وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ^۱. «ای پیغمبر! افرادی که قصدشان خدا بوده و هر روز در صبح و در پایان روز پروردگارشان را می خوانند طرد نکن!» رفقای ما هدفشان خداست، همشان، فکرشان خداست، به فکر دنیا نیستند؛ اگر به فکر دنیا بودند مثل خیلی ها به دنبال دنیا می رفتند.

کراراً از آقا شنیدم که: هر کس ما را قبول دارد باید رفقای ما را هم قبول داشته باشد؛ اگر بگوید من شما را قبول دارم ولی رفقایان را قبول ندارم (یعنی با آنها یک دل نباشد)، ما چنین رفیقی نمی خواهیم.

۱. صدر آیه ۵۲، از سوره ۶: الأنعام.

کراراً می فرمودند: انسان باید با این رفقائی که یک دل و یک صدا هستند گرم باشد، اگر مریض می شوند به عیادتشان برود، دلشان را شاد کند که همین شادی آنها برای انسان بسط آورده، غم و غصّه را از دل انسان می برد. البتّه آن غم و غصّه اصلی باید همچنان در دل سالک باقی باشد؛ آن غم و غصّه چیست؟ غم و غصّه خدا!

إن شاء الله خدا به ما توفیق دهد که در دلمان فقط غم و غصّه او باشد و دل ما و همه رفقای ما را از این گنج خالی نکند. الحمد لله رفقا با هم گرم هستند؛ نسبت به پدر و مادرشان که در قید حیاتند گرم هستند، ولی إن شاء الله هرچه بیشتر با هم گرم شوند، هرچه بیشتر رضایت پدر و مادر را جلب کنند.

دل پدر و مادر به همین خوش است که مثلاً پسرش برای او تحفه ای بیاورد، یک ظرف میوه بیاورد، پیراهنی برای او بیاورد، جورابی برای او بخرد. اگر دل پدر و مادر به این خوش می شود حتماً این کار را انجام دهد، یا اگر دلش به این خوش می شود که روزی نیم ساعت فرزندش پهلوی او بنشیند، بگوید و بخندد، حتماً این کار را انجام دهد. ببینید دل پدر و مادر به چه چیزی خوش می شود همان کار را انجام دهید.

یکی از نعمت های بزرگ خداوند این است که فرزندی بتواند هر روز پدر و مادرش را زیارت کند و به ایشان خدمت نماید و دلشان را شاد نماید.

همان طور که در این عالم اگر برای رفیقان یا پدر و مادرتان تحفه ای ببرید شاد می شوند، اگر چنانچه پدر و مادر از دنیا رفته باشند نیز

می‌توان با نماز، قرآن و صدقه آنها را شاد نمود؛ تمام اینها برای پدر و مادر حکم تحفه را داشته به آنها می‌رسد و مسرور می‌گردند.^۱

از آن طرف هم ممکن است پدر و مادر در زمان حیات از پسرشان راضی باشند اما وقتی از دنیا رفتند این پسر عاق والدین شود! چرا؟ چون آنها را ترک کرده‌است یا بالاتر، مسیری را طی می‌کند که خلاف مسیر آنها و خلاف رضایت آنها بوده و عاق والدین می‌گردد. إن شاء الله خدا همه ما را موفق کند تا عواملی که دست خودمان بوده و موجب قبض و گرفتگی است از ما سر نزنند؛ ظلم نکنیم، گناه نکنیم، عصیان پروردگار نکنیم، خلاف نکنیم، دل مؤمنی را بی‌جهت نرنجانیم، به‌خصوص دل پدر و مادر را نرنجانیم و رضایت آنها را تحصیل نمائیم! اللهم وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند: أَهْدُوا لِمَوْتَاكُمْ. فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا هَدِيَّةُ الْأَمْوَاتِ؟ قَالَ: الصَّدَقَةُ وَ الدُّعَاءُ. (جامع الأخبار، ص ۱۶۹)

مجلس چہارم

قبض و بکٹ سلوکی (۳)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسات گذشته دربارهٔ قبض و بسط صحبت شد و عرض کردیم: معنای قبض این است که گاهی اوقات سالک راه خدا احساس گرفتگی کرده و برایش خستگی مفرط روحی پیش می‌آید، خستگی‌ای که ناشی از روح است نه جسم! ممکن است تمام نِعَمِ دنیویّه برای او فراهم بوده و هیچ ناراحتی نداشته باشد، ولی روحش خسته و کسل باشد به طوری که خود را در ضیق ببیند.

در شهر تهران روزهایی که هوا خیلی آلوده است اعلام می‌کنند افرادی که بیماری قلبی یا ریوی دارند از منزل بیرون نیایند! بنده در سفر پیش که به تهران رفتم سوار ماشین بودیم و راهبندان شده بود که یک دفعه همین حالت گرفتگی شش و قلب به من دست داد و آلودگی هوا کاملاً برایم محسوس بود. بعد شنیدم که اعلام شده بود افرادی که بیماری قلبی یا ریوی دارند از منزل بیرون نیایند. یا مثلاً چه بسا انسان در اطاق در بسته‌ای هست یا مثلاً در مجلس ترحیمی شرکت کرده که فردی

سیگار می‌کشد، نفس انسان می‌گیرد به‌طوری‌که دیگر قادر نیست بماند و دوست دارد هرچه زودتر خودش را نجات دهد؛ اینها گرفتگی جسمی و بدنی است.

اما گاهی برای انسان گرفتگی روحی پیدا می‌شود، این گرفتگی روحی غیر از گرفتگی جسم است، چه‌بسا در مکانی که هوای آزاد و لطیفی دارد مثل یک باغ نشسته باشد اما آن‌قدر در تنگی و ضیق قرار می‌گیرد که نمی‌داند به کجا برود که از این گرفتگی نجات پیدا کند! هیچ راه مفردی ندارد! اگر او را به بهترین جاها دعوت کنند، به جائی دعوت کنند که سابقاً به رفتن به آنجا اشتیاق داشته و بهترین تنقلات و بهترین فواکه و مواهب الهیه هم در آنجا باشد اصلاً حاضر نیست برود و به‌خاطر این گرفتگی که برای او پیش آمده نمی‌تواند برود.

در مقابل، معنای بسط این است که گاهی برای سالک حالت وجد و گشایش و نشاط پیش می‌آید.

در جلسات قبل عرض کردیم که این قبض و بسط یک وقت به دست خود انسان بوده و خود انسان علت آن را ایجاد می‌کند که باید به دنبال علت قبض بگردد و آن را برطرف کند. و یک وقت به دست انسان نبوده و هرچه می‌گردد علت آن را پیدا نمی‌کند!

عقوق والدین

یکی از عوامل قبض عاقل والدین است. اصل معنای «عقوق» یعنی عدم رضایت کامل به‌طوری‌که علقه میان فرزند و پدر یا مادر قطع شود؛ یعنی فرزند کاری کند که پدر او را از فرزندگی سلب کرده بگوید: این اصلاً فرزند من نیست! و علاقه خود را قطع کند و او را نفرین کند یا

مادر چنین کاری انجام دهد که در این صورت برای فرزند قبضی حاصل می‌شود که هیچ مفرّی از این قبض نداشته و نمی‌تواند از این قبض بیرون بیاید و تنها راهش تحصیل رضایت پدر و مادر است.

لذا در روایت داریم که: **إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ**.^۱ «بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه استشمام می‌شود ولی کسی که عاق والدین بوده و پدر و مادر از او راضی نیستند آن قدر از بهشت دور است که این بو را استشمام نمی‌کند! این مرتبه عالی عقوق والدین است.

و بالاترین درجه عقوق که اعلیٰ العقوق باشد این است که خدای ناکرده پدر یا مادرش را به قتل برساند که حضرت فرمودند: **إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عُقُوقٍ عُقُوقًا، حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلُ أَحَدَ وَالِدَيْهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ فَوْقَهُ عُقُوقٌ**.^۲ «بالای هر عقوقی عقوقی است تا اینکه مردی یکی از والدین خود را بکشد که اگر چنین کند دیگر بالاتر از آن عقوقی نیست.» ولی اگر کسی پدر و مادرش را برنجاند و ناراحت کند، بدون اینکه کار به نفرین و جدائی کامل برسد، آن هم مرتبه‌ای از عقوق است و به همان مقدار قبض می‌آورد.

در روایت است که: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: **مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا**.^۳ «هرکس پدر و مادرش را

۱. النّصّال، ج ۱، ص ۳۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۲.

ناراحت کند موجب عقوق والدین شده است.»

در روایت دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که: **أَدْنَى الْعُقُوقِ «أَفٌّ» وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئًا أَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهَى عَنْهُ»**^۱ «کمترین درجه عاق والدین این است که فرزند به پدر یا مادرش «اف» بگوید و اگر خداوند چیزی کمتر و پائین تر از «اف» می شناخت از آن نهی می فرمود.»

عقوق والدین حرام و از معاصی کبیره است؛ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: **عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكِبَائِرِ**^۲ و همان طور که حرام است فرزند کاری کند که عاق والدین شود، از آن طرف هم حرمت یا کراهت شدید دارد که پدری یا مادری فرزند خویش را نفرین نموده و عاق کند، چون رگ حیاتی فرزند به واسطه این عاق زده می شود! زیرا در روایت است که این فرزند هرچه عبادت کند، نماز بخواند، روزه بگیرد، حج رود، هر کاری انجام دهد فائده ای ندارد و راهش به سوی خدا بسته بوده و کارش تمام است، مگر اینکه پدر و مادرش را راضی کند.

از زید بن علی بن الحسین از پدران گرامیش علیهم السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که: **يُلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لِوَلَدِهِمَا مَا يُلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا**^۳ «همان اثری که در قطع ارتباط و عقوق فرزند نسبت به پدر و مادر برای فرزند هست، همان

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۹.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۸.

اثر در قطع ارتباط والدین با فرزند برای والدین هست.» این روایت مطلق است، چه فرزند صالح باشد و چه طالح.

در هر حال پدر و مادر نباید او را عاق کرده و قطع ارتباط نمایند و اثرش به خود ایشان هم برمی‌گردد. البته حق پدر و مادر بر فرزند خیلی بیشتر از حق فرزند بر والدین است و اثر عقوق برای والدین کمتر از اثر آن برای فرزند است، ولی در اصل تأثیر مشترک می‌باشد.

و چون حق والدین بیشتر است نمی‌توان با قاطعیت حکم به حرمت همه موارد عاق کردن فرزند داد و از این تشبیهی که در کلام حضرت آمده استفاده حرمت کرد و به نظر می‌رسد به حسب موارد، حکمش میان حرمت و کراهت شدید مرّد باشد؛ و الله العالم.

ولی به هر حال اگر والدین قطع ارتباط کنند برای خودشان هم ضرر دارد و البته اگر فرزند صالح باشد و با او قطع ارتباط کنند اثرش خیلی شدید می‌شود و لذا برخی از روایات در نهی از عقوق والدین نسبت به فرزند، مقید شده به حالتی که فرزندشان فرزندی صالح باشد و در این مورد احتمال حرمت اقوی است.^۱

حیات و ممات والدین هم فرقی نمی‌کند و در هر دو حال برّ و نیکوکاری به والدین یا عقوق و اذیت به ایشان می‌رسد. برخی افراد خدمت ائمه علیهم السلام عرض می‌کردند: پدر و مادرم مرا عاق کردند

۱. شیخ صدوق (ره) از سکونی از امام صادق علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحًا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا. (الخصال، ج ۱، ص ۵۵)

آیا راهی هست؟ می‌فرمودند: بله! برای ایشان خیرات کن! شاید به واسطه خیرات و صدقاتی که برای پدر و مادر می‌دهی رضایت آنها را تحصیل نمائی!

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: گاهی شخصی در زمان حیات پدر و مادر، عاق و والدین بوده است ولی پس از مرگ والدین برای ایشان روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند و دین ایشان را اداء می‌کند و به همین روش آن‌قدر ادامه می‌دهد که از حقوق والدین خارج شده و قلب ایشان را راضی می‌کند و در صحیفه عمل، او را بار و نیکوکار به والدین ثبت می‌کنند. و گاهی بالعکس است و شخصی در زمان حیات والدین اهل برّ و نیکی بوده ولی پس از مرگ ایشان خیراتی برای ایشان نمی‌فرستد و دینشان را اداء نمی‌کند و همیشه به همین منوال است تا وقتی که او را جزء عاق و والدین می‌نویسند.^۱

کسی که عاق و والدین است تنها کار اخروی او بسته نمی‌شود، بلکه کار دنیویش نیز بسته خواهد شد؛ به هر دری بزند مثل کلاف سردرگم بوده و راه به جایی پیدا نمی‌کند!

عوامل دیگر قبض

عامل دیگر قبض، دل شکستن است؛ اگر انسان دل کسی را

۱. مرحوم مجلسی (ره) از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: يَكُونُ الرَّجُلُ عَاقًا لِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا فَيَصُومُ عَنْهُمَا بَعْدَ مَوْتِهِمَا وَيُصَلِّي وَ يَقْضِي عَنْهُمَا الدَّيْنَ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُكْتَبَ بَارًّا بِهِمَا، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ بَارًّا بِهِمَا فِي حَيَاتِهِمَا فَإِذَا مَاتَ لَا يَقْضِي دَيْنَهُمَا وَلَا يَبْرُهُمَا بِوَجْهِهِ مِنْ وَجْهِهِ الْبَرِّ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُكْتَبَ عَاقًا. (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۴)

بی جهت بشکنند موجب قبض شده و تا وقتی دل طرف را به دست نیاورد بسطی حاصل نخواهد شد! حال اگر این کسی که دلش شکسته است رَحِم انسان یا رفیق سلوکی او باشد قبض شدیدتری حاصل می شود، و انسان باید رضایتش را تحصیل کند حتّی اگر حق با انسان باشد. وقتی انسان می تواند بدون اینکه دل او بشکند حقّ خود را بگیرد اگر حرفی بزند و دل رفیق خود را بشکند باید دل او را به دست آورد.

عامل دیگر قبض، معاصی است؛ معصیت پروردگار موجب قبض می شود. اگر کسی گناه کند برای او قبض حاصل می شود، چه بخواهد، چه نخواهد! نگاه به نامحرم موجب قبض می شود. شنیدن صدای نامحرم به قصد لذّت موجب قبض می شود. شنیدن صدای موسیقی موجب قبض می شود. دروغ گفتن موجب قبض می شود؛ عجیب است! امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ.^۱ «هیچ بنده ای طعم ایمان را نمی چشد مگر آنکه دروغ را چه از روی جد و چه از روی مزاح ترک کند!»

یا اینکه رسول خدا به امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام می فرمایند: وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذْبَةٌ أَبَدًا.^۲ «ای علی! حتّی یک دروغ از زبانت بیرون نیاید!» امیرالمؤمنین علیه السلام که دروغ نمی گویند! این دستورات برای ماست! عجیب است ولو اینکه انسان به شوخی دروغ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. همان مصدر، ج ۸، ص ۷۹.

بگویند این دروغ موجب قبض می‌شود! ظلم نیز موجب قبض می‌شود. ظلم فقط به این نیست که انسان چوبی به دست بگیرد و طرف را بزند، نه! همین که انسان کلامی به طرف بگوید که نباید بگوید ولو اینکه دلش نشکند این موجب قبض می‌شود. البته ظلم مراتبی دارد که هرچه مرتبه آن قوی‌تر باشد این قبض شدیدتر می‌شود.

قبض حاصل از وسواس

همچنین وسواس موجب قبض می‌شود؛ اگر کسی وسواس داشته باشد همیشه در حال قبض است و حال قبض او از بین نمی‌رود مگر اینکه وسواس خود را کنار بگذارد.

آقا از مرحوم آیه‌الله انصاری نقل می‌فرمودند که: افرادی که وسواس دارند تمام اعمالی که با وسواس انجام می‌دهند باطل است؛ نمازی که وسواسی می‌خواند، غسلی که وسواسی می‌کند همه باطل است، چون وسواس از شیطان بوده و این افعال را به امر شیطان انجام می‌دهد و اطاعت شیطان است نه اطاعت خداوند؛ وضو می‌گیرد اما به امر شیطان وضو می‌گیرد، واجب است یک بار دستش را بشوید و اگر دو مرتبه بشوید مستحب است ولی او سه بار می‌شوید و باز می‌گوید نشد! این شستن دست را به امر شیطان انجام می‌دهد. حضرت فرمودند: هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ.^۱ وسواس برای انسان قبض می‌آورد.

۱. شیخ کلینی (ره) از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که: قال: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مُبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَ أَيْ عَقِلَ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟

ما وقتی در مدرسه بودیم، مدرسه حوض بزرگی داشت که در زمستان یخ می‌زد، یک بنده خدائی اول اذان صبح برای وضو کنار حوض می‌آمد و آستین خود را بالا زده یخهای حوض را می‌شکست و قبل از وضو دستش را می‌شست، دائماً دستش را می‌شست و انگشتانش را در آب با فشار مالش می‌داد تا پاک شود! به او می‌گفتیم: آقا جان! چرا این قدر دستت را می‌شوئی؟ می‌گفت: دست من چرب است می‌خواهم چربی دستم پاک شود تا بتوانم وضو بگیرم! شاید یک ساعت فقط دستش را در آب می‌شست، اغراق نمی‌کنم!

یک ساعت دستش را در آب می‌شست، بعد که این دست شسته شد حالا می‌خواهد وضو بگیرد، این قدر این آب به صورتش می‌زد، یک مرتبه، دو مرتبه، سه مرتبه، آن قدر می‌شست که این صورت و دست‌ها قرمز قرمز می‌شد مثل اینکه آن را در ماهی تابه گذاشته سرخش

﴿فَقَالَ: سَلِّهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.﴾ (الكافی، ج ۱، ص ۱۲)

مرحوم علامه مجلسی (ره) در شرح این حدیث شریف می‌فرماید: «قولُه: مُبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَ الصَّلَاةِ، أَيْ بِالْوَسْوَاسِ فِي نِيَّتِهِمَا أَوْ فِي فِعْلِهِمَا بِالْإِبْطَالِ وَ التَّكْرِيرِ عَلَى غَيْرِ جِهَةِ الشَّرْعِ، أَوْ بِالمَخَاطَرَاتِ الَّتِي تَشْتَغِلُ الْقُلُوبَ عَنْهُمَا، وَ تَوْجِبُ الشَّكَّ فِيهِمَا، وَ الْأَوْسَطُ أَظْهَرُ نَظَرًا إِلَى عَادَةِ ذَلِكَ الزَّمَانِ.

قولُه: وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ، أَيْ يَفْعَلُ مَا يَأْمُرُهُ بِهِ مِنَ الْوَسْوَاسِ، أَوْ يَطِيعُهُ فِيمَا يَصِيرُ سَبَبًا لِذَلِكَ، فَسَأَلَهُ السَّائِلُ عَنْ إِبَانَةِ أَنَّهُ يَطِيعُ بِفَعْلِهِ الشَّيْطَانَ، فَجَنَّبَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ لَوْ سُئِلَ عَنْ مُسْتَنَدِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ أَنْ يُسَيِّدَهُ إِلَى الشَّيْطَانِ حَيْثُ لَا شَبَهَةَ أَنَّهُ لَا مُسْتَنَدَ لَهُ فِي الشَّرْعِ وَلَا فِي الْعَقْلِ، وَ عَلَى الْأَخِيرِ الْمُرَادُ أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ مَا يَعْرِضُ لَهُ مِنَ الْخَوَاطِرِ وَ الْوَسْوَاسِ إِنَّمَا هُوَ بِمَا أَطَاعَ الشَّيْطَانَ فِي سَائِرِ أَعْمَالِهِ.» (مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۶)

کرده‌اند، این‌طور سرخ سرخ می‌شد! تا نزدیکی طلوع آفتاب دستش در حوض بود، نزدیک طلوع آفتاب برای اینکه نمازش قضا نشود یک وضوئی می‌گرفت و نماز می‌خواند؛ نمازهایی که می‌خواند هم همین‌طور بود!

اینکه دین نیست! دین پیغمبر اکرم که این چنین نیست؛ پیغمبر اکرم فرمودند: **الْوُضُوءُ مَدٌّ وَ الْغُسْلُ صَاعٌ وَ سَيَأْتِي أَقْوَامٌ بَعْدِي يَسْتَقِلُّونَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ عَلَى خِلَافِ سُنَّتِي وَ الثَّابِتُ عَلَى سُنَّتِي مَعِيَ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ**.^۱ «وضوی خوب و کامل که مستحباتش رعایت شود بایک چارک آب است. و بایک صاع آب می‌توان غسل نمود.»

آقا می‌فرمودند: انسان با یک مد آب می‌تواند یک وضوی کامل بگیرد! و اگر می‌خواهید وضوئی بگیرید که فقط صحیح بوده و بتوانید با آن نماز بخوانید، نه وضوی کامل، نصف لیوان که حاوی سه مشت آب باشد، کافی است؛ یک سوّم آن را برای صورت و یک سوّم برای دست راست و یک سوّم برای دست چپ!

همچنین می‌فرمودند: با یک آفتابه انسان می‌تواند غسل کند! حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «و بعد از من گروهی خواهند آمد که این مقدار را کم می‌شمارند.» شیر آب را همین‌طور نیم ساعت، یک ساعت باز می‌گذارند و غسل می‌کنند، سر و گردن خود را می‌شویند؛ آخر شستن سر و گردن که این قدر کار ندارد! «این افراد بر خلاف سنت من عمل می‌کنند. و هرکس بر سنت من پایدار

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

باشد با من در عالم قدس همنشین خواهد بود.»

مرحوم علامه طباطبائی می فرمودند: وقتی که وسواس بیاید دائم زاد و ولد می کند! وقتی شبهه ای ایجاد می شود پشت سر آن شبهه ای دیگر ایجاد می شود، تا انسان می خواهد آن شبهه را رفع کند شبهه ای دیگر به دنبال او می آید و هکذا یتسلسل و همین طور ادامه دارد. وسواس مریضی است و وقتی بیاید به همه جا تدریجاً سرایت می کند. خیلی ها گرفتار وسواس هستند؛ یک مخدّره ای سجّاده اش را هیچ وقت جمع نمی کرد، به او گفتیم: چرا شما سجّاده را جمع نمی کنی؟! نماز خوانده اید سجّاده را جمع کنید! گفت: چون وقتی سجّاده را جمع می کنم ذراتی از غبار فرش متصاعد شده و روی سجّاده می نشیند و بعضی از این ذرات نجس است و سجّاده نجس می شود. ببینید شیطان تا کجاها لانه می کند! چطور در قلب و مغز و فکر انسان می رود!

امام صادق علیه السلام می فرماید: دستشوئی که می روم کمی آب در اطراف دستشویی می ریزم تا اگر ترشّحی شد قطع به نجاست پیدا نکنم! ^۱ البتّه دستشوئی های سابق مثل دستشوئی های الآن این قدر

۱. در قضیه ای دیگر، شیخ طوسی (ره) از حنان بن سدید روایت می کند که: قال: سَمِعْتُ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنِّي رُبَّمَا بُلْتُ فَلَأُقَدِّرُ عَلَى الْمَاءِ وَ يَشْتَدُّ ذَلِكَ عَلَيَّ. فَقَالَ: إِذَا بُلْتَ وَ تَمَسَّحْتَ فَاْمَسَحْ ذَكَرَكَ بِرِيقِكَ فَإِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا فَقُلْ هَذَا مِنْ ذَاكَ. (تهذیب/الأحكام، ج ۱، ص ۳۴۸)

مرحوم مجلسی اوّل (ره) در شرح این حدیث شریف می گوید: «و الظاهر أنّه لرفع الوسواس لأنّه إذا بال و لم يغسل مخرج البول فكلمّا يصل الذکر إلى ۛ

تمیز نبود.

وقتی امام صادق علیه السلام چنین است ما که نباید کاسه داغ تر از آش شویم! ما هم باید مثل ایشان عمل کنیم.

أمیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرمایند: ما أُولَى أَبُولُ أَصَابَنِي أَوْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ.^۱ «هرگاه ندانم، باکی ندارم که بول به من ریخته باشد یا آب.»

آقا رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: اگر وسواس به سراغ کسی آمد باید سریع جلوی آن را بگیرد. یک بنده خدائی که وسواس داشت خدمت آقا عرض کرد: آقاجان! اعمال من درست نیست، لباسهای من نجس است! آقا فرمودند: با همان لباس نجس نماز بخوان! عرض کرد: یقین دارم که لباسم نجس است! فرمودند: حتی اگر قطع داشته باشی لباس نجس است باز با همان لباس نماز بخوان! نمازت درست است!

شخصی به یکی از مراجع گفت: آقا وقتی می خواهم غسل واجب انجام دهم نیت نمی آید! نمی توانم نیت کنم؛ هی زیر آب می روم ولی

«أطراف الفخذین یتوهم أنه رطوبة البول فرفع توهمه بأن يمسه ذكره یعنی غیر مخرج البول مما كان ظاهراً بالريق و مثله حتى إذا وصل إليها و يقول الشيطان الوسواس: إنك صرت نجساً! يقول في جوابه: إن الرطوبة التي وصلت إلى من الريق لا من البول؛ إما من توهم النجاسة و إما من توهم خروج البول خصوصاً في أثناء الصلوة؛ فإن الأغلب في الوسواس أنه يكون في حال الصلوة كما مر في حديث الشيطان و النفخ في الدبر.» (روضة المتقين، ج ۱، ص ۲۰۷)

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۷۲؛ و تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۲۵۴.

نمی‌توانم نیت کنم. آن مرجع گفت: شما مقلّد چه کسی هستید؟ گفت: مقلّد شما! آقا گفت: من می‌گویم شما بدون نیت غسل کن! از آن روز دیگر آن شخص هنگام غسل به راحتی می‌توانست نیت کند دوباره آمد و گفت: هر وقت می‌خواهم غسل کنم نیت می‌آید درحالی‌که شما گفته‌اید بدون نیت غسل کنم. آن مرجع گفت: عیبی ندارد، به همین شکل صحیح است.

شیطان هرکسی را به مقتضای حالش فریب می‌دهد؛ به کسی‌که اهل تقوا است، مؤمن و اهل تدبّر است نمی‌گوید: به زن نامحرم نگاه کن! چون این شخص هیچ‌وقت نگاه نمی‌کند. نمی‌گوید: دروغ بگو! چون هیچ‌وقت دروغ نمی‌گوید. چه می‌گوید؟ می‌گوید: نکند نمازی که خوانده‌ای اشتباه باشد! نکند این آب دهانی که قورت دادی نُه‌خامه بوده و روزه‌ات باطل شده باشد! نکند این تکبیرة الاحرام که گفته‌ای از مخرج ادا نشده باشد!

استاد ما مرحوم آقای مجتهدی می‌فرمود: شخصی بود که در تکبیرة الاحرام نماز وسواس داشت و آن‌قدر تکبیرة الاحرام می‌گفت تا نزدیک طلوع آفتاب می‌شد و هر بار که تکبیر می‌گفت، بعد از آن می‌گفت: نشد! تا تکبیر آخر که «الله أكبر» را می‌گفت، بعد می‌گفت: «شد، بسم الله الرحمن الرحيم» و بعد نماز را شروع می‌کرد.

اینها وسواس بوده و حرام است! مرحوم آقای انصاری وسواس را حرام می‌دانستند. آقا هم می‌فرمودند: وسواس حرام است و علامت وسواس قبضی است که برای انسان حاصل می‌شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بُعِثْتُ بِالْخَفِيفَةِ

السَّهْلَةَ السَّمْحَةَ.^۱ «من به شریعتی مبعوث شدم که آسان و راحت است.» در زمان رسول خدا وقتی گوسفند، گاو یا شتری می‌کشتند دستهای خود را با چه آبی می‌شستند؟! آب چاه را با دلو می‌کشیدند و آب آن دلو هم آب قلیل بوده و با همان آب قلیل بعد از ذبح، سر گوسفند را و دستهای خود را می‌شستند و با همان آب غسل می‌کردند و وضو می‌گرفتند. لذا انسان باید از خدا بخواهد که به او توفیق دهد تا امر طهارت و نجاست و همچنین سائر امور را طبق دستور شرع مقدّس انجام دهد، طبق دستور حضرت رسول اکرم و امیرالمؤمنین و سنت آن بزرگواران انجام دهد. اگر چنانچه زیر دوش غسل می‌کند باید دو دقیقه زمان ببرد، اگر نشد نهایتش پنج دقیقه! امّا اینکه نیم ساعت شیر آب را باز بگذارد این اسراف در آب است، مضافاً به اینکه این عمل از ناحیه وسواس بوده و یقیناً موجب تقرّب به خدا نمی‌شود.

قبض حاصل از گناه

بحث به اینجا کشیده شد، نمی‌خواستیم این بحث را عرض کنیم. کلام در این است که گاهی برای انسان قبضی حاصل می‌شود که خود انسان علّت آن را ایجاد کرده است؛ مثلاً گناهی انجام داده که موجب قبض شده است. شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: من موفّق به نماز شب نمی‌شوم، چرا از نماز شب محروم‌م؟ حضرت فرمودند: أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ.^۲ «تو کسی هستی که در روز گناه می‌کنی و

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴؛ و بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۴۸.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۵۰.

گناهت چون غل و زنجیری تو را بسته است!» یعنی یکی از آثار گناه این است که توفیق نماز شب را از انسان می‌گیرد. انسان خدای ناکرده خطائی انجام می‌دهد و چه بسا خودش هم متوجه آن نیست ولی باعث می‌شود موفق به نماز شب نشود؛ چنانکه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که: **إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحَرِّمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ**.^۱ «انسان گناهی انجام می‌دهد و به سبب آن گناه از نماز شب محروم می‌گردد.»

سالک راه خدا باید همیشه در مراقبه شدید بوده و به آنچه موجب بُعد از خداست اصلاً نزدیک نشود؛ **الْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَمَنْ يَزْعَجْ حَوْلَهَا يَوْشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا**.^۲ «معاصی غرق‌گاه خداست! (حضرت نمی‌فرمایند: داخل غرق‌گاه نشوید! بلکه می‌فرمایند: کسی که به طرف این غرق‌گاه برود و در اطراف آن حرکت کند، نزدیک است که داخل آن شود.» مؤمن لب مرز حرکت نمی‌کند؛ اصلاً طرف گناه نمی‌رود.

إن شاء الله خدا توفیق دهد و سعی کنیم آنچه را موجب قبض بوده و به دست خود ماست ترک کنیم و آنچه موجب بسط است انجام دهیم. اموری که موجب بسط است عبارتند از: تحصیل رضایت پدر و مادر، احترام به پدر و مادر، احترام به رفیق، دل رفیق را به دست آوردن، صلۀ رحم انجام دادن، قرآن خواندن، قرآن را با صدای بلند قرائت نمودن، حق

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۵.

هر ذی حَقِّی را اُدانمودن، ترک معاصی، اطاعت پروردگار، رفتن به قبرستان که رفتن به قبرستان و یاد معاد و آخرت کردن و استغفار برای خود و مؤمنین نمودن موجب بسط است و همچنین امور دیگری که قبلاً بعضی از آن را بیان کردیم؛ اِنْ شَاءَ اللّٰه سعی کنید این امور را انجام دهید. بله! ممکن است برای انسان قبضی حاصل شود که هرچه می‌گردد عِلَّت آن را پیدا نمی‌کند، می‌گوید: خدایا! من معصیتی انجام ندادم، کاری که موجب قبض شود انجام ندادم، پس این قبض چیست؟ اِنْ شَاءَ اللّٰه در جلسات بعدی درباره آن صحبت بنمائیم. **اللّٰهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضٰی وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهٰی.**

امیدواریم که خدا همه ما را موفق بدارد آنچه مرضی رضای اوست انجام دهیم! به ما توفیق دهد، قوّه و بنیه بدهد تا با شیطان خودمان که: اَعْدٰی عَدُوٌّ مَاسْت^۱ خوب بجنگیم!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ الْعَنْ عَدُوَّهُمْ

۱. رسول خدا صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمودند: اَعْدٰی عَدُوٌّكَ نَفْسُكَ الَّتِیْ یَنْ

جَنِّیْكَ. (عَدَّةُ الدَّاعِی، ص ۳۱۴)

مجلس پنجم

قبض و بکط سلوکی (۴)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در چند جلسه گذشته درباره قبض و بسط صحبت شد. عرض کردیم: گاهی برای سالک راه خدا حالت گرفتگی پیش می‌آید به طوری که هیچ چیز موجب آرامش و راحتی او نمی‌شود و برای او گشایشی حاصل نمی‌کند، و از آن طرف در بعضی حالات برای سالک راه خدا حال انبساط و حال فرح و سرور زائد الوصفی حاصل می‌شود.

قبض و بسط اختیاری

مفصلاً عرض شد که بعضی از قبض‌ها به دست خود انسان بوده و خود انسان موجبات آن را فراهم می‌کند که در شریعت مقدسه مورد نهی واقع شده است؛ مثلاً به پدر یا مادر إساءه ادب می‌کند و خدای ناکرده اگر این إساءه ادب بالا بگیرد به نحوی که عاق والدین شده و پدر و مادر او را نفرین کنند و علقه محبت خود را از او قطع کرده و او را از فرزند بودن برای خود خارج سازند، در این صورت چنان قبضی حاصل می‌شود که این فرزند دیگر روی خوشبختی و سعادت را به خود نمی‌بیند.

یا اگر به کسی ظلم و ستمی روا دارد، همین حالت قبض برای او پیش می‌آید و این حالت برطرف نمی‌شود تا آن ظلم را جبران نماید و اعتذار بجوید.

همچنین ارتکاب گناه موجب قبض و گرفتگی می‌شود؛ نگاه به نامحرم، شنیدن صدای نامحرم و ارتکاب هر آنچه شارع مقدس حرام کرده است موجب قبض می‌شود. شنیدن صدای ساز و آواز و موسیقی موجب قبض می‌شود. التذاذ از اصوات محرّمه موجب تنگی و ضیق می‌گردد. و چه بسا خود شخصی که در ورطه گناه فرورفته این معنی را احساس نکند.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.^۱ «کسی که از ذکر من إعراض کند برای او حیاتی سخت توأم با ضیق و رنج و ظلمات و تاریکی است.»

سالک راه خدا باید از این اموری که موجب قبض بوده و به دست خود اوست و مورد نهی شارع قرار گرفته جداً پرهیز کند و الا همین طور در قبض و ظلمات قرار گرفته تا از دنیا برود؛ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى. «کسی که از ذکر من إعراض کند او را نابینا محسور می‌کنیم.» بعد صدای این بیچاره بلند می‌شود که: قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا.^۲ «خدایا! من در عالم دنیا بینا بودم چرا چشم مرا در اینجا گرفتی؟» من نمی‌توانم نعمت‌های عالم برزخ و محشر را ببینم!

۱. آیه ۱۲۴، از سوره ۲۰: طه.

۲. آیه ۱۲۵، از سوره ۲۰: طه.

خداوند در پاسخ می‌فرماید: **قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى.**^۱ «همین‌طور آیات ما به تو می‌رسید ولی تو این آیات را به باد نسیان گرفته فراموش نمودی.» تو در دنیا آیات ما را فراموش کردی امروز هم خودت مورد فراموشی قرار گرفته و توجهی به تو نمی‌شود. تو در عالم دنیا از ذکر ما غافل بوده یاد ما را فراموش کردی، امروز خودت مورد نسیان و فراموشی قرار می‌گیری!

پس قبض اختیاری علل مختلفی دارد؛ قطع رحم موجب قبض می‌شود، عاق والدین موجب قبض شدید می‌شود، ظلم و ستم‌کردن، دل مؤمنی را شکستن موجب قبض می‌گردد، گناه‌کردن موجب قبض می‌شود.

البته قبض و بسط مسأله‌ای نسبی است و هرچه انسان بیشتر سعه پیدا کند و به عالم تجرد و اطلاق نزدیکتر شود و با آن انس بگیرد، در اثر تخطی و تنزل و لغزش، زودتر احساس قبض به او دست می‌دهد؛ مثل کسی که به هوای بسیار لطیف و روح‌بخش عادت کرده که به مجرد آلودگی هوا احساس قبض می‌کند، بر خلاف شخصی که به دود و آلودگی عادت دارد و با دود سیگار هم نفس‌تنگی پیدا نمی‌کند و در حقیقت به قبض و سنگینی خود عادت کرده و متوجه نیست در چه قبض دائمی به سر می‌برد.

لذا نفس غفلت از پروردگار برای سالک ولو اینکه گناه نکند چه‌بسا موجب قبض و تاریکی شود؛ به‌خصوص برای سالکینی که

۱. آیه ۱۲۶، از سوره ۲۰: طه.

راه‌رفته بوده و از عالم مثال عبور کرده و در تجرّد محض به سر می‌برند که غفلت برای ایشان موجب قبض شدید می‌گردد ولو اینکه توأم با معصیت نباشد. البتّه نفس همین غفلت برای سالکی که راه‌رفته است خروج از زئ عبودیت بوده و در حکم معاصی کبیره برای انسان عادی است و حسرت عمیقی را برای سالک به دنبال خواهد داشت.

قبض و بسط غیراختیاری

أما گاهی قبض و بسط در اثر اعمال بندگان نیست و خودبه‌خود حاصل می‌شود. آن قبض و بسطی مطلوب است که ما عامل آن را ایجاد نکرده باشیم. در مرحله ثبوت و واقع این قبض و بسط مکمل یکدیگر بوده و موجب کمال انسان می‌شوند؛ یعنی سالک راه خدا برای رسیدن به کمال، هم به حال بسط و هم به حال قبض نیاز دارد. اگر سالکی همیشه حال بسط داشته باشد و هیچ قبضی برای او حاصل نشود، آن سعه وجودی که باید مؤمن پیدا کند تا خدا در او جای بگیرد برایش حاصل نمی‌شود. و اگر چنانچه همیشه در حال قبض و فشار باشد، نمی‌تواند به آن مقامات عالیّه برسد و این سالک زیر تازیانه قبض آن‌قدر ضربه می‌خورد که از بین رفته هلاک می‌گردد.

پس در مرحله ثبوت و واقع هر دو لازم بوده و خدا گاهی در دل مؤمن حال قبض و گاهی حال بسط ایجاد می‌کند. مؤمن باید بر حال قبض صبر نموده و تحمّل کند و تسلیم باشد تا خداوند طبق اراده و مشیّت خود هر وقت صلاح دید، قبض را برداشته و تبدیل به بسط نماید تا نسیم جان‌افزائی از عالم غیب بوزد و سالک دوباره جانی بگیرد و شوقش افزون گردد.

مواعظ خداوند به حضرت عیسی علیه السلام

خداوند متعال در ضمن مواعظی به عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام می فرماید: یا عیسی! اصْبِرْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ ارْضَ بِالْقَضَاءِ وَ كُنْ كَمَسْرَتِي فِيكَ فَإِنَّ مَسْرَتِي أَنْ أَطَاعَ فَلَا أُعْصَى. یا عیسی! أَخِي ذِكْرِي بِلِسَانِكَ وَ لِيَكُنْ وُدِّي فِي قَلْبِكَ. یا عیسی! تَيْقِظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ... یا عیسی! كُنْ رَاغِبًا رَاهِبًا وَ أَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ...

یا عیسی ابْنِ الْبَكْرِ الْبَتُولِ! ابْنِ عَلِي نَفْسِكَ بُكَاءَ مَنْ وَدَّعَ الْأَهْلَ، وَ قَلَى الدُّنْيَا، وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا، وَ صَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ إِلَهِهِ. یا عیسی! كُنْ مَعَ ذَلِكَ تَلِينُ الْكَلَامِ وَ تُفْشِي السَّلَامَ، يَقْظَانِ إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْأَبْرَارِ حَذَرًا لِلْمَعَادِ وَ الزَّلَازِلِ الشَّدَادِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ أَهْلٌ وَ لَا وَلَدٌ وَ لَا مَالٌ.

یا عیسی! اكْحُلْ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحُزَنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ. یا عیسی! كُنْ خَاشِعًا صَابِرًا فَطَوَّبَى لَكَ إِنْ نَالَكَ مَا وَعَدَ الصَّابِرُونَ.^۱

«ای عیسی! بر بلا صبور باش و به قضاء الهی راضی باش و آنگونه باش که مرا خوشنود می سازد، و خوشنودی من این است که فرمان برده شوم و نافرمانی نشوم.»

خدا هم مسرور می شود! مسرور شدن خداوند هم به یک معنی قابل تصوّر است. سرور خداوند به این است که بنده او را اطاعت کرده و نافرمانی او را انجام ندهد.

یا عیسی! أَخِي ذِكْرِي بِلِسَانِكَ؛ «ای عیسی! یاد من را با زبانت

زنده بدار! یعنی زبانت ذاکر بوده به یاد خدا باشد. سالکی که ذکر نگوید یا در ذکر گفتن اِهمال کند در واقع در آبیاری درخت نفس خود کوتاهی نموده و همان طور که اگر انسان به درخت آب ندهد خشک شده و ضایع می گردد، انسان مؤمن هم اگر ذکر خدا نگوید نفسش از بین رفته ضایع می شود. پس احیاء و زنده داشتن جان و دل سالک به ذکر و یاد خداوند است.

حال احیاء ذکر به چیست؟ چگونه می توان یاد خدا را همیشه در دل داشت و از آن غافل نشد؟ راهش این است که لسان ذاکر باشد تا قلب هم متوجّه شود. لذا فرمود: به واسطه ذکر گفتن با زبانت، یاد مرا در قلبت زنده بدار.

و لِيَكُنْ وُدِّي فِي قَلْبِكَ. «و باید وُدّ و محبّت من در قلب تو باشد!» سالک راه خدا باید دلش مملوّ از محبّت پروردگار باشد.

یا عِيسَى! تَقِظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ. «ای عیسی! در ساعاتی که همه در غفلتند تو بیدار باش!» یاد خدا باش! نصف شب که همه در خواب شیرین بوده و از خدا غافل هستند یا بین الطلوعین که مردم در خواب بوده و از یاد خدا غافل هستند، یا در ساعات روز که مردم دنبال طلب معاش هستند تو به یاد خدا باش! در ساعاتی که مردم برای تحصیل دنیا از این طرف به آن طرف سعی و تلاش دارند، دنیائی که خالی از خداست! شما در روز به بازار بروید ببینید چگونه برای تحصیل دنیا از این طرف به آن طرف می روند، از صبح تا شب در بازار می دوند و چه بسا بعضی نمازشان هم قضا می شود.

طلب معاش امری مطلوب و مستحسن است؛ الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ

كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۱ «کسی که زحمت بکشد و با کدّ یمین خود و با مشقّت برای عیال و فرزندان خود غذائی تهیّه نماید مثل کسی است که در راه خدا جهاد کرده، شمشیر زده و کشته شده یا کشته است!» ولی این در صورتی است که کسب و کار او طبق موازین شرع بوده و به دنبال کسب روزی حلال باشد، در صورتی است که هواهای نفسانی او را إحاطه نکرده باشد و کارش موجب غفلت از یاد خدا و وقوع در معاصی نشود. این چنین شخصی كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ است. این شخص وقتی که اذان گفتند سعی می‌کند به دنبال نماز رود، غشّ در معامله نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید و معاملات ربوی انجام نمی‌دهد و قس علی ذلک فَعَلَلْ وَ تَفَعَّلَلْ!

بهتر از آن و بالاتر از آن برای طالب روزی این است که خدا جلوی چشمش بوده و به یاد خدا حرکت کند و در همه حالات با یاد خدا باشد؛ وقتی بازار می‌رود به نام خدا برود و محبّت به مال دنیا پیدا نکند و صرفاً به جهت انجام تکلیف به دنبال معیشت برود.

أَمَّا إِنْ أَمُورُ نَبَاشِدْ وَ كَسَى بَخَوَاهِدْ مَالِی رَا مِنْ أَى طَرِیقِ کَانَ بَهْدَسْتْ بَیَاوَرْدْ؛ بخواهد از هر راهی که شد ولو از راه حرام این مال را به دست بیاورد، این شخص دیگر كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نیست! او را به آتش جهنّم می‌اندازند و آتشگیرانه جهنّم خواهد شد؛ وَقُودُهَا النَّاسُ وَ آلِحِبَارَةُ.^۲ «آتشی که آتشگیرانه آن مردم و سنگ است.»

۱. همان مصدر، ج ۵، ص ۸۸.

۲. قسمتی از آیه ۲۴، از سورة ۲: البقرة؛ و قسمتی از آیه ۶، از سورة ۶۶:

التحریم.

بیداری دل در شبانه روز متوقف بر بیداری چشم در نیمه های شب است. بیداری شب خیلی مهم است! انسان باید روی بیداری شب سرمایه گذاری کند. مقدمات بیداری شب را فراهم کند و الا شاهد وصل را در آغوش نمی کشد.

مقدمه بیداری شب این است که شبها زود بخوابید. می بینید پنج ساعت از شب گذشته و هنوز نخوابیده است! در این شبهای کوتاه چطور می توانید بیدار شوید؟! امشب میهمان آمد، فردا یک محذور دیگر داشتی و پس فردا همین طور.

امشب که گذشت، دیگر گذشت! تحصیل آن محال است! تحصیل شبی که گذشت و بیدار نشدی محال است! فردا شب همین طور، پس فردا شب همین طور.

اگر کسی خدا را می خواهد، اگر کسی لقاء پروردگار را می خواهد، باید کار کند، باید بیدار باشد؛ یا عیسی! تَقِظْ فِي سَاعَاتِ الْغَفْلَةِ. خدا به عیسی بن مریم می فرماید: «در ساعات غفلت بیدار باش!» مراد بیداری دل است نه بیداری چشم!

کسی که دلش در این دنیا خواب است وقتی از این عالم رخت بربست دیگر دلش بیدار نمی شود. مؤمن باید همیشه دلش بیدار باشد، ولی بیداری دل متفرع بر بیداری جسم است. انسان باید در نیمه شب بیدار شود تا توجه به مبدأ پیدا کرده و قلب بیدار شود.

یا عیسی! كُنْ رَاغِبًا رَاهِبًا. «ای عیسی! هم به من میل و رغبت داشته و هم از من خوف و هراس داشته باش و از قهر و سطوت من بپرهیز!» و أَمِتْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ. «و با خشیت از من، قلب خود را اِماته

کرده و بمیران! منظور از میراندن قلب، میراندن حبّ شهوات و دنیا است که با خشیتِ الهی از دل بیرون می‌رود.

یا عِسی ابْنَ الْبَکْرِ الْبَتُولِ! «ای عیسی که فرزند مریم هستی!»
 مریمی که غفیف و پاکدامن و شوهرنکرده و باکره بود و با دمیدن
 روح القدس تو متولد شدی! اَبْکِ عَلَی نَفْسِکَ. «به حال خودت گریه
 کن!»

بُکَاءَ مَنْ وَدَّعَ الْأَهْلَ وَ قَلَى الدُّنْيَا، وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا، وَ صَارَتْ
 رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ إِلَهِهِ. «مثل کسی گریه کن که از اهل و عیال و نزدیکان
 خود دل کنده و دیگر تعلقی بدانها ندارد و از دنیا اعراض کرده و از آن
 بدش می‌آید و دنیا را به اهل آن واگذار نموده و تمام میل و رغبتش
 متوجه پروردگار و نعمتهای اخروی می‌باشد.» این چنین بر خودت گریه
 کن و رشته تعلقت را از دنیا ببر و آن را رها کن و توجه به آخرت بنما!
 این مخاطبه پروردگار با عیسی بن مریم است؛ با آن مولودی که
 یک ذره قذارت در او نیست، یک ذره کدورت در قلب او نیست، مگر
 خودش در گهواره نغمه می‌زد: وَ السَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ
 یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا.^۱ «سلام و درود پروردگار بر من! روزی که به دنیا آمدم، و
 روزی که از دنیا می‌روم، و روزی که در عالم قیامت زنده شده مبعوث
 می‌شوم!»

خداوند به چنین موجودی امر می‌کند که: ای عیسی! به حال خود
 گریه کن! حالا وای به حال آنهایی که در عصمت نیستند! اینها باید خیلی

۱. آیه ۳۳، از سوره ۱۹: مریم.

مراقبه شدیدی داشته باشند، باید خیلی مواظب باشند که یک ذره انحراف کوچک، نه انحراف بزرگ، یک ذره انحراف کوچک از مسیرشان پیدا نکنند.

ای عیسی! با اینکه در حال بکاء هستی و باید بر حال زار خود گریه کنی، **كُنْ مَعَ ذَلِكَ تَلِينَ الْكَلَامَ**. «با مردم با نرمی صحبت کن!» و **تُفْشَى السَّلَامَ**. «سلام که می کنی به همه کسانی که صلاحیت دارند، نه به افرادی که از سلام به آنها نهی شده مثل کفار، سلام کن.» و در سلام کردن به کسی بخل نورز، فقیر باشد یا غنی، وضع باشد یا شریف، به همه سلام کن و سلامت را هم اظهار کن و آهسته سلام نکن که طرف مقابل متوجه نشود. مؤمن سلام را میان همگان نشر می دهد و به همه سلام می کند و إفشاء سلام از علائم مؤمن است.

يَقْظَانِ إِذَا نَامَتْ عُيُونُ الْأَبْرَارِ. «در زمانی که چشم های خوبان در خواب است تو بیدار باش!» نمی فرماید چشم های آنهایی که فاجر هستند یا آنهایی که فاسق هستند، نه! آن زمانی که چشم های خوبان در خواب است تو بیدار باش؛ یعنی اوّل شب بخواب و زود از خواب برخیز و قبل از نصف شب هم بیدار باش، چون ابرار از نیمه های شب به بعد برای عبادت بیدار می شوند.

در زمانی که چشم های خوبان در خواب است تو بیدار باش! چرا؟ **حَذَرًا لِلْمَعَادِ وَالزَّلَازِلِ الشَّدَادِ وَأَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ**. «به جهت اینکه از احوال آخرت بر حذر باشی و برای معاد و بازگشت به سوی من توشه ای تهیه کنی! و برای اینکه از زلزله های شدیدی که در عالم برزخ و قیامت در پیش داری و هول و ترسهای روز قیامت که اگر به کوه بخورد

کوه را از جامی کند، جلوگیری نمائی!» **حَيْثُ لَا يَنْفَعُ أَهْلٌ وَلَا وَلَدٌ وَلَا مَالٌ**. «در آن هنگامی که نه اهل و همسر و نه فرزند به درد می خورد و نه مال نفعی به انسان می رساند.» هنگامی که هیچ چیزی دردی از انسان دوا نمی کند. **يَا عِيسَى! اكْحُلْ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ**. «ای عیسی! هنگامی که اهل بطالت اوقات و مجالس خود را به خنده می گذرانند، در آن هنگام تو متوجه پروردگار باش و چشم خود را با میل حزن سرمه بکش!» یعنی باید این چشم همیشه اشک ببارد، چون سرمه و میلش از حزن و غم و اندوه است.

يَا عِيسَى! كُنْ خَاشِعًا صَابِرًا. «ای عیسی! برای من خشوع داشته باش و در راه رسیدن به من صابر بوده مشقّات و مشکلات را تحمل کن!» **فَطُوبَى لَكَ إِنْ نَالَكَ مَا وُعِدَ الصَّابِرُونَ**. «پس خوشا به حال تو اگر آنچه به صابرین وعده داده شده به تو برسد.»

سختی های سلوک

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه وقتی کسی می خواست وارد سلوک شود اولین مطلبی که به او می گفتند این بود که: در راه سلوک نان و حلوا پخش نمی کنند! راه سلوک راهی است که توأم با مشکلات و سختی هاست؛ اگر مردش هستی بسم الله! ولی اگر مردش نیستی از اوّل، قدم در راه سلوک نگذارید.

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز^۱

۱. دیوان حافظ، ص ۱۱۹، غزل ۲۶۷.

این‌طور نیست که همهٔ راه نشیب و سرازیری باشد، نه! فراز و سربالایی دارد؛ سربالائی‌های کمرشکن! همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: **وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَوْدًا**.^۱ «بدان که عقبه‌های سخت و گردنه‌های دشواری در پی داری!»

این عقبه عقبه نفس است؛ هرکسی مسیری به‌سوی خدا دارد و این مسیر همیشه نشیب نبوده و فراز دارد، لذا مؤمن باید کمر خود را محکم ببندد و در این راه از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نه‌راسیده به‌سوی خدا حرکت کند، برود به‌سوی خدا! اولیاء خدا دعوت به‌سوی خدا کردند، نه دعوت به‌سوی خودشان. پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه‌وآله وسلم دعوت به خود نمی‌کرد؛ نمی‌فرمود: بیائید به‌سوی من؛ منی که منحا از پروردگار و در مقابل پروردگار باشد. بلکه می‌فرمود: **قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا**.^۲ «کلمهٔ توحید را بر زبان بیاورید تا رستگار شوید.» نمی‌فرمود: بیائید پیش من! چرا؟ چون مبنای پیغمبر بر تهذیب نفس است. خود ایشان مهذب است، پاک است و کسی که پاک است به خودش دعوت نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ وقت به خودش دعوت نمی‌کرد که به پیش من بیایید، چون امیرالمؤمنین منیتی نداشت که به خود دعوت کند. اولیاء خدا بعد از ائمهٔ طاهرين صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین همه به خدا دعوت می‌کردند، نه به خودشان.

بر خلاف فِرَق دیگر، مانند برخی از دراویش که به خودشان

۱. نهج‌البلاغه، نامهٔ ۳۱، ص ۳۹۸.

۲. مناقب‌الابی طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۶.

دعوت کرده می‌گویند: به پیش ما بیایید! چرا؟ چون مسیر آنها با مسیر اولیاء خدا متفاوت است؛ مسیر اولیاء خداوند مسیر تهذیب نفس است ولی مسیر آنها مسیر تقویت نفس است و اینها در دو قطب متضاد قرار دارد.

آقا می‌فرمودند: کسی که در مقام تهذیب نفس است باید نفس خود را خورد کند، لِه کند، ولی کسی که در مقام تقویت نفس است یکسره نفس خود را باد می‌کند، منیت خود را اضافه می‌کند، دائم اعتباریات خود را اضافه می‌کند.

«سلوک» یعنی ترک حظوظ و قیود، نه جمع قیود. آن کسی که تقویت نفس می‌کند دائم بار خود را سنگین و سنگین‌تر می‌کند. أمّا کسی که تهذیب نفس می‌کند همیشه بار خود را زمین گذاشته خود را پاک می‌کند. اینکه خداوند به حضرت عیسی نصیحت می‌کند که به حال زار خودت گریه کن! برای چیست؟ یعنی خودت را خورد کن، خودت را درمقابل من نیست کن، برای خودت اِئیتی قائل نشو، برای خودت هستی قائل نشو.

هیچ چیز مثل تهذیب نفس و پاک کردن نفس نیست؛ خداوند تبارک و تعالی در سوره شمس یازده قسم یاد می‌کند؛ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا. «سوگند به خورشید و گسترش نور آن!» وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا. «سوگند به ماه وقتی که دنبال خورشید می‌رود!» وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا. «و سوگند به روز وقتی که زمین را روشن می‌سازد!» وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا. «و به شب سوگند وقتی که روی زمین را می‌پوشاند!» وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا. «و سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرده است!» وَ الْأَرْضِ وَ مَا

طَحَنَهَا. «و سوگند به زمین و آنکه آن را بگسترده!» وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْنَاهَا.^۱
«و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل
بیافرید!»

بعد از این یازده قسم می‌فرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا.^۲ «به تحقیق
رستگار شد کسی که نفس خود را تزکیه نمود!» خداوند نفرمود: قد اُفْلَحَ
من قَوَّاهَا. رستگار شد کسی که نفس خود را تقویت کرد، کسی که
اعتبارات خود را زیاد نمود، کسی که برای خود شخصیت و منیت قائل
شد، نه! این راه راهی است که باید شخصیت را زیر پا ریخته و آن را له
نمود.

به سرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد
که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
گدائی در میخانه طرفه اکسیرست
گر این عمل بکنی خاک، زر توانی کرد^۳

* * *

ولیکن این صفت رهروان چالاکست
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد^۴

۱. آیات ۱ تا ۷، از سوره ۹۱: الشَّمْس.

۲. آیه ۹، از سوره ۹۱: الشَّمْس.

۳. دیوان حافظ، ص ۵۱، غزل ۱۱۰.

۴. کلیات شمس تبریزی، ص ۳۸۵، غزل ۹۵۹.

خلاصه، این راه، راه ریختن منیت است. آقا رضوان‌الله تعالی علیه مطلبی فرمودند که واقعاً بکر است! به نظر کسی نمی‌رسد و واقعاً در این زمانه کسی نمی‌تواند این مطالب و این فرمایشات را درک کند. می‌فرمودند: خیلی از نمازهایی که افراد می‌خوانند به خاطر حفظ نفسانی است، یعنی چون نفس ایشان میل به نمازخواندن دارد نماز می‌خوانند و اگر حقیقهٔ این نماز را شکافته و تحلیل کنید می‌بینید برای خدا نبوده و برای التذاذ نفسانی است.

خیلی از عبادات این چنین است. یکی از رفقای ایشان به بنده گفت: می‌خواهم در یکی از مساجد متروکه در فلان جا چله بگیرم؛ یعنی چهل روز از زن و فرزندم جدا شوم و در آنجا مشغول عبادت شده نفس خودم را تهذیب کنم، آیا شما اجازه می‌دهید؟

من به ایشان گفتم: مرام آقا چله گرفتن به این شکل نبود و این کار درست نیست. شما باید وظیفهٔ خود را انجام دهید؛ الآن شما جوان هستید و باید پیش اهل خود بوده و روزها کار کنید. منتهی در این خلال چه شب و چه روز باید مراقبهٔ خود را حفظ نمائید و چله گرفتن به این نحو مفاسدی در پی داشته، لازم نیست چله بگیرید!

اینها التذاذ نفس است. در راه خدا هرچه می‌گویند انسان باید همان را عمل کند. آقا به بعضی می‌فرمودند: باید به مستحبات عمل کنی و هرچه که می‌بینی مستحب است انجام دهی، ولی به برخی دستور به بعضی از مستحبات را نمی‌دادند. بچه‌ای که تازه راه افتاده و هر قدمی که می‌گذارد می‌افتد، اگر دستش را بکشید از مفاصلش جدا می‌شود؛ به هرکسی باید مطابق ظرفیت او دستور داد.

آقا به بعضی فرموده بودند: سه روز از هر ماهی غیر از ماه رمضان را روزه بگیرند. می آمدند پیش آقا اصرار می کردند که: آقا اجازه بفرمائید ما تمام ماه را روزه بگیریم. اینها التذاذ نفس است؛ یعنی نفس میل دارد کاری را انجام دهد، فرقی نمی کند آن کار طاعت باشد یا معصیت، طاعت هم باشد نفس لذت می برد. اینکه می گوید: اجازه دهید من همه ماه را روزه بگیرم، این لذت بردن نفس است.

ولی خدا می خواهد شما را تهذیب کند، می خواهد متن واقع را به شما ارائه داده شما را هدایت نماید. خیلی ها خواست خود را به آقا تحمیل می کردند که آقا! اجازه دهید ما این کار را انجام دهیم. تحمیل کردن به اولیاء خدا جز ضرر برای طالب چیز دیگری به همراه نخواهد داشت.

راه خدا راه ترک حظوظ است. منظور از حظوظ اموری است که نفس می خواهد به خاطر حظّ و بهره خود آن را انجام دهد.

تسلیم و اطاعت

آن اموری را که می گویند انجام ندهید به صلاح شما نیست، باید ترک نمود، نه اینکه چون نفس به آن فعل تمایل دارد آن را انجام دهد. اگر چنانچه امام زمان علیه السلام امر کند: آقا! خودت را از این بالا به پائین بیانداز! باید انسان اطاعت کرده این کار را انجام دهد. اگر امام گفت: زندگی خود را کبریت بزن و بسوزان! بگو: سمعاً و طاعة!

چنانکه هارون مکی وارد بر امام صادق علیه السلام شد و عرضه داشت: السَّلامُ عَلَیْكَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حضرت به او فرمودند: اَلْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَ اجْلِسْ فِي التَّنْوْرِ! «نعلین را از دست بیانداز و داخل

تنور بنشین!» نعلین را انداخت و داخل تنور نشست؛ تنوری که یکپارچه آتش بود و قسمت بالایی آن از شدت حرارت سفید شده بود! قبل از هارون مکی امام به خراسانی فرمودند: **يَا خُرَاسَانِيُّ! قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ!** «برو و داخل تنور بنشین!» عرض کرد: **يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَقَلَّنِي أَقَالَكَ اللَّهُ.** «یا ابن رسول الله! مرا با آتش مسوزان! از من درگذر، خدا از تو بگذرد!»^۱

انسان باید در راه خدا تسلیم باشد. باید قصدش خدا باشد و بس. باید قصدش پاک کردن دل باشد. باید تمام این دستورات را کما هو حقّه اجرا کند.

بیداری شب

سالک راه خدا باید بیداری شب داشته باشد. اینکه این قدر اولیاء خدا به بیداری شب تأکید می کردند به خاطر ثمره آن است. وقتی مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه می فرمایند: کسی که بیداری شب نداشته باشد امیدی هم نداشته باشد؛ یعنی کسی که شب بیدار نمی شود سلوک او از درجه اعتبار ساقط بوده و هیچ چیزی ندارد، هیچ چیزی ندارد! منظور این نیست که محبت ندارد، محبت دارد، ولی اینکه بخواهد در این عالم به خدا برسد، نه! نمی رسد. امید نداشته باشد، به خدا نمی رسد. آدم خوبی است، آدم خوش نفسی است، محبت دارد، تمام اینها مطلوب است. ولی به خدا نمی رسد.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.^۱ «کسی که به لقاء و ملاقات پروردگارش امید دارد باید دو کار انجام دهد؛ یکی اینکه کسی را در عبادت شریک پروردگارش قرار ندهد و خدا را بپرستد و بس! توحید پروردگار را با جان و دل بپذیرد. در همه چیز اخلاص داشته باشد و دیگر اینکه عمل صالح انجام دهد.» بیداری شب و عبادت در شب عمل صالح است که اگر انجام ندهد همان طور که گفتیم، شاهد وصل را در آغوش نمی کشد.

برای بیداری شب باید مراقبه خود را قوی تر کند، با اهل دنیا ننشیند، توجهش در روز به پروردگار باشد، توجهش در شب به پروردگار باشد، اطاعت پروردگار را در جمیع مراحل، ظاهر و باطن حفظ نماید و إِلَّا مَوْفَّقٌ به بیداری شب نمی شود.

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود^۲

خداوند إن شاء الله همه ما را مَوْفَّقٌ بدارد بیش از پیش در مقام عبودیت درآمده و مراقبه شدیدتری داشته باشیم!

دو نکته

امروز که همه رفقا جمع هستند، دو نکته به خاطر رسید خدمت سروران عرض کنم:

اول اینکه: رفقائی که سر قبر و مزار مرحوم علامه آیه الله والد معظم رضوان الله تعالی علیه می روند، این جهت را مد نظر داشته باشند که

۱. قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: الکهف.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۹، غزل ۲۰۱.

اگر مخدّره‌ای، زائری آنجا نشسته یا خوابیده است مجبورش نکنند بلند شود، همین‌طور از دور فاتحه بخوانید. حقّ زائران حضرت امام رضا علیه‌السلام مقدّم است.

دوم اینکه: بعضی دوستان و رفقا سر مزار آقا رضوان‌الله تعالی علیه اقامه نماز می‌کنند، اوقاتی که شلوغ است، آنجا نماز نخوانند. اگر کسی می‌خواهد نمازی بخواند و نثار روح پر فتوح ایشان کند، در خود حرم نماز بخواند یا خیلی عقب‌تر در جایی که خلوت است و مزاحمتی برای دیگران ندارد اقامه نماز نماید.

این کارهای رفقا همه از روی محبّت بوده و اصل آن مطلوب است ولی نباید به نحوی باشد که سبب زحمت برای زوّار شود. این دو نکته را سروران مکرم در نظر داشته باشند. إن شاء الله امیدوارم خداوند همه ما را مؤیّد بدارد و هرچه بیشتر محبّت خودش را و محبّت اولیائش را در دل‌هایمان قرار دهد.

یکی از فرمایشات خداوند به حضرت عیسی که امروز خواندیم این بود که: **و لِيَكُنْ وَدِّي فِي قَلْبِكَ**. «باید محبّت من در قلب تو جا بگیرد!»

انسان باید سعی کند ساعات غفلتش را به ساعات حضور تبدیل کرده و محبّت خدا را بیش از پیش در دلش جای دهد. **اللهمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسَخِّطُكَ وَ تَنْهَى**.

برای شادی روح طاهر مرحوم علامه آیه‌الله والد معظم رضوان‌الله تعالی علیه رَحِمَ اللهُ من يقرأ الفاتحة مع الصلوات!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس هشتم

احتیاط در دین و تواضع

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله تبارك وتعالى: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.^۱ «انسان باید
 در غذای خود تأمل کند.»

احتیاط در دین

در یک عصر جمعه آقا رضوان الله تعالی علیه درباره این آیه
 صحبت کردند و فرمودند: انسان باید مأكولات و مشروبات شبهه ناک را
 ترک کند و نخورد، چون علاوه بر اینکه انسان باید در دین خود جانب
 احتیاط را بگیرد و در فقه در بسیاری از موارد به قاعده: **خُذْ بِالْحَاطَةِ**
لَدَيْنِكَ تمسک شده است، علاوه بر این، نص صریح قرآن است که:
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، انسان باید در غذای خود تأمل کند، در
 طهارت و نجاست غذا تأمل کند.

یکی از اصحاب در ضمن نامه‌ای از امام کاظم علیه السلام سؤال

۱. آیه ۲۴، از سوره ۸۰: عبس.

می‌کند: اگر خورشید از دید ما پنهان شده ولی هنوز ذهاب حمرة مشرقیه نشده است، آیا می‌شود نماز خواند یا اگر کسی روزه است آیا می‌تواند افطار کند؟ حضرت در پاسخ می‌نویسند: **أَرَى لَكَ أَنْ تَتَنَظَّرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ**.^۱ «تا یقین به ذهاب حمرة مشرقیه نکردید منتظر باشید و نماز مغرب را نخوانید.» بعد حضرت به قاعده احتیاط تمسک کرده می‌فرمایند: **و تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِدِينِكَ**؛ یعنی در امر دین خود احتیاط کن.

غروب آفتاب برای نماز کفایت می‌کند ولی اگر احتمال می‌دهید هنوز غروب آفتاب نشده است صبر کنید تا با ذهاب حمرة مشرقیه یقین به غروب برای شما حاصل شود. لذا اگر انسان در بیابان غروب آفتاب را ببیند دیگر نیازی به این نیست که تا ذهاب حمرة مشرقیه صبر کند و این فرمایش امام علیه السلام درباره مناطق کوهستانی است که به علت وجود کوه یا ابر، غروب خورشید دیده نمی‌شود و نشانه و علامت غروب آفتاب این است که حمرة مشرقیه از بالای سر انسان بگذرد و دیگر در سمت شرق هیچ حمرة و سرخی وجود نداشته باشد. پس به این قاعده احتیاط در خیلی موارد تمسک می‌شود و خود ائمه نیز تمسک می‌کردند. البته اذان مغربی که الآن پخش می‌شود چه‌بسا چند دقیقه بعد از ذهاب حمرة مشرقیه است و خود ذهاب حمرة مشرقیه بعد از غروب آفتاب است و ملاک غروب آفتاب است.

علی‌ای حال، آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه درباره این آیه مفصل

۱. تهذیب‌الأحكام، ج ۲، ص ۲۵۹.

صحبت کردند و فرمودند: باید از مأكولات و مشروبات شبهه‌ناک اجتناب کنید و در موضوعات مستنبطه و در این موضوعات جدیده نمی‌شود به حدیث رفع و براءة تمسک کنید و بگوئید: ما نمی‌دانیم که این شیء آب است یا شراب، و چون نمی‌دانیم پس اشکال ندارد آن را بخوریم، چون: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... مَا لَا يَعْلَمُونَ.^۱

حرمت کوکاکولا

می‌فرمودند: من خودم دیدم در روزنامه نوشته بود که در نوشابه‌های کوکاکولا الکل وجود دارد، منتهی درصد الکل آن خیلی کم است. می‌فرمودند: الکل هرچقدر هم کم باشد باز نجس بوده و خوردن آن جایز نمی‌باشد و انسان نمی‌تواند بگوید ما شک داریم و براءة جاری می‌کنیم، نه! اگر شما یقین به وجود الکل در کوکاکولا یا در پیسی هم نداشته باشید و فقط احتمال وجود آن را بدهید، به مقتضای آیه مبارکه که می‌فرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ. «انسان باید در غذای خود تأمل کند.» نمی‌توانید براءة جاری کنید، چرا؟ چون فَلْيَنْظُرْ امر است و امر دلالت بر وجوب می‌کند؛ یعنی باید انسان در غذای خود تأمل کند و در شبهات موضوعیه کلیه (مانند نوشابه) تا احراز حلیت نکرده نمی‌تواند بخورد. و حکم به حلیت و طهارت آن منوط به حاکم شرع و فقیه است، زیرا مانند موضوعات مستنبطه می‌باشد که عرف عام را برای تشخیص آن، راهی نیست.

پس در این موارد از مأكولات و مشروبات، اگر انسان شک در

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷.

حلیت آن داشت باید احتیاط کند و از آن اجتناب نماید؛ به خصوص الکحل، چرا که منشأ حرمت خمر اسکار آن است و اسکار آن هم به علت الکحل موجود در آن است، حالا چه درصدش زیاد باشد یا کم باشد؛ مانند فُقَاع و آبجو که آن هم حرام است؛ هِيَ [الْفُقَاعُ] خُمَيْرَةٌ اسْتَصْغَرَهَا النَّاسُ.^۱ البته آبجوی طبّی که بدون الکحل است حرام نیست.

آقا می فرمودند: اینکه می گویند: در کوکاکولا یا پیسی یک درصد الکحل موجود است، اگر یک درصد نباشد، نیم درصد باشد، یک هزارم درصد باشد باز حرام است و خوردن آن جائز نیست.

و از حرمت آن بالاتر، آثار وضعی ای است که بر آن مترتب می شود؛ پس چه بهتر است انسان احتیاط کند و به جای آن از نوشیدنی های دیگر استفاده نماید؛ مثلاً دوغ یا شربت بیدمشک بخورد؛ می فرمودند: چه اشکالی دارد انسان هنگام پذیرایی بر سر سفره شربت بیدمشک بگذارد؟! مگر سابقین چکار می کردند؟!

مضافاً به اینکه این مشروبات صنعتی ضرر دارد؛ اگر الکحل آن را هم کنار بگذاریم، اینها به خاطر گاز یا اسانسی که دارد برای معده ضرر دارد.

بعضی از آقایان برای بنده نقل کردند که به کارخانه کوکا رفته بودند و از مهندسش پرسیده بودند: مایع اصلی این نوشابه چیست؟ مهندس آنجا که شخص خیبری بوده گفته بود: مایع اصلی آن چیزی مثل قیر است که از خارج می آید و اینجا آن را حل می کنند. بعد گفته بود: به

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۲۳.

احتمال نوددرصد در این، الكل وجود دارد و یکی از أجزاء آن الكل است. حالا چه صددرصد باشد، چه نوددرصد، چه یکدرصد باشد؛ اگر انسان احتمال بدهد خوردن آن حرام است، به مقتضای آیه: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** خوردن آن جایز نیست و نمی‌شود گفت: اینجا شبهه موضوعیه است و در شبهه موضوعیه براءت جاری می‌شود، بلکه شبهه موضوعیه کلیه می‌باشد؛ مثل موضوعات مستنبطه کلیه مانند غناء که در آن براءت جاری نیست. این نکته‌ای بود که برای بعضی از رفقا مجهول بود و امروز که رفقا جمع هستند آن را متذکر شدیم.

تواضع

صحبت به اینجا رسید که آقا می‌فرمودند: سالک راه خدا برای وصول به خدا، برای رسیدن به کمال، باید از همه چیز بگذرد، باید از خودش بگذرد. تا وقتی یک ذره انیت و انانیت در وجودش هست محال است که به آن شاهراه حقیقت برسد. محال است از آن شریعه ماء معین استفاده کرده و از آن شرابها بنوشد؛ محال است! می‌فرمودند: در میان افرادی که در جلسات حضور پیدا می‌کنند بالاترین و بهترین افراد آن فردی است که بین خود و خدا، خودش را از همه پست‌تر ببیند. حالا می‌خواهد این شخص عالم باشد، می‌خواهد متمکن باشد، می‌خواهد دارای اعتبار باشد؛ فقط در صورتی در مقام ثبوت درجه‌اش بالاست که خود را از همه پائین‌تر ببیند. واقعاً افتاده‌تر باشد، نه اینکه تصنعی باشد؛ واقعاً خودش را نیست ببیند.

أما اگر فرض کنید توهم این معنی برایش حاصل شود و حدیث نفس کند و مثلاً بگوید: من بیست سال درس خوانده‌ام، درس خارج خوانده‌ام، درس می‌دهم، یا سایر اموری که اهل دنیا روی آن حساب می‌کنند؛ مثلاً: من زیباتر هستم یا من قوی‌ترم، اعتبار من بیشتر است، سن من بیشتر است، یا اینکه من بیشتر خدمت آقا بودم، پس مقام عالیتر است، یا مثلاً من مرحوم قاضی را درک کرده‌ام و دیگران درک نکرده‌اند - البته رفقای که مرحوم قاضی را درک کردند الآن در قید حیات نیستند - اگر چنین خطوری در ذهن سالک پیش بیاید، کلاً از درجه اعتبار ساقط می‌شود!

پیرزنی در راه خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و شروع کرد به صحبت کردن؛ صحبت کرد، صحبت کرد و رسول خدا هم همین‌طور گوش می‌دادند، گوش می‌دادند و خیلی طول کشید تا صحبتش تمام شد. این معنی برای برخی از افراد که از خارج آمده بودند خیلی موجب تعجب شد؛ کسی که دارای این قدر مُکنت و قدرت است و جزیره العرب در تحت سیطره و قدرت اوست، چطور این قدر متواضع است؟! پیامبر این است! بنده خداست، به مقام عبودیت رسیده است، لذا فرقی بین خود و پیرزن نمی‌بیند و خود را اشرف از او نمی‌داند، گرچه اشرف الأنبياء و المرسلین و اشرف اولاد آدم است.^۱

۱. ابن هشام در السیرة النبویة از عدی بن حاتم نقل می‌کند که: «فخرجتُ حتّی أقدمَ علی رسولِ اللّهِ صلی اللّهُ علیهِ و آله و سلمَ المَدینةَ، فدَخَلْتُ علیهِ و هو فی مَسجِدِهِ، فَسَلَّمْتُ علیهِ، فَقَالَ: مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقُلْتُ: عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ. فَقَامَ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّهُ علیهِ و آله و سلمَ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى بَيْتِهِ، فَوَاللّهِ إِنَّهُ لَعَامِدٌ بِي إِلَيْهِ، إِذْ لَقِيتُهُ»

یا مثلاً مردی را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آوردند، تا خدمت حضرت رسید، بدنش شروع به لرزیدن کرد. حضرت فرمودند: چرا می لرزی؟! من پادشاه نیستم! من فرزند زنی از زنان قریشم که گوشت نمک سود شده خشک شده میل می کرد!^۱

امام رضا علیه السلام با پست ترین غلامان شان می نشستند و غذا می خوردند؛ همه غلامان حضرت حضور می یافتند و حضرت با ایشان غذا می خوردند، چه سیاه و چه سفید، حتی مثلاً غلامی که پیش استرها بوده و آنها را تمییز می نمود و به حسب ظاهر از همه پست تر بود.

یکی از اصحاب، حضرت را مورد اعتراض قرار داد که: یابن رسول الله! شما با این مقامتان، چرا با آن غلامان غذا می خورید؟! ای کاش برای این غلامان سفره ای جدا می انداختید! حضرت فرمودند: مه! پروردگار ما یکی است و پدر و مادر همه ما یکی بوده و پاداش ما به حسب اعمال است.^۲ یعنی هیچ کس فضلی بر دیگری ندارد مگر به

«امرأة ضعيفة كبيرة، فاستوقفته، فوقف لها طويلاً تكلمه في حاجتها. قال: قلت في نفسي: واللّه ما هذا بملك!»

قال: ثم مضى بي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى إذا دخل بي بيته، تناول وسادة من آدم محشوة ليفاً، فقدفها إليّ، فقال: اجلس على هذه! قال: قلت: بل أنت فاجلس عليها. فقال: بل أنت! فجلستُ عليها وجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالأرض، قال: قلت في نفسي: واللّه ما هذا بأمر ملك! «(السيرة النبوية، ج ۲، ص ۵۸۰)

۱. مکارم/الأخلاق، ص ۱۶.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.

تقوی. اینها برای ما درس است! برای ما درس است!

یک روز آقا متغیر و ناراحت شدند و به بنده فرمودند: به فلانی بگوئید: اشکال کار شما این است که شما خودت را یک سر و گردن از دیگران بالاتر می بینی! رفقای ما همه مثل دانه های شانه می مانند و همان طور که دانه های شانه با هم مساوی هستند و هیچ کدام بر دیگری فضیلتی ندارد، رفقای ما هم همین طور هستند، برای ما این طور هستند. کسی بر دیگری فضیلتی ندارد؛ یعنی کسی که خودش را یک سر و گردن از دیگران بالاتر ببیند این اشتباه است! راه سلوک این است که انسان خود را افتاده و از همه پست تر ببیند!

منظور و مقصود امام علیه السلام این است که خود را نسبت به مردم عادی، نه تنها نسبت به اهل سلوک، پست تر ببینید! حتی نسبت به آن بنده خدائی که صبحها زباله ها را جمع آوری کرده و در زباله دانی می ریزد، خودتان را پست تر ببینید.

امام باقر علیه السلام می فرماید: النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^۱ «مردم همه بهائمنند مگر عدّه کمی از مؤمنین.» چرا حضرت این طور می فرماید؟ چون همه به دنبال دنیا هستند و مثل بهائم تمام فکر و همّ و غمّشان فقط خوراک و شهوت است و غیر از این چیزی نمی فهمند. اگر شما صد جلسه با آنها صحبت کنید باز از دنیا صحبت می کنند؛ علامتش همین است. «از کوزه همان برون تراود که در اوست!»

در مجالسشان هیچ اسمی از خدا نیست و همه مجالسشان تکلم با محوریت دنیا است! ولی مع ذلك شما خود را از آنها پست تر ببینید، واقعاً پست تر ببینید، بین خود و خدا پست تر ببینید؛ اینها همه برای انسان درس است.

ملاک رفعت و برتری فقط و فقط تقوی است و بس! و تقوی، تواضع و فروتنی و عبودیت در مقابل حضرت حق است، نیستی است! اگر من بگویم: من هستم، این اظهار وجود است. خدا متکبر است، اصلاً اسم متکبر مال خداست و حقیقت کبر برای خداست؛ الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي فَمَنْ نَازَعَنِي قَصْمَتُهُ.^۱ «کبریاء رداء من است و لباسی است که فقط بر تن من زینده بوده و بر تن هیچ بشری زینده نیست، هرکس بخواهد اظهار وجود کند و این کبریاء را به خود نسبت دهد، او را می شکم و خرد می کنم.» حالا اگر خداوند کسی را شکست، چه برای او باقی می ماند؟! می ماند؟!!

پس باید خدمت خدا لنگ انداخت و اظهار عجز و لابه کرد! اینکه ذکر یونسیه: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ،^۲ این قدر فضیلت دارد و موجب تنویر و نورانیت قلب می شود، به جهت این است که انسان را مدام پائین می آورد، پائین می آورد، پائین می آورد تا او را نیست کند! لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. «جز تو ای خدا خدائی نیست!» کبریائی مال توست، عزت مال توست، شرف مال توست، خدایی مال توست.

۱. منیة/المزید، ص ۳۳۰.

۲. قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ۲۱: الأنبياء.

سُبْحَانَكَ. «منزهی تو ای پروردگارم!» اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ. «حقاً که من از ستمکاران بودم!»

می فرمودند: وقتی قسمت اوّل ذکر یونسیه را می گوئید: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ، عظمت و کبریائی خدا را در نظر بگیرید و این عظمت را ببرید بالا، در اوج عظمت! و وقتی می گوئید: اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ. بیائید پائین پائین، بیائید به أسفل سافلین و ذلّت و فقر و مسکنت خودتان را در نظر بگیرید؛ در حضيض ذلّت.

پس اگر نفسی از نفوس برای خود اینتی قائل شود، اگرچه نماز بخواند، روزه بگیرد، حجّ انجام دهد، اگر صدسال هم در سلوک باشد، به مطلوب نخواهد رسید! در صورتی به مقصود می رسد که حتّی از اصغر و ادون افراد - به حسب خیال خودش و الا در متن واقع که همه مساویند - خود را کوچک تر ببیند، خود را از همه پست تر ببیند؛ در این صورت با اطاعت و بندگی خدا به وصال حضرت حق نائل گشته و الا به مقصود نخواهد رسید!

پرهیز از غفلت

إن شاء الله امیدواریم که خدا توفیق دهد آنی و لحظه ای غافل نباشیم، همیشه متذکّر باشیم و دائم به یاد او باشیم. این غفلت هاست که انسان را زمین می زند! انسان هرچقدر هم بالا برود اگر یک غفلت کوچک بکند ممکن است ساقط شود؛ مثل جاده هراز و بعضی جاده ها که خیلی سخت و خطرناک است، آن قدر این جاده باریک است که اگر راننده یک آن غفلت کند به داخل درّه می افتد، حالا هرچقدر هم که راه رفته باشد، گاهی دوازده ساعت راه رفته که به آن جاده رسیده است و

الآن نزدیک قلّه است، اما هرچه بالاتر برود راه دقیق‌تر و باریک‌تر می‌گردد و اگر یک آن غفلت کند ساقط می‌شود.

اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ.^۱ «خدایا! یک آن، یک چشم به هم زدن ما را به خودمان وامگذار!» چون نفس است و این نفس رام نشده است. بله، اگر انسان از نفس بگذرد، از تیررس شیطان دور می‌گردد، ولی در صورتی که از نفس نگذشته باشد این نفس مثل یک اسب سرکش لگد می‌زند.

لذا انسان باید همیشه به خدا توکل کند و از او بخواهد؛ نه به علمش مغرور شود، نه به حالش مغرور شود، نه به خوابهائی که می‌بیند مغرور شود، نه به اینکه فرزند فلان آقا هست مغرور شود، فرزند امام هم که باشد ملاک تقواست؛ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَىٰكُمْ.^۲

الحمد لله خدا به ما بصیرت داده و راه را روشن می‌بینیم، فقط خدا غفلت را از ما دور کند. خدمت آقا عرض می‌کردیم: اگر همه عالم بیایند و بگویند شب است، ما که داریم خورشید را می‌بینیم. روز را داریم می‌بینیم، این چه نعمتی است که خدا به ما داده است! نعمت ولایت چه نعمتی است! نمی‌شود شکر آن را به جای آورد. برای این نعمت که خدا ما را با این راه آشنا کرد، با آقای حدّاد آشنا کرد، با راه ایشان آشنا کرد، با آقا آشنا کرد، اگر تا روز قیامت هم شکر کنیم باز نمی‌توانیم شکر آن را به جای آوریم.

۱. المصباح کفعمی، ص ۲۶۷.

۲. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۹: الحُجرات.

یک روز خدمت آقا عرض کردم: آقا من خیلی دوست داشتم مرحوم آقای قاضی را می‌دیدم! ایشان فرمودند: اگر یکی از آنها را ببینی مثل این است که همه ایشان را دیده‌ای! یعنی چه؟ یعنی هرکدام از این اولیاء خدا را ببینی مثل این است که همه را دیده‌ای؛ اگر مرحوم حدّاد را دیدی یعنی همه را دیده‌ای. راه، راه خداست. گرچه به حسب ظاهر ندیده‌ای اما همین که وصل شدیم مثل این است که همه را دیده‌ایم. این چراغ که الآن روشن است یعنی وصل به منبع است؛ آیا غیر از این است؟! کلید را که بزنی از منبع قطع شده خاموش می‌شود، ولی تا وقتی روشن است وصل است!

إن شاء الله خداوند همه ما را موفق کند در راه او باشیم، در مقام اطاعت باشیم، در مقام مراقبه باشیم و همیشه خود را عبد ببینیم، بنده ببینیم؛ بنده موجودیتی ندارد و برای خودش نیز موجودیتی قائل نیست؛ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا.^۱ «موجودات و مخلوقات برای خودشان مالک هیچ‌گونه نفع یا ضرری، مرگی یا حیاتی یا نشور و حشری نیستند.»

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

۱. ذیل آیه ۳، از سوره الفرقان: ۲۵.

مجلس، مفتاح

احتیاط در غذای جسم و روح

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.^۱ «انسان باید در
 غذای خود تأمل کند.»

احتیاط در امر غذا

از این آیه شریفه می توان استفاده کرد که خوب است انسان در امر
 غذای خود احتیاط نماید و دقت و تأمل کند که حلال است یا حرام؟
 حال آیا این احتیاط واجب است یا مستحب؟ آیا اگر فقط معلوم الحرمه
 را ترک کند کفایت می کند؟

مرحوم علامه والد می فرمودند: در عناوین کلیه مثل سیگار و
 نوشابه از مسائل مستحدثه، مکلفین نمی توانند اصل براءت جاری کنند و
 این شأن حاکم است که فحص نماید و سپس حکم به براءت کند. در این
 موارد چه معلوم الحرمه و چه مشکوک الحرمه فرقی ندارد هر دو را باید

۱. آیه ۲۴، از سوره ۸۰: عبس.

ترک نمود. اگر انسان در حلیت و حرمت غذائی از این عناوین شک کرد باید به مقتضای آیه آن را ترک کند و برائت جاری نمی‌شود.

بعضی می‌گویند: ما درباره هر حلیت و حرمتی که نمی‌دانیم اصل برائت جاری می‌کنیم؛ آخر حدیث: **رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... مَا لَا يَعْلَمُونَ**^۱ کجا رفته است؟! یعنی آنچه را انسان نمی‌داند برداشته شده است؛ برائت شرعی و برائت عقلی در اینجا زنده بوده و هرچه را که انسان نمی‌داند باید برائت جاری کند.

پاسخ این است که: محلّ جریان اصل برای عموم مردم، شبهات موضوعیه جزئیّه است و جریان آن در شبهات حکمیّه یا موضوعات عامّه شأن مجتهد و حاکم است. جریان برائت در این موارد متوقف بر فحص است که این فحص بر عهده حاکم می‌باشد.

آیه: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** و أدلّه دیگر دلیل است و دلیل موضوع اصل را برمی‌دارد؛ موضوع اصل «عدم علم» است و حکم آنچه را نمی‌دانیم برمی‌دارد، ولی **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** علم است و می‌گوید: باید در غذائی که مشکوک الحرمه و الحلیه است تأمل و فحص نمود. پس بنابراین، این آیه جائی برای اجراء اصل در این موارد قبل از فحص و تحقیق باقی نمی‌گذارد.

اگر نگوئیم علم به وجود الكل در این نوشابه‌ها داریم و بر فرض تنزل کنیم و بگوئیم ظن هم نداریم، لأقل شک داریم؛ شک یعنی تساوی الطرفین و اگر از شک هم پائین‌تر بیائیم و فقط احتمال حرمت

بدهیم البتّه احتمال عقلانی، اگر احتمال حرمت هم بدهیم، به مقتضای آیه کریمه: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، باید این نوشابه‌ها را ترک کنیم. و این اختصاص به نوشابه ندارد بلکه هر غذایی از این نوع همین حکم را دارد.

علاوه بر اینکه ما ظنّ متأخّم به علم داریم و اگر از جهت فقهی قائل به جریان براءت در این موارد هم بشویم باز هم احتیاط مطلوب است، به خصوص برای سالکین راه خدا.

آیه کریمه: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، برای مطلق مؤمنین است و اختصاص به سالکین راه خدا ندارد؛ هر مؤمنی باید در غذای خود تأمل کند. باید در همین غذای ظاهری تأمل کند که آیا حرام است یا حلال؟ هر مؤمنی چنین وظیفه‌ای دارد، بله برای سالکین راه خدا کار از این هم بالاتر است؛ نه تنها مشکوک الحلیّه و الحرّمه را باید اجتناب کند بلکه سالک راه خدا نباید هرکجا دعوت می‌شود این دعوت را بپذیرد. مثلاً فلان شخص فاسق شما را دعوت کرده است نباید دعوتش را بپذیرید! بله اگر کسی که دعوت می‌کند شخص متّقی و مؤمنی باشد دعوتش را بپذیرید، ولی اگر شخصی فاسق بود نباید دعوتش را بپذیرید.

همین طور شما هم که می‌خواهید کسی را دعوت کنید باید شخص متّقی و مؤمن را دعوت کنید، غذای شما را باید شخص مؤمن و متّقی بخورد، نه شخص فاسق و فاجر! این عین وصیّت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به اباذر است که می‌فرمایند: يَا أَبَاذَرٍّ! لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يَأْكُلْ طَعَامُكَ إِلَّا تَقِيٌّ، وَلَا تَأْكُلْ طَعَامَ

الْفَاسِقِينَ.^۱ «ای اُباذر! مصاحبت نکن، همنشینی و مجالست نداشته باش مگر با شخص مؤمن، و غذای تو را نخورد مگر انسان پرهیزکار و متقی.» یعنی کسی که به منزل دعوت می‌کنی یا از غذای تو می‌خورد باید شخصی متقی باشد. «و خودت هم غذای انسان فاسق را نخور.»

اینکه می‌فرماید: **و لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ**، به نحو مطلق بوده، اعمّ از اینکه غذای این شخص فاسق حلال باشد و یا حرام باشد. ظاهر روایت این است که چون فاسق است غذای او را نخور، نه اینکه چون مبالات به حرمت و حلیت ندارد غذای فاسق را نخور!

ممکن است گفته شود: اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به اُباذر فرمودند: غذای شخص فاسق را نخور! از جهت این است که شخص فاسق نسبت به حلیت و حرمت بی‌مبالات است، باکی ندارد که پولی که به دست آورده از راه حلال باشد و یا از راه دزدی و از راه حرام باشد، لذا اگر یقین داشتیم غذای او از راه حلال است می‌توانیم غذای او را بخوریم.

در جواب می‌گوئیم: در روایت، فسق به طور مطلق موضوع حکم قرار گرفته و ظهور در این دارد که خود فسق ملاک است و همچنین به قرینه صدر روایت که می‌فرماید: **لَا يَأْكُلْ طَعَامُكَ إِلَّا تَقِيٌّ**، «غذای تو را غیر از شخص متقی نخورد» و علّت و ملاک این حکم را نفس تقوا قرار داده، می‌توان گفت که: علّت و ملاک پرهیز از اکل غذای فاسق نیز خود فسق فاسق است، چه مبالات داشته باشد و یا نداشته باشد، فرقی نمی‌کند.

۱. الأُمّالی شیخ طوسی، ص ۵۳۵.

پس اینکه می‌فرماید: غذای شخص فاسق را نخور و اگر می‌خواهی به کسی غذا بدهی حتماً به شخص متقی غذا بده، این حکم به این علت است که روح فسق در غذا تأثیر می‌گذارد؛ اگر انسان غذای خوبان و غذای اخیار و ابرار را بخورد هَنیء و گواراست، بر خلاف اینکه غذای شخص فاسق و فاجر را بخورد.

یادم هست کوچک بودم و در خدمت مرحوم علامه والد قدس سره به منزل یکی از آقایان رفتیم. ایشان میوه و بستنی گرفته و آوردند، آقا فرمودند: بخورید! انسان غذای خوبان را بخورد موجب برکت است.

و لَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ، معنایش همین است؛ غذای فاسق را نخور! اینکه آشپز مؤمن باشد یا فاسق در غذا تأثیر می‌گذارد؛ اگر مؤمن باشد یک اثری جان‌بخش دارد و روح‌پرور است و اگر فاسق باشد اثر سوء می‌گذارد.

سالک راه خدا یله و رها نیست که از هر جائی هر غذایی تناول کند؛ از دست هرکسی غذا بگیرد و بخورد، اینها اثرات وضعی دارد! آن شخصی که گوشت را می‌شوید و آن شخصی که غذا را درست می‌کند نفّسش در غذا تأثیر می‌گذارد.

در زمان سابق وقتی که ما از مقابل سینما عبور می‌کردیم یک حال کدورت و تاریکی به حقیر دست می‌داد، ولی از کنار مسجد که می‌گذشتیم حال نورانیت دست می‌داد؛ چرا؟ برای اینکه مؤمنین در مسجد هستند، نماز می‌خوانند و نفّس اینها، الله اکبر اینها، ذکر اینها، بر در و دیوار مسجد اثر می‌گذارد و إلا در و دیوار که همان در و دیوار

است؛ مسجد از جهت در و دیوار که با کلیسا تفاوتی ندارد، همان آهنی که در مسجد بکار رفته در کلیسا نیز بکار رفته است، پس چه فرقی می‌کند؟ چرا آنجا نورانیت دارد ولی اینجا ندارد؟ این به خاطر مؤمنین است.

شنیده شده است که: بعضی از بزرگان یک شب میهمانی دعوت کرده بودند و اهل بیت ایشان با بی میلی و کراهت غذا را پخته بود، وقتی غذا را کشیدند و به آقا دادند که ببرد، آقا تمام غذا را در باغچه ریخت. گفتند: چرا غذا را در باغچه ریختی؟ گفت: غذا را که نگاه کردم دیدم تمام غذا زهر است! چون مخدره این غذا را از روی کراهت و ناراحتی پخته و ناراحتی او بر غذا تأثیر گذاشته است.

منتهی ما نمی‌فهمیم و این غذا را با آن غذا تشخیص نمی‌دهیم؛ این خورش است و آن هم خورش است، چه فرقی می‌کند که از منزل شخص متقی باشد یا از منزل شخص فاسق؛ خورش، خورش است! به بنده‌خدائی گفتم: آقا جان! این پولی که این شخص برای شما می‌آورد شبهه‌ناک است و معلوم نیست که از راه حلال آورده باشد. گفت: من کاری به این کارها ندارم، این فرزندم است، برای من پول می‌آورد و من هم دعایش می‌کنم.

این درست نیست! کراهت و ناراحتی روی غذا تأثیر دارد، تا چه رسد به اینکه غذا حرام باشد. اینکه حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه‌وآله وسلم می‌فرماید: لَا يَأْكُلُ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيٌّ، وَلَا تَأْكُلُ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ، امر را بالاتر برده و نفس تقوی و فسق را ملاک قرار می‌دهند. فسق و تقوی بر گوارا بودن یا ناگوارا بودن، بر صفای باطن و برکت و

استشفاء داشتن و یا کدورت و تاریکی داشتن تأثیر دارد.

پس انسان نمی تواند از هر جائی غذا بخورد، نمی تواند از هر مغازه ای غذای آماده بخرد؛ کار برای مؤمن مشکل تر است، باید سعی کند حتی همین حبوبات و موادّ غذایی را از افراد متّقی بگیرد، بگردد و یک شخص متّقی پیدا کند و از او خرید کند؛ اینها آثار وضعی دارد. از هر مغازه ای خرید کنید حلال است، ولی کلام ما در آثار وضعی آن و تأثیراتی که بر روح می گذارد است؛ اگر انسان از هر جائی غذا تهیه کند دیگر آن اثر مطلوب را به دست نمی آورد! باید بگردد و از اشخاص مؤمن و متّقی خرید کند.

پس انسان نمی تواند هرجا که او را دعوت کردند در مجالس ترحیم یا در مجالس عروسی شرکت کند و غذا بخورد. مگر اینکه رفتن رجحان شرعی داشته باشد که در این صورت در فرض شبهه ناک بودن غذا، خوب است وجه غذا را به عنوان ردّ مظالم یا خمس کنار گذاشته تا در مصارف خاصّه خود صرف گردد.

احتیاط در غذای روح

علی ایّ حال، این مباحث درباره غذای جسم بود، غذای روح هم همین حکم را دارد، بنده کراراً شنیدم که آقا همان طور که به این آیه برای غذاهای جسمانی شبهه ناک استشهاد می کردند، برای غذاهای روحانی نیز استشهاد کرده و می فرمودند: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ یعنی انسان باید در غذای خود تأمل کند که چه غذایی در قلب و روح خود می ریزد؛ آیا قرآن، معارف الهیه و توحید را در قلب خود متمکّن ساخته است؟ آیا محبّت پروردگار را در قلب خود جای داده و

همین طور آن را زیاد می‌کند و یا اینکه نه! سرمایه وجودی خود را با صحبت‌های ما لایعنی و خواندن مجلات بی‌فائده و امثال این امور از بین می‌برد؟!

لذا در روایت در تفسیر آیه شریفه: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ آمده است: **عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ**^۱ یعنی باید انسان در علمش که غذای روح است تأمل کند و دقت نماید که از چه کسی آن را گرفته است.

مرحوم ورشوچی که از دوستان مرحوم علامه والد بود، مردی بسیار متقی، پاک، وارسته و اهل مکاشفه بود. مکاشفات بسیار خوبی می‌دید و پیرمردی اهل محبت به پرودگار بود. ایشان می‌گفت: در مغازه که نشسته بودم، می‌دیدم هر روز امام جماعت مسجد به روزنامه‌فروشی می‌آید، یک روزنامه می‌خرد و زیر بغل خود گذاشته و می‌رود؛ امروز، فردا، پس فردا! یک روز به او گفتم: اینها چیست که شما می‌خوانید؟ چرا قلب خود را با این امور مشغول می‌کنید؟ صرف این همه وقت برای مطالعه این مطالب بی‌فائده، وجه شرعی ندارد و حرام است. گفت: من که کار حرامی انجام نداده‌ام، شما دلیل فقهی بیاورید و مرا قانع کنید که این کار اشکال دارد!

من شب به خانه رفتم و گفتم: خدایا! من بی‌سوادم ولی قلبم گواهی می‌دهد که این کار او اشتباه است و نمی‌دانم چه دلیلی بیاورم که او را قانع کنم! خدایا خودت دلیل آن را به من برسان! قرآن را باز کردم این آیه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۰.

آمد: وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.^۱ «و برخی از مردم سخنان بیهوده، که نه بدرد دنیا و نه آخرتشان می خورد، خریده تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را به سُخریه گیرند، آنان عذاب‌ی خفّت‌آور دارند.» فردا این آیه را به او نشان دادم، تا آیه را دید مجاب شد و گفت: عجب، چشم! دیگر روزنامه نمی خرم.

خواندن روزنامه غذای روح است؛ یعنی انسان روح خود را با آن غذا می دهد، ولی این غذائی است که ضرر دارد؛ مثل اینکه بدن انسان نیاز به غذا دارد ولی غذا باید ویتامین و پروتئین داشته باشد و اگر شما شکم خود را از غذای حجیم بی خاصیت پر کنید به بدن خود غذا داده‌اید، اما این غذا کافی نبوده و چه بسا ضرر هم داشته باشد.

توکل و پرهیز از پیروی هوای نفس

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ انسان باید در غذای روح خود تأمل کند که به روح خود چه غذائی می دهد، آیا محبت پرودگار را در قلب خود زنده می کند یا هواهای نفسانی و تبعیت از هوا را در قلب خود زنده می نماید؟ هواهای نفسانی هم آن قدر گسترده و دامنه دار است که نهایت ندارد؛ اینکه در فکر انسان همیشه نقشه باشد؛ اینجا این کار را بکند، آنجا آن کار را بکند! آقا رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: راه سلوک راه نقشه کشی نیست، راه سلوک راه خدائی است! انسان باید امر خود را به خدا سپرده و بر او توکل کند تا خدا خودش برای انسان نقشه بکشد.

۱. آیه ۶، از سوره ۳۱: لقمان.

می فرمودند: ما که نقشه کش نیستیم، اگر ما نقشه بکشیم همه اش هوای نفس است؛ نقشه های هوایی بوده و خدائی نیست!

سالک باید کار را به خدا بسپارد و بگوید: خدایا! هر نقشه ای که می خواهی خودت ترسیم کن! اگر من بخواهم نقشه بکشم نقشه هوایی شده خراب می شود. لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَ جُمْلَةً اشْتِغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاَهُ عَنْهُ.^۱ «عبد برای خود تدبیری نمی کند و همه اش تغالاش به اوامر و نواهی الهی است.»

پس سالک باید قلب خود را به خدا بسپارد و تا می تواند مراقبه داشته باشد، انسان یک عمر که بیشتر ندارد و یک قلب هم که بیشتر ندارد؛ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.^۲ «خدا در نهاد هیچ انسانی دو قلب قرار نداده است.»

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن

یا ز جانان یا ز جان باید یکی برداشتن^۳

راه خیلی دقیق است! امیرالمؤمنین علیه السلام مردمی که از هوای نفس متابعت می کنند را به «حمار طاحونه» تشبیه می فرماید؛^۴ یعنی مثل درازگوشی می ماند که چشمان او را بسته و او را با طنابی به آسیاب

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. صدر آیه ۴، از سورة ۳۳: الأحزاب.

۳. دیوان حکیم قاننی، ص ۲۵۰.

۴. مرحوم شیخ مفید (ره) در کتاب/اختصاص روایت می کند که: قال أمير المؤمنين عليه السلام: المتعبد على غير فقه كحمار الطاحونة يدور ولا يبرح. (الاختصاص، ص ۲۴۵)

می‌بندند؛ این حیوان صبح تا شب دور آسیاب می‌گردد و به خیال خود چقدر مسافت طی کرده و چه راه‌هایی را پیموده است! ولی عصر که چشمان او را باز می‌کنند می‌بیند که در همان جایی قرار دارد که اوّل بود و هیچ تکان نخورده است!

افرادی که از هوای نفس تبعیت می‌کنند نیز همین‌طور هستند؛ انسان در این عالم می‌تواند بسیاری از عوالم را سیر کند و ببیند، ولی به دنبال هواست و هیچ نمی‌بیند؛ مثل عنکبوتی که برای خود خانه درست می‌کند و عاقبت قبرش همین خانه می‌شود، این انسان هم همین‌طور در هواهای خود سیر می‌کند؛ امروز این کار را انجام می‌دهد، فردا آن کار، پس فردا کار دیگری و... همیشه در هوای نفسانی سیر می‌کند، هوا هم که پوچ و تو خالی است، مثل خانه عنکبوت.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِئْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.^۱
«مَثَلِ افرادی که به خدای خود کافر شده‌اند و غیر خدا را ولیّ خود قرار دادند مَثَلِ عنکبوت است که خانه‌ای برای خود درست می‌کند، درحالی‌که حقّاً سست‌ترین خانه‌ها همانا خانه عنکبوت است، اگر بدانند!» اینها خانه‌هایشان این چنین سست است. خانه‌ای که روی هوا بنا شده سست است، هوا که چیزی ندارد!

آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: سابقاً فیل هوا می‌کردند و همه فیلی را بر روی آسمان مشاهده می‌نمودند، أمّا این فیل واقعی نبود،

۱. آیه ۴۱، از سوره ۲۹: العنکبوت.

فیلی بود که بادش کرده بودند. فیل واقعی سنگینی دارد اَمّا این هواست و با یک سوزن هوای او خارج شده و می‌خوابد، در عالم توهم فیل است و فیل واقعی نیست!

هوا هم همین‌طور است اگر در وجود انسان بیاید انسان را باد می‌کند، مثل همان فیلی که بادش کرده‌اند اَمّا انسانِ بادی است و انسان بادی با انسانی که خدا درست کرده از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

خداوند بعداً سوزن زده و این باد را می‌خواباند. انسان با دست خودش خود را باد کرد و این همه آیات و روایات را کنار گذاشت و در عالم خیال و توهمات غوطه خورد و باد شد، ولی به وقت خودش این باد می‌خوابد و کار به جایی می‌رسد که می‌گوید: **يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرْبًا**^۱. ای کاش من انسان نبودم! ای کاش خاک بودم و انسان نمی‌شدم که به این روز بیفتم! و خطاب به شیطان‌ش می‌گوید: **يَلَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ**^۲. و آرزو می‌کند که فاصله زیادی میان او و عملش می‌بود؛ **تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا**^۳.

این نفسی که این قدر به انسان نزدیک است خراب‌کاری می‌کند و انسان در این عالم چشمش کور است و نمی‌بیند، ولی در آن روز **فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**^۴ پرده‌ها کنار می‌رود و چشم تیزبین

۱. ذیل آیه ۴۰، از سوره ۷۸: النَّبَأُ.

۲. قسمتی از آیه ۳۸، از سوره ۴۳: الزُّخْرَف.

۳. قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۳: آل عمران.

۴. قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق.

شده همه چیز را می‌بیند و می‌گوید: ای کاش ما از رسول خدا اطاعت می‌کردیم! **يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا**.^۱ ای کاش محبت پیغمبر در دل ما بود! کاش اطاعت می‌کردیم! الآن دیگر وقت گذشته، دیگر وقت گذشته است!

خلاصه عرائض این شد که به مقتضای آیه: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ**، انسان باید در غذای جسم و غذای روح خود تأمل کند و تمام تأویلات و توجیهات را کنار گذاشته غذاهای مشکوک را نخورد. اینها در نفس اثر می‌گذارد. برای افرادی که سالک هستند از این هم بالاتر است، باید غذای خوبان را تناول کنند و از غذای فسّاق پرهیز نمایند؛ همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به أباذر فرمودند: **لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يَأْكُلْ طَعَامُكَ إِلَّا تَقِيٌّ، وَلَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ**. «همنشین خوبان باش و فقط خوبان را دعوت کن و هرجائی نرو و هر غذائی نخور.»

اینها در روح اثر می‌گذارد و چه بسا انسان موفق به نماز شب نمی‌شود، و چون گناهی مرتکب نشده، نمی‌داند از کجاست؟

تأثیر مجالست

یک مجالست با فاسق، روح عبادت و اطاعت را از انسان می‌گیرد و این بنده خدا و این بیچاره با اینکه زحمت کشیده و مراقبه داشته، ولی موفق به نماز شب نمی‌شود.

۱. ذیل آیه ۲۷، از سوره ۲۵: الفرقان.

ما از مرحوم آیه الله سیّد جمال الدّین گلپایگانی که بالاتر نیستیم! «عَلَامَةُ والدِ رضوان الله علیه از برخی از اهل علم نقل می کردند که: روزی مرحوم حضرت آیه الله آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی رحمه الله علیه را دیده است که برای قرائت فاتحه و زیارت اهل قبور به وادی السّلام می روند، آرام آرام به دنبال ایشان حرکت می کند به طوری که ایشان متوجّه نشوند، هنگامی که به وادی السّلام می رسند می بیند نفعه ای خوش از ایشان فضای وادی السّلام را عطرآگین می کند. مدّتی در بین قبور حرکت کرده و فاتحه می خوانند و همین طور آن بوی عطر در فضا منتشر بوده تا اینکه از قبرستان خارج می شوند.

در راه برگشت با یکی از علمای نجف روبه رو می شوند، او به آقا سیّد جمال الدّین سلام می کند و ایشان ردّ سلام کرده چند کلمه ای صحبت می کنند. ایشان می گوید: به مجرد پاسخ دادن به سلام آن عالم و صحبت با او، آن بوی خوش از ایشان رفت. پس از جدا شدن از آن شخص آقا سیّد جمال الدّین رو کردند به من و فرمودند: «دیدید آقا! با یک صحبت چگونه آن بوی خوش رفت!»^۱

وقتی شخصی مثل مرحوم آقا سیّد جمال الدّین گلپایگانی این چنین بفرماید، دیگر ما باید حساب کار خودمان را بکنیم و در غذای جسمی و روحی خود بیشتر مراقبه داشته باشیم. إنّ شاء الله خداوند آنی ما را به خودمان وا مگذارد و اگر یک سر

۱. نور مجرّد، ج ۱، ص ۶۴۷ و ۶۴۸.

سوزن هوا در وجود ما باشد خودش به کرم خودش این هوا را بگیرد، تا همه‌اش حقیقت شود.

اگر محبت خدا باشد و انسان هم سعی کند اعمالش را خالص‌تر انجام دهد و شائبه‌ای از ریا و هوا در آن نباشد، إن شاء الله زودتر به مقصد خواهد رسید؛ **اللهم وفقنا لما تحب و ترضى و جنبنا عما يسخطك و تنهى.**

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس ہشتم

تخفہ خاص اولیاء الہی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

خداوند متعال در ضمن مواعظی به عیسی بن مریم علی نبینا
 و آله و علیه الصلوة والسلام می فرماید:

يَا ابْنَ مَرْيَمَ! لَوْ رَأَتْ عَيْنُكَ مَا أَعْدَدْتُ لِأَوْلِيَائِي الصَّالِحِينَ ذَابَ
 قَلْبُكَ وَ زَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهِ.^۱ «ای عیسی! اگر آنچه را برای اولیاء
 صالح خود مهیا کردم مشاهده می نمودی، از شدت شوق و رغبت به آنها
 قلبت ذوب گشته و روح از بدنت جدا می شد.» یعنی از شدت اشتیاق
 قالب تهی می کردی.

شنیده شده است که: گاهی به این افراد معمولی خبر غیر
 منتظره‌ای داده‌اند که قرعه به نام تو افتاده و سی میلیون، چهل میلیون و یا
 صد میلیون به شما تعلق گرفته است و برای این شخص آن قدر شادی
 زائد الوصفی ایجاد شده که نتوانسته تحمل کند و از دنیا رفته است. از این

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۵.

مسائل زیاد شنیده شده که بر اثر یک خبر خوش از دنیا رفته‌اند.

زهد حضرت عیسی علیه السلام

حال خدا به حضرت عیسی می‌فرمایند: اگر می‌دیدی آنچه را برای اولیاء خود مهیا کرده‌ام، از شدت شوق و رغبت قالب تهی می‌کردی. با اینکه حضرت عیسی یک شخص معمولی نیست، از دنیا و ما فیها گذشته و زهد حضرت عیسی را جز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام، هیچ پیغمبری نداشت! پیغمبر اکرم فرمود: کسی که می‌خواهد به علم آدم و فهم نوح و حلم ابراهیم و هیبت موسی و زهد عیسی نگاه کند، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۱. «پس باید به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند.»

یعنی صفت بارز حضرت عیسی زهد است و می‌توان آن را در علی بن ابی طالب دید. حضرت عیسی چراغ نداشت و چراغش نور ماه بود، منزل نداشت، بالشش سنگ بود، غذای حضرت سبزیهای بیابان بود، با اینکه اگر حضرت عیسی اراده می‌کرد از مرغ هوا و ماهی دریا برایش آماده می‌شد. نه برای حضرت عیسی که برای خیلی پائین‌تر از حضرت عیسی این‌طور بود که هرچه اراده می‌کردند حاصل می‌شده است.

زهد آشیخ عبدالله پیاده

یک آقا شیخ عبدالله بود، خدا رحمتش کند، خیلی زاهد بود و

۱. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عَادَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحَ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۳۶)

شاید حدود پانزده سال باشد که از دنیا رفته است.^۱ ایشان طیّ الأرض داشت و این طور که نقل می کنند هر وقت اراده می کرد از مرغان هوا و ماهیان دریا برایش آماده می شد. این امور چیز مهمی نیست و خدا به واسطه عبادت و بندگی به انسان می دهد.

یادم هست یک روز خدمت آقا به حرم مشرف می شدیم، آشیخ عبدالله پیاده را دیدم، بسیار لاغر بود و دو دور عمامه بر سرش بسته بود و یک قبای نیمه از جنس کرباس پوشیده بود و گیوه ای هم به پا داشت. آقا را نزدیک صحن دید، ایشان را بغل کرد، بغل کرد و بوسید و چند مرتبه گفت: آقا! ما را حلال کنید! آقا فرمودند: شما کاری نکردید که ما حلال کنیم.

علی ایّ حال، ایشان خیلی زاهد بود و همیشه در حال ذکر بود، همیشه در حال توجه بود؛ اهل عرفان نبود ولی شخصی وارسته و زاهد بود که از دنیا گذشته و اعراض نموده بود.

ایشان خیلی به سفر می رفت، ماشین هم سوار نمی شد؛ مثلاً امروز او را در شیراز می دیدند و فردا می دیدند در طهران است! یکی از أرحام مادری ما می گفت: یک روز آشیخ عبدالله را دعوت کردم، گفت: می خواهم به شیراز بروم. ایشان ماشین سوار نمی شد و پیاده می رفت. قبل از اینکه برود کف گیوه اش را با خودکار قرمز علامت زدم، بینم آیا سائیده می شود یا نه؟ به شیراز رفت و برگشت، دیدم که آن علامت هیچ

۱. ایشان در ماه رمضان المبارک ۱۴۰۲ هجری قمری (۱۳۶۲ هجری شمسی) رحلت نموده اند و در قبرستان بقیع قم، در راه قم به جمکران مدفون هستند.

پاک نشده و همان‌طور که بود مانده است.

آقا شیخ عبدالله طيّ الأَرْض داشت و به مجردی که اراده می‌کرد شیراز باشد می‌دید شیراز است، اراده می‌کرد طهران باشد طهران بود! غرضم این است که بگوییم: اینها مقامی نیست! کسی که طالب راه خدا باشد و فناء خدا را در نظر داشته باشد اینها برای او مقامی محسوب نمی‌گردد.

بی‌اعتنائی به کرامات

خدا آقای بیاتی را رحمت کند، می‌گفت: یک شب دعوت داشتیم و مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله تعالی علیه نیز در آنجا دعوت داشتند. وارد شدیم شیخی نورانی که همین‌طور گونه‌های او از نور می‌درخشید نشسته بود. قبل از اینکه آقای انصاری وارد شوند ما با این شیخ حدود یک ساعت صحبت کردیم و معلوم شد که این شیخ تارک دنیا است، مطلقاً حیوانی نمی‌خورد؛ یعنی اصلاً گوشت نمی‌خورد و حتی چیزهایی که منسوب به حیوان است مثل تخم مرغ، روغن، کره، ماست و پنیر، همه را ترک کرده بود، غذایش روغن زیتون بود.

مقداری که با هم صحبت کردیم، از صحبت‌هایش معلوم شد که ایشان طيّ الأَرْض دارد و خودش هم تصریح می‌کرد که من طيّ الأَرْض دارم و هر کجا بخواهم می‌توانم بروم؛ اراده کنم مکّه باشم مکّه هستم، اراده کنم مدینه باشم مدینه هستم. و این طيّ الأَرْض در نظر او تحفه خیلی مهمی بود. صحبت ما ادامه پیدا کرد تا اینکه آقای انصاری وارد شده و نشستند.

آقای انصاری و اولیاء خدا ابّتهت خاصّی دارند؛ وقتی وارد مجلس شدند این شیخ مجذوب آقای انصاری شد، مجذوب شد! بعد به آقای

انصاری عرض کرد: آقا من طیّ الأرض دارم و می‌خواهم به شما بدهم! آقای انصاری فرمودند: ما نیازی نداریم! این شیخ تکانی خورد و گفت: آقا این را من تا به حال به کسی ندادم و اگر برای کسی تفوه به این معنا کنم روی هوا می‌گیرد، طیّ الأرض چیزی نیست که انسان آن را قبول نکند و نگیرد! طیّ الأرض یعنی من الآن اراده کنم مکّه باشم مکّه هستم، اراده کنم کربلا باشم کربلا هستم؛ چرا شما قبول نمی‌کنید؟

آقای انصاری فرمودند: ما بالاتر از اینها را داریم! شیخ تکان دیگری خورد و سپس آقا شروع به صحبت کردند و این شیخ مجذوب ایشان گشته بود و خیلی مؤدّب و محترم به صورت دوزانو در مقابل ایشان نشسته و محو صحبت‌های ایشان شده بود.

این امور برای اولیاء خدا اهمّیتی ندارد! خدا آقای میرجهانی را رحمت کند که از علمای با واقعیت بودند. ایشان از معمرین بوده، منبر هم می‌رفتند. آن زمان در مسجد قائم که منبر می‌رفتند تمام محاسنشان سفید بود و شاید پانزده یا بیست سال بعد از اینکه ما در مسجد قائم بودیم ایشان را می‌دیدیم که منبر می‌رفتند. منبر جامع و خوبی داشتند و همین اواخر از دنیا رفتند.

ایشان در زمان شاه ملعون برای آقا نقل می‌کردند که: آقا من علم کیمیا دارم و به فرزندم یاد دادم. فرزندم یک سینی را طلا کرده و ساواک دنبال او می‌گردد و می‌گوید: تو گنج پیدا کرده‌ای! او هم از این شهر به آن شهر فرار می‌کند و تا بخواهد ثابت کند که گنج پیدا نکرده و علم کیمیاست او را می‌کشند؛ آقا دستم به دامتان دعا کنید تا از این گرفتاری خلاص شود!

آقا فرمودند: من دعا می‌کنم ولی به شرطی که دیگر این کار را انجام ندهد و سینی را طلا نکند! گفت: چشم آقا جان! آقا هم دعا کردند و قضیه خاتمه پیدا کرد.

آقای میرجهانی در همان مجلس به آقا گفت: آقا من می‌خواهم این علم را به شما بدهم. آقا عین همان عبارت آقای انصاری را فرمودند که: ما نیازی نداریم! آقای میرجهانی تکانی خورد و گفت: آقا چه می‌فرمائید؟! من زحمت کشیده‌ام، عمر گذاشته‌ام تا این علم را به‌دست آورده‌ام و تا به حال به غیر از فرزندم به کسی نداده‌ام و حالا که به شما می‌دهم شما قبول نمی‌کنید؟! آقا فرمودند: ما بالاتر از اینها را داریم.

درخواست کیمیای معرفت

اگر کسی کیمیا بخواهد به او کیمیا می‌دهند؛ کیمیا که چیزی نیست! درویشی در مقابل ضریح امیرالمؤمنین علیه‌السلام در صحن مطهر نشسته بود و مدت طولانی، نه یک روز و دو روز، همین‌طور به گنبد حضرت نگاه می‌کرد و هیچ‌کس نمی‌دانست خواسته‌اش چیست؟ روزها و شبها همین‌طور می‌گذشت، تا اینکه یک روز بچه‌ای درحالی که ظرفی مسی در دست داشت از آنجا عبور می‌کند، به این درویش الهام می‌شود و بچه را صدا می‌کند، بچه جلو می‌آید و درویش به این ظرف مسی دست کشیده، ظرف طلا می‌شود، سپس درویش بلند شده و از صحن خارج می‌شود.

آقا می‌فرمودند: او از حضرت کیمیا می‌خواسته و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او علم کیمیا را دادند. انسان هرچه بخواهد به او می‌دهند؛ یکی کیمیا می‌خواهد، یکی مال می‌خواهد، یکی زن می‌خواهد، یکی فرزند می‌خواهد، ولی یکی می‌رود به زیارت و خدا را می‌خواهد! این

خیلی ارزش دارد که انسان خدمت امام برسد و خدا را بخواهد، از حضرت خودشان را بخواهد؛ کدام کیمیایی بالاتر از معرفه الله و معرفت اولیائش یعنی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین؟!

اهمیت آخرت و ملکوت

عرض کردیم که: حضرت عیسی از دنیا گذشته بود و اصلاً نگاه به دنیا نداشت، لباس بشر می پوشید ولی حقیقتاً از جنس بشر نبود، اصلاً با دم جبرئیل به دنیا آمده و موجودی الهی تکنون یافته بود، موجودی ملکوتی که سعه اش تمام آسمانها و زمین را گرفته بود. حالا خدا به او می فرماید: ای عیسی! اگر آنچه برای اولیاء صالح خود مهیا کردم را مشاهده می کردی، ذاب قلبک «از شدت شوق و رغبت به آنها قلبت ذوب می شد.» آب می شد؛ مثل نمکی که در آب می ریزند و حل شده از بین می رود و از او هیچ باقی نمی ماند، قلب تو هم همین طور ذوب می شود. و زَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهِ. «و از بس به آن تحفه ای که برای اولیاء خود مهیا کرده ام اشتیاق پیدا می نمودی که قالب تهی کرده و از دنیا می رفتی.» حالا چه خبر است آنجا؟ ما خبر نداریم!

می گویند: آقا شما دنیا را بچسپ! آخرت به چه کارت می آید؟ دنیا نقد است و آخرت نسیه! هیچ عاقلی نقد را با نسیه عوض نمی کند. آقا می فرمودند: نخیر آقا! آخرت نقد است و دنیا پوچ! چرا آخرت نقد است؟ چون: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.^۱ «آنچه نزد شماست تمام می شود و آنچه نزد خداست باقی می ماند.» إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

۱. صدر آیه ۹۶، از سوره ۱۶: النحل.

مَتَّعْ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.^۱ «این زندگانی دنیا جز متاعی گذرا نمی‌باشد و این آخرت است که دار قرار و ماندن است.» وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَّعٌ.^۲ «حیات دنیا نسبت به حیات آخرت جز یک متاع و یک تمتع چیزی نیست.» مثل اینکه شما می‌روید یک کیلو گوشت می‌گیرید و آب‌گوشت درست می‌کنید و می‌خورید، تمام می‌شود! یعنی حد دارد، محدود است، زمانش محدود است، لذتش محدود است، متاعی بیش نیست! وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.^۳ «دار قرار و ماندن، آخرت است.»

بر اساس همین اصل، انسان باید مراقبه خود را شدیدتر کند، توجه خود را بیشتر کند و از عمر خود استفاده نماید.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا التَّجَافِيَ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ.^۴ «خدایا! به ما توفیق بده و تجافی از دار غرور را نصیب ما کن، تا از دنیا کنده شویم، از این دار دنیا بریده بشویم، و همیشه به دار خلود، به آن خانه‌ای که مخلد است انابه داشته باشیم.» و وجهه قلبمان رو به سوی آخرت باشد نه به دنیا و زخارف آن! اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسَخِّطُكَ وَ تَنْهَى.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمْ

۱. قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۲. ذیل آیه ۲۶، از سوره ۱۳: الرعد.

۳. ذیل آیه ۳۹، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۴. قسمتی از دعای حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام در شب بیست و هفتم

ماه مبارک رمضان، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۰۲.

مجلد نهم^۹

تبعیت از روش پیامبر اکرم

صلی علیہ وآلہ وسلم

و شرائط اجتماع

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

خداوند دربارۀ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت عیسی فرمود: طوبیٰ لَهُ مِنْ نَبِیٍّ وَ طوبیٰ لِأُمَّتِهِ إِنْ هُمْ لَقَوْنِی عَلَی سَبِيلِهِ^۲. «خوشا به حال این پیغمبر و خوشا به حال اُمّت او! اگر درحالی که بر راه و روش پیغمبرشان هستند مرا ملاقات کنند.» یعنی همان راهی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رفته و همان ممشائی که در زندگی داشته‌اند را مدّ نظر داشته باشند و از آن طریق تخطّی نکرده راه را کج ننموده باشند، راه و روش پیغمبر را نصب العین خود قرار داده و طبق آمیال و خواسته‌های نفسانی حرکت نکرده باشند.

عمل به دستورات شارع مقدّس

این خیلی مهمّ است که انسان در اُعمال خود، چه واجبات و

۱. این جلسه در ۱۶ ربیع المولود ۱۴۱۷، شب میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله برگزار گردیده است.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۹.

محرمات و چه مستحبات و مکروهات، همیشه به آنچه مدّ نظر شارع مقدّس است عنایت داشته و به آن عمل کند.

گاهی دیده شده است که انسان به یک مستحب عمل می‌کند، به او اعتراض می‌کنند که: آقا چه داعی ای بر انجام این مستحب دارید؟ آیا لازم است حتماً به این مستحب عمل کنید؟! یا انسان فعل مکروهی را ترک می‌کند، به او اعتراض می‌شود که: چرا این کار را ترک می‌کنید؟! آن قدر مکروه زیاد است که اگر بنا باشد هرچه مکروه است را انسان مراعات کند، تمام وقتش مشغول می‌شود و تمام فکرش را استیعاب کرده دیگر نمی‌تواند راه خدا را برود!

عرض می‌کنیم: راه خدا همین است! مگر راه خدا غیر از این است؟! راه خدا عبارت است از واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات، حال می‌خواهد در ضمن امور اخلاقی باشد یا عبادی، امور اجتماعی باشد یا امور فردی؛ طویّ راه خدا با عمل به همین دستورات الهی است!

این افرادی که اعتراض می‌کنند که چرا به مستحبات و مکروهات عمل می‌کنی، همه از خواسته‌های نفسانی است. مؤمن واقعی خود را در حدّی نمی‌بیند که چنین اعتراضی بکند! چرا؟ چون کسی که به دستور شرع مقدّس عمل کرده جائی از برای اعتراض به او نیست! مؤمن واقعی باید از پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله تبعیت کند و این مجموعه را بتمامه قبول داشته باشد. اینکه بگوئیم: **تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ**^۱

۱. قسمتی از آیه ۱۵۰، از سوره ۴: النّساء.

نمی‌شود. آن مقداری که مطابق خواسته‌های نفسانی است بپذیریم و آنچه با خواسته‌های نفسانیمان منطبق نیست قبول نکنیم؛ این درست نیست.

دوری از هوای نفس، در اجتهاد

بعینه مانند احکامی است که مجتهد استنباط می‌کند؛ مجتهد اگر چنانچه از هوای نفس نگذشته باشد حکم را طبق دلخواه خود می‌چرخاند، مثل ارّه و تیشه‌ای که به دست نجّار ماهر بدهید، می‌تواند از این ارّه و تیشه استفاده کند و یک میز بسیار خوب بسازد و می‌تواند یک شیء حرام بسازد؛ دست خودش است! حرفه است، حرفه را یاد گرفته و هرچه بخواهد می‌سازد.

عجیب است! از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام علماء سوئی وجود داشتند که حکم می‌کردند: یزید، اُولی الامر بوده و اطاعت او واجب است و هرکسی تمرّد کند واجب القتل است و حسین بن علی تخلّف کرده پس حسین بن علی واجب القتل است! و برخی از مردم به استناد همین حرفها برای قتل امام حسین علیه السلام حرکت کردند.

مجتهد اگر هوای نفس داشته باشد احکام الهی را طبق هوای نفس خود استنباط می‌کند؛ آنجائی که حکم خدا منطبق بر هوای نفس اوست که هیچ! ولی آنجائی که حکم خدا بر طبق هوای نفس او نیست حکم را تغییر می‌دهد و هرچه بگوئی: آقا! حکم خدا این است! قبول نمی‌کند.

حالا بنده خدمت شما، خدمت آقایانی که درس خارج می‌خوانند یا قریب به درس خارج هستند مطلبی عرض کنم؛ این مطلب خیلی دقیق است! وقتی شخص می‌خواهد اجتهاد کند و روایات را ببیند باید

خالی الذَّهن و فارغ البال باشد و درباره این مسأله هیچ چیزی جز روایات ندیده باشد؛ یعنی ابتدا اقوال علما را تتبّع نکند و مثلاً ببیند مرحوم ملا احمد نراقی در مستند در این مسأله چه می گوید و دلیلش چیست؟ مرحوم شیخ انصاری چه می فرماید و دلیلش چیست؟ صاحب جوهر چه می گوید و دلیلش چیست؟ صاحب حلائق چه می فرماید و دلیلش چیست؟

بهترین روش برای استنباط احکام این است که: اوّل وسائل یا کافی را بردارد و هر آنچه روایت در این مسأله هست را نگاه کند و ببیند به ذهن خودش چه می رسد و چه چیزی از روایات استفاده می کند، بعد وارد تتبّع اقوال شده ببیند مرحوم ملا احمد نراقی صاحب مستند چه فرموده است؟ صاحب حلائق چه فرموده است؟ صاحب جوهر چه فرموده است؟ چون اگر اوّل به سراغ اقوال برود چه بسا هنوز روایات را ندیده فکرش به یک طرف متمرکز شده و در استنباط او تأثیر بگذارد. محققین از علماء و مجتهدین فرموده اند: کسی که می خواهد حکم شرعی را استنباط کند باید در ابتدا سراغ روایات برود و حکم را از روایات به دست آورد و بعداً فتاوی علماء و ادله ایشان را نگاه کند.

این را برای چه عرض کردم؟ برای اینکه مجتهد باید فارغ البال باشد؛ یعنی وقتی روایات را نگاه می کند در ذهنش گرایش به هیچ طرف نباشد. بعینه این مطلب درباره مجتهدی که از فطرت خود دور شده و در هواهای نفسانی گرفتار است وجود دارد؛ اگر چنین مجتهدی استنباط کند مسلماً به خطا می رود، نمی گوئیم: تمام احکامش خطا می شود، نه! ولی در خیلی جاها هوای نفس تأثیر می گذارد، چون او هوای نفس خود

را امری ثابت گرفته و آن را اصل قرار داده است، بعد، روایاتی که منطبق بر این اصل باشد را قبول می‌کند.

به عنوان مثال: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: **تَنَاصَلُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ**^۱. شما به هر کوچه و بازاری که بروید و از هر چاه کنی معنای این روایت را پرسید، می‌گوید: یعنی اولاد خودتان را از حیث کمیت زیاد کنید، مخصوصاً که می‌فرماید: **فَأِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ**. «من به شما در روز قیامت بر سائر امتها مباحات می‌کنم ولو به بچه‌ای که سقط شده باشد.» و این تعبیر، کمیت را می‌رساند.

بعضی از آقایان که شهرت هم دارند گفتند: روایت: **تَنَاصَلُوا تَنَاسَلُوا**، ناظر به کیفیت است و اصلاً نظر به کثرت و کمیت ندارد! یعنی پیغمبر می‌فرماید: اولاد خود را صالح کنید، نه اینکه زیاد کنید و اصلاً نظر به کمیت ندارد.

وقتی در ذهن کسی این مطلب هست که باید اولاد کم باشد هرچه پیغمبر هم بر سرش بکوبد که: **تَنَاصَلُوا تَنَاسَلُوا** درباره کمیت است، می‌گوید: نه! ناظر به کیفیت است! اصلاً توی سرش نمی‌رود، حالا تقریرات درسش تا طاق هم چیده شده باشد، شاگردانش تا بیرون مسجد هم نشسته باشند؛ اصلاً توی سرش نمی‌رود!

کسی که اجتهاد می‌کند باید نفس خود را کنار بگذارد! خدا رحمت کند، استاد خارج فقه و اصول ما مرحوم آیه الله العظمی حاج

۱. جامع‌الأنباء، ص ۱۰۱؛ و سفینة البحار، ج ۳، ص ۵۰۹.

شیخ مرتضی حائری می‌فرمود: آقا، ما هستیم و مُرّ دلیل! یعنی ما هستیم و آنچه معصوم فرموده است، آنچه پیغمبر فرموده است؛ از خودمان که نباید مایه بگذاریم!

یکی داشت قرآن را نگاه می‌کرد و به اصطلاح می‌خواست ببیند کجایش درست و کجا غلط است! رسید به آیه: **شَغَلْتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا**^۱ گفت: نباید در قرآن غلط باشد لذا «شَغَلْتْنَا» را تصحیح کرد و «شَدُرُستْنَا» نوشت. این اجتهاد آقا هم از قبیل «شَدُرُستْنَا» می‌باشد، آخر شما با چه مبنایی روایت را این‌گونه معنا می‌کنید؟!

اگر خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الآن حاضر بودند و شما می‌گفتید: روایت ناظر به کیفیت است، چه جوابی به شما می‌دادند؟! **تَكْثُرُوا** یعنی اولاد خود را زیاد کنید؛ چگونه شما آن را حمل بر کیفیت می‌کنید؟!

یا در روایت دیگری پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: **وَلِلْمَوْلُودِ مِنْ أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ**^۲. «یک انسان از اُمّت من در نزد من محبوب‌تر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد.» آن وقت، ای آقای عالم! روز قیامت جلویت را می‌گیرند و می‌گویند: تو که بی‌سواد نبودی! اگر این روایت را به یک آب‌حوضی می‌دادیم از این روایت کثرت را می‌فهمید، در کوی و برزن و بازار همه کثرت می‌فهمند، چرا نفسانیت خود را داخل کردی و این روایت را ناظر

۱. قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۴۸: الفتح.

۲. من‌لایحضره/الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸.

به کیفیت دانستی؟ نه فقط این حکم، دهها حکمی که بر طبق نفسانیات گفته می شود همه در روز قیامت مورد سؤال قرار می گیرد.

اشترای ملکه قدسیه در اجتهاد

لذا مرحوم شهید می فرماید: غیر از صرف و نحو و لغت و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام، یکی از شرائط اجتهاد، ملکه قدسیه است.^۱ نفرمود که یکی از شرائط، عدالت است، نه! ایشان ملکه

۱. «و لا یکنفی ذلک کله إلا بهیة من الله تعالی إلهیة و قوّة قدسیة، توصّله إلى هذه البُغیة و تُبلّغه هذه الرتبة. و هی العُمدة فی فقه دین الله تعالی، و لا حيلة للعبد فیها، بل هی منحة إلهیة و نعمة ربانیة یخص بها من یشاء من عباده؛ إلا أن للجِد و المُجاهدة و التّوجّه إلى الله تعالی و الانقطاع إلیه أثرًا بیّنًا فی إفاضتها من الجناب القدسی؛ و الَّذین جَهِدُوا فینا لنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا و إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ.» (منیة/المريد، ص ۳۸۷)

مرحوم علامه رضوان الله علیه نیز در کتاب شریف ولایت فقیه در حکومت /سلام، در شرح و تبیین عبارت شهید (ره) می فرمایند: «بعد از تمام این علوم (صرف و نحو و ادبیات و فقه و اصول و تفسیر و کلام و روایت و درایه و رجال و أمثالها) که بایستی شخص در تمام اینها مجتهد بشود، علاوه بر اینها یک چیز دیگر هم لازم است، و آن ملکه قدسیه است. انسان باید دارای قوّة قدسی و موهبت إلهی باشد تا بتواند با آن ملکه قدسی و قوّة قدسی اجتهاد کند.

و این قوّة قدسیه چیزی نیست که انسان بتواند به دست آورد. خدا به هرکس که بخواهد می دهد و به هرکس که بخواهد نمی دهد، و به واسطه اختیار به دست انسان نمی آید و بنده هم هیچ حيله ای برای به دست آوردن آن ندارد، بلکه منحة إلهی و نعمة ربانی است که یخص بها من یشاء. ولیکن افرادی که مُجد باشند و التماس کنند و در این راه با صدق تمام قدم بردارند، اثر بیّنی در إفاضة ملکه قدسیه خواهد داشت. و آن ملکه قدسیه اگر داده شد، آن وقت انسان می تواند اجتهاد کند و إلا نمی تواند. ☞

قدسيه را كه بالاتر از عدالت بوده و ناياب است و هر كسي آن را ندارد از شرائط اجتهاد مي شمرد.

مرحوم سيد محمد عاملی صاحب *مفتاح الكرامة* مي فرمايد: اين ملكة قدسيه محتاج مجاهدات كثيره و رياضات طولاني و اخلاص تام و صفاء سرّ و مداومت بر انقطاع إلى الله و غرق شدن در مناجات با خداوند است و در روايت است كه: لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.^۱ «حلال نيست فتوادادن مگر براي كسي كه با صفاء سر و اخلاص عمل و خالص نمودن كارهاي ظاهر و با برهان و دليل روشني از جانب پروردگار از خداوند استفتاء مي نمايد و مطلب را از باطن از او اخذ مي نمايد.»

❖ ممكن است مراد شهيد ثاني از اين ملكة قدسيه، همين حالت تقواي باطني باشد كه همان نوري است كه پروردگار عنايت مي كند: لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَفْعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.

آن نوري كه پروردگار عنايت مي كند و به واسطه آن نور، انسان تمام علوم واقعيه را علم مي بيند و از علوم اعتباريه و غير حقيقيه جدا مي كند، عبارت است از: همين ملكة قدسيه اي كه ايشان اشاره مي فرمايد كه همان صفاي باطن و نورانيتي است كه إجمالاً بدان اشاره شد. «ولايت فقيه در حكومت/سلام، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹»
 ۱. *مفتاح الكرامة*، ج ۱۰، ص ۱۷؛ هذه الملكة القدسيّة هي التي عليها المدار و هي لا تحصل إلا بالفيض الإلهي و إنها لتحتاج إلى مجاهدات كثيرة و رياضات زائدة و إخلاص تام و صفاء سريرة و ملازمة الانقطاع إلى الله سبحانه و التوغل في المناجاة. كيف لا و قد ورد أنه: لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.

لذا در روایت داریم که: «وَاهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ عَتَبَةً لِلنَّاسِ»^۱ «از فتوادادن فرار کن همان طور که از شیر فرار می کنی! اگر شیر را ببینی چطور فرار می کنی؟ از فتوادادن نیز باید همان طور فرار کرد و گردن خود را پلی از برای عبور مردم قرار نده!»

درباره این روایت صحبت می کردیم که بحث به اینجا کشید. خداوند درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت عیسی فرمود: طوبی له من نبی و طوبی لأمته إن هم لقونی علی سبیلہ. «خوشا به حال این پیغمبر و خوشا به حال امت او اگر در حالی که بر راه و روش پیغمبرشان هستند مرا ملاقات کنند، نه اینکه طبق هواهای نفسانی خود به هر راهی بروند.» الآن می خواهم به طهران بروم، بگویم میل پیدا کردم از راه اصلی نروم و از راه دیگری بروم؛ آقا این بیراهه است، انسان گم می شود و به هلاکت می رسد!

میلاد با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. این شب خیلی محترم است و همچنین فردا خیلی محترم است و در آن زیارت حضرت رسول وارد شده است. حضرت را از راه دور زیارت کنید! خود حضرت می فرماید: «هرکس به من سلام کند از او دستگیری می کنم»^۲.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

۲. ابن قولویه در کامل الزیارات از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ هَاجَرَ إِلَى فِي حَيَاتِي؛ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعُوا فَاذْعَبُوا إِلَى السَّلَامِ، فَإِنَّهُ يَبْلُغُنِي. (کامل الزیارات، ص ۱۴) همچنین از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند که: قَالَ ۞

امشب شب خیلی عزیزی است، فردا همین طور! از حضرت آنچه را خیر ماست که همان عبور از دنیا و نفس باشد بخواهیم! از حضرت بخواهیم: هرچه نفس داریم، هرچه آمال داریم همه را محو کرده و از بین ببرد و خدا را جایگزین آن فرماید.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

« الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَبَتَاهُ! مَا جَزَاءُ مَنْ زَارَكَ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا بُنَيَّ! مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أُزَوِّرَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَأُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ. (همان مصدر)

مجلس دهم

استراء به اہل توحید و عرفان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

از زمان صدر اسلام مخالفین و معاندین، در مقابل حق و منطق حق، منطقی نداشته و برای زدودن و ابطال حق و به کرسی نشاندن باطلشان به هر دروغ و افتراء و تهمت متوسل می شدند.

اتهام و افتراء به امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان

شما وقتی تاریخ را نگاه می کنید می بینید در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقین مدینه نسبت به مؤمنین و مؤمنات از هیچ تهمتِ إباء نداشتند و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بد و ناسزا گفته و فحش می دادند.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی ماجرای سقیفه بنی ساعده را ورق می زنیم می بینیم به خلافت رسیدن ابوبکر روی حقه بازی و مکر و فریب و اتهام به امیرالمؤمنین علیه السلام بود و برای گرفتن فدک نیز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتراء زده که ایشان فرموده اند: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ

صَدَقَهُ.^۱ «از ما گروه انبياء اصلاً کسی ارث نمی برد و چیزی به ارث نمی گذاریم؛ هرچه از ما می ماند صدقه است.» که در احتجاجات حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها درباره فدک، ابوبکر رسوا شد و حقانیت آن حضرت بر ملا شد. همچنین در احتجاجاتی که أمير المؤمنين عليه السلام درباره خلافت داشته حقانیت خود و بطلان حکومت ابوبکر را ثابت کردند.

وقتی صفحات تاریخ را تورق می کنیم می بینیم پر از افتراء و دروغ است! به کرسی نشستن خلفای جور همه روی حقّه بازی و کلک است، روی دروغ و افتراء به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که مثلاً ایشان چنین و چنان گفتند.

در زمان خلافت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام هم این معنی بود و معاویه برای دوام و بقاء سلطنت خود، حدیث جعل می کرد؛ چه پولهایی خرج می کرد که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در منقبت معاویه و آل ابوسفیان و مذمت أمير المؤمنين عليه السلام حدیث جعل کنند، إلی ما شاء الله!

حالا بگذریم از سبّ و لعنی که در خطبه های نماز جمعه می کردند و معاویه دستور داده بود در خطبه نماز جمعه حتماً باید علی بن ابی طالب سبّ و لعن شود و این کار را انجام می دادند. همچنین شیطنتهایی که می کردند تا بچه ها با بغض أمير المؤمنين عليه السلام رشد و نمو کنند.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۱۱ و ۱۳۴ و ۲۰۱ تا ۲۰۳.

۲. الغدير، ج ۱۰، ص ۳۶۱ تا ۳۷۳.

معروف است که: مثلاً به عنوان هدیه برّه‌ای به این فرزندان می‌دادند، وقتی این برّه بزرگ می‌شد و با اهل منزل و بچه‌ها انس می‌گرفت، آن را شبانه می‌دزدیدند؛ چه کسی دزدید؟! می‌گفتند: علی دزدیده است! اصلاً شما تصوّر این معانی را نکنید!

آن‌قدر نسبت به امیرالمؤمنین و خاندان پیغمبر و شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین علیه‌السلام افتراء و تهمت زدند که بعضی از اهل سنت در ردّ آنها کتاب نوشتند؛ در ردّ افراد کذابی که جعل حدیث می‌کردند، کتاب نوشتند که اینها از درجه اعتبار ساقط هستند.

این صحیح بخاری را ببینید، چقدر روایات مجعوله دارد! کتابی که نزد اهل سنت محترم بوده و آن را از مسلمات می‌شمارند پر از احادیث مجعوله است.

الآن هم همین‌طور است؛ اهل سنت در مقابل حقانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خلافت بلافضل حضرت و حقانیت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها اصلاً نمی‌توانند قد علم کرده دلیلی اقامه کنند و حربه ایشان تهمت و افتراء است، دروغ است، تهمت می‌زنند و نسبت‌های ناروا می‌دهند؛ حربه آنها این است.

مخافت با اهل عرفان

این حربه الآن هم ادامه دارد، نه فقط نسبت به شیعه که اهل تسنن در مقابل حق عناد داشته و حق را تکذیب می‌کنند، بلکه نسبت به اهل توحید و اهل عرفان که دشمنان اهل عرفان نیز به این حربه متمسک شده افتراء می‌بندند.

به مرحوم قاضی رضوان‌الله تعالی علیه نسبت‌های ناروا می‌دادند،

فحش می دادند، و غیر از خواصّ که در محضرشان درس می خواندند کسی به ایشان اعتنائی نداشت و نزد به ظاهر عالمان آن زمان، مطرود بوده، کسی برای ایشان وقعی قائل نمی شد.

مرحوم آقای انصاری در همدان مطرود اهل علم بودند. بله! مرحوم آخوند ملا علی همدانی رحمة الله علیه که مجتهد مسلم بود و از مراجع و استوانه های علمی همدان به شمار می رفت، به مرحوم آقای انصاری رضوان الله تعالی علیه احترام می گذاشت و بعد از رحلت آقای انصاری در آن جوّ ضد عرفانی همدان، برای ایشان سه روز تمام ختم گرفتند و خودشان از ابتداء مجلس شرکت کرده و دم در ایستاده بودند. شنیده شده که وقتی مرحوم آقای انصاری رضوان الله تعالی علیه حرکت می کردند بعضی از این آقایان روی ایشان آب دهان می انداختند! کسی که جرّقه عشق الهی بر جانفش خورده و نسائم رحمت الهیه بر قلب منورش وزیده، آیا باید آن قدر مطرود باشد که آب دهان به صورت او انداخته شود؟! کسی که از دنیا إعراض کرده و طالب خداست باید این چنین باشد؟!

آقا همیشه می فرمودند: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**. «کسی که خدا را دوست دارد در دنیا غریب است.»

اصلاً طبیعت و لازمه محبّت پروردگار این است که انسان در غربت باشد، حالا در متن واقع چه ارتباطی بین محبّت و غربت وجود دارد که: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**؟ شاید به واسطه إعراض از اهل دنیا باشد؛ اهل دنیا فرقی نمی کند که عمامه به سر باشد یا نباشد؛ کسی که هوای او هوای دنیائست ولو عمامه بر سر داشته باشد اهل دنیا محسوب

می‌شود. کسی که هم و غم او غیر خداست اهل دنیا محسوب می‌شود حتی اگر عمامه بر سر داشته و عالم مشهوری باشد! مگر مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی نخودکی رحمه‌الله علیه فرمود که: در نجف در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام یکی از مراجع را به صورت خوک دیدم، مرجع تقلید است، شهرت دارد ولی صورت برزخی او شکل خوک است!

آقای حاج شیخ حسنعلی آدم زحمت‌کشیده و رنج‌دیده‌ای بود. آقا می‌فرمودند: گرچه به درجات عالیه از فناء دست پیدا نکرده بود ولی رنج و زحمت بسیار کشیده و اهل زهد و ریاضت‌های سخت بود، شبها تا به صبح عبادت می‌نمود و خدا مقداری از پرده را از جلوی چشم او برداشته بود و می‌دید.

بله به کمال نرسیده بود و می‌گویند: در اواخر عمر خود به این معنی تفوه کرده بودند که بعد از مرحوم استادشان حاج محمدصادق تخته‌فولادی، دنبال کسی هستند که از ایشان دستگیری کند! ایشان به کمال نرسیده بودند ولی إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.^۱ «خدا اجر نیکوکاران را تضييع نمی‌کند.» هرکسی هر قدمی بردارد به همان مقدار به او اجر می‌دهند. آقا می‌فرمودند: هرچه کاسه بیاوری آش می‌خوری؛ اگر کاسه کوچک یا بزرگ باشد به همان مقدار آش می‌خوری.

این کارهائی که آشیخ حسنعلی نخودکی انجام می‌داد دلالت بر کمال ایشان ندارد؛ کسی که در راه خدا باشد و هنوز از نفس نگذشته

۱. ذیل آیه ۱۲۰، از سوره ۹: التوبة.

کارهای مهمتر از این انجام می‌دهد و اصلاً اینها دلالت بر کمال ندارد. ایشان ریاضت کشیده بود، زحمت کشیده بود، صورت برزخی افراد را می‌دید. این ماجرای مکاشفه آقای حاج شیخ حسنعلی را مرحوم آیه‌الله حاج سید احمد خوانساری نقل کردند و وقتی از ایشان سؤال شده بود که نام آن مرجع چیست؟ گفتند: مرحوم شیخ حسنعلی نام او را به من گفت ولی من نمی‌گویم. آقای خوانساری خیلی محتاط بودند، خدا رحمتشان کند!

اهل عرفان از دنیا إعراض کرده و به آخرت روی آوردند و کسی که به صورت خوک است نمی‌تواند ایشان را ببیند، نمی‌تواند آدم واقعی را ببیند، اصلاً نفسش مرحوم قاضی را قبول نمی‌کند، مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را، آقا را نمی‌تواند قبول کند، نمی‌تواند قبول کند! اگر در جائی هم با ایشان مواجه شود صورتش را آن طرف می‌کند و سریع حرکت می‌نماید؛ **كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَارَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ**^۱.

کسی که از ولی خدا إعراض کند از حق اعراض کرده و به همان مقدار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام دور شده است و بدبخت دنیا و آخرت است! چون از این نشئه دنیا که خارج شویم در تمام مواقف بعدی سر و کارمان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ مگر نفرمود:

يَا حَارُّ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا^۲

۱. آیه ۵۰ و ۵۱، از سوره ۷۴: المدثر.

۲. الأملی شیخ طوسی، ص ۶۲۷.

«ای حارث همدانی! هرکس بمیرد، مرا خواهد دید؛ چه از مردمان مؤمن باشد و چه از مردمان منافق دویین و خودپسند.»

مگر آیه‌الله حاج سید احمد کربلایی فرمود: «فردای قیامت در محضر جدّم رسول خدا، که حکومت در دست ماست، از شما شکایت خواهم کرد و از شما راضی نخواهم شد.»^۱

در آن عالم، سلطنت برای اولیاء خداست؛ با اولیاء خدا که نمی‌شود در افتاد.

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با دردکشان هرکه درافتاد برافتاد^۲

این کلام حافظ قول صدق و قول حقّ است؛ آقا به بنده فرمودند: مرحوم آقای انصاری و مرحوم آقای حدّاد به من فرمودند: آقا سید محمّدحسین! از کسی ناراحت نشو، تو از هرکسی ناراحت شوی دنیا و آخرتش بر باد می‌رود! دنیا و آخرتش بر باد می‌رود! آقای حدّاد می‌فرمودند: آقا سید محمّدحسین! از کسی ناراحت نشو که دنیایش آتش می‌گیرد!

این معنا را ما در مواردی دیدیم. از جمله در طهران دو نفر در امر تجارتي اختلاف کردند که یکی از رفقای خصوصی مرحوم علامه بودند و دیگری از رفقای مسجدی. دعوا را خدمت آقا آوردند و ایشان فرمودند: من حکم می‌کنم به مثل حکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ولی

۱. توحید علمی و عینی، ص ۲۵.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۲، غزل ۱۸۲.

اگر کسی خلافش را انجام دهد زندگیش آتش می‌گیرد. طرفین این مطلب را پذیرفتند و آقا حکم کردند بر لَه یکی و علیه دیگری و آن شخص که علیه او حکم کرده بودند قبول نکرد و یک هفته طول نکشید که تمام سرمایه‌اش آتش گرفت.

ایشان دربارهٔ امور دنیوی از کسی ناراحت نمی‌شدند؛ با آن سعهٔ صدری که داشتند امکان نداشت از کسی رنجیده شوند؟! فقط در امر آخرت ناراحت می‌شدند آن هم بعد از اینکه اتمام حجت می‌کردند، نه تنها اتمام حجت می‌کردند بلکه بالاتر از اتمام حجت برای نجات اشخاص تلاش می‌کردند و از خودشان مایه می‌گذاشتند.

علی‌ایّ حال، بحثمان در این بود که از صدر اسلام حربهٔ منافقین و دشمنان و معاندین افتراء و تهمت‌زدن بوده است و این اتهام‌زدن نسبت به اولیاء خدا نیز سریان داشته و جاری بوده است؛ به آقای انصاری تهمت می‌زدند و همین‌طور به مرحوم قاضی و سائر اولیاء خدا تهمت می‌زدند. باب افتراء باز است، جلوی زبان مردم را که نمی‌شود گرفت، زحمت و مؤونه‌ای هم که ندارد، همین‌طور تهمت می‌زنند. واقعاً این معنا روشن و مبرهن می‌شود که: **مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ**. «کسی که خدا را دوست دارد در دنیا غریب است.» وحید است، تنهاست، کسی را ندارد!

ملاصدرا و حکمت متعالیه

در زمان حیات آقا شخصی به نام «پویان» در ضمن نامه‌ای از آقا سؤال کرده بود که شخص معممی از فرقهٔ شیخیّه به ملاصدرا نسبت داده که ایشان طرفدار لواط با بیچه‌ها بوده است، آیا این نسبت درست است؟

در اینجا متن جواب آقا را قرائت می‌کنیم که خیلی جواب
پرمحتوائی است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

جناب محترم آقای پویان زیدتوفیقہ!

بعد از سلام و اکرام، نامه‌ای به نشانی و نام سرکار رسید که در آن
مرقوم داشته‌اید که شخص معممی که از فرقہ شیخیہ بوده است، گفته
است که ملاصدرا در جلد هفتم از چاپ جدید *سفر* در فصلی به نام
عشق مجازی به طرفداری از لواط با بیچگان، مطالبی نگاشته و در آنجا از
این امر دفاع کرده است و از حقیر واقعیت این اخبار را خواسته بودید.
عرض می‌شود: این خبر دروغ محض است و افتراء و اتّهامی
است که قابل‌آمزش نیست و در موقف عرصات باید جواب دهند.

فخر فلاسفہ اسلام مرحوم صدرالمتألّهین که اصولاً مبنای فلسفہ
خود را با مشاهدات عرفانی و وجدانی و تطبیق کامل با شرع و شریعت
حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پایه‌ریزی کرده است و خود در
سیر و سلوک، همین راه را طی کرده و هفت بار پیاده به مکّه معظمه
مشرف شده و در سفر آخر، در راه رحلت کرده است و در اقامتگاه خود
در قهستان قم هر وقت به مطلب دشواری دچار می‌شده است برای حلّ
علمی آن به قم می‌آمده و در کنار قبر حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها
متوسّل می‌شده است تا در همان‌جا برای او آن مشکله علمی حل
می‌گردیده است، را به جهت فرار از فلسفہ عمیق و حکمت متعالیّه او که
زنده‌کننده جانها و رشددهنده افکار به مبانی حقیقت و آبشخوار
شریعت است، به چنین افتراءهائی متّهم نمودن گناهی غیر قابل‌غفران است.

ملاصدرا رضوان الله تعالی علیه در فصل پانزدهم به اثبات رسانیده است که جمیع موجودات عاشق خداوند متعال هستند و همگی مشتاق لقاء او بوده و در وصول به دار کرامت او رهسپارند و در فصل شانزدهم با بیانی دیگر معنای سریان عشق را در تمام اشیاء مدلل ساخته است و در فصل هفدهم به اثبات رسانده است که گرچه معشوق حقیقی برای جمیع موجودات همان خیر مطلق و جمال اکمل یعنی ذات حضرت واجب الوجود است إلا اینکه هریک از اصناف موجودات معشوق خاصی دارد که به واسطه تعشق با او راه به سوی عشق ذات ذوالجلال پیدا کند و جمیع معشوقان عالم، حجاب و پرده برای لقاء و وصول خدا هستند.

و در فصل هجدهم مدلل ساخته است که در عالم وجود، هر مرتبه مادون نسبت به مرتبه مافوق عشق می ورزد و برای وصول به آن مرتبه به واسطه قوه شوقی که دارد در حرکت آمده و سیر تکاملی خود را انجام می دهد و در فصل نوزدهم بحثی در عشق کسانی که دارای روح لطیف و نفس آرام و ظرافت طبع و دقت در امور لطیفه و دقیقه دارند می نماید و به اثبات می رساند که جمال در عالم وجود یک اسم از اسماء خداوند است و بر اساس: **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ**، گرایش به جمال و حسان الوجوه جزء غریزه فطری برای پیمودن سیر تکامل و وصول به منبع جمال و کمال است و بر همین اساس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده است: **اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوُجُوهِ**، و نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده که: مقرر داشته بودند کسانی که از قبل طوائف و اقوام به عنوان نمایندگی و پیغام

به حضورش مشرف می شدند دارای دو خاصه باشند؛ یکی نامشان خوب باشد و دیگر آنکه زیباچهره و نیکوروی باشند.

ملاصدرا پس از بحث طویل اثبات می کند که عشق که همان تجاذب ارواح و نفوس باشد یک امر معنوی و روحانی است و عشقی که مبدأ آن قوای بهیمیّه و شهوت باشد عشق نیست. آن عشق معنوی است که سالک را از مراحل مجاز عبور می دهد، و حتّی مثال می زند که معجون چنان غرق در واقعیت و حقیقت و خالق و مدبّر لیلی شده بود که چون لیلی به سراغ او آمد و گفت: من لیلی هستم، معجون گفت: مرا با تو کاری نیست! دَعَى نَفْسُكَ عَنِّي فَإِنَّ عِشْقَكَ شَغَلَنِي عَنْكَ. «دست از من بدار! من اینک چنان مستغرق در حقیقت شده ام که دیگر نیازی به تو ندارم.» این محضّل مطلب و خلاصه ای بود که عرض شد، آنگاه دشمنان حکمت اسلام، تحریف و تصحیف نموده و با آن عبارتی که نمونه آن را آورده اید، ذکر می کنند. این است کتاب /سفار صدرالمتألهین که در همه مکاتب و مدارس موجود و علماء و فضلاء پیوسته با آن سر و کار دارند. حقیر وقت برای پاسخگویی به سؤالات را ندارم چون فعلاً تمام اوقات روز من صرف نوشتن دوره علوم و معارف اسلام می شود و إن شاء الله تعالی با انتشار آن دوره، به تمامه و کماله تمام این گونه اشکالات رفع می گردد و چون این اتهام به حکیم عظیم القدر اسلام بود لذا به جواب آن مبادرت شد.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سیّد محمدحسین الحسینی الطهرانی

مشهد مقدّس، ۱۰ شوال ۱۴۰۵

رضوان الله تعالى علیه! إن شاء الله خدا روح ایشان را از همه
دوستان و رفقا و از همه مجبین، شاد بگرداند! نثار روح مطهر و طاهر و
بزرگشان رَحِمَ اللهُ من یقرأ الفاتحة مع الصلوات.
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس یازدهم

حقانیت فعل ولیّ خدا (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مصلحت ساز بودن امر و فعل ولی خدا
 مرحوم حضرت آیه الله علامه والد معظم رضوان الله تعالی علیه در
 کتاب شریف / امام شناسی می فرمایند:
 «فعل ولی خدا حق است و حق جز آن چیز دیگری نیست؛ نه آنکه
 حق چیزی است و ولی خدا فعلش را بر حق منطبق می نماید. مصلحت
 و حکمت غیر از فعل خدا و فعل امام چیز دیگری نیست، تا خداوند
 کارش را طبق مصلحت قرار دهد و امر کند تا امام کارش را بر آن منطبق
 سازد.

نفس کار خدا مصلحت است. نفس فعل ولی خدا مصلحت و
 مصلحت ساز است. باید مصلحت و حق را از فعل امام و ولی خدا
 جستجو کرد، نه آنکه مصلحتی و حقی را در اندیشه پنداشت، آنگاه نظر
 نمود که کار امام چنین است یا چنان؟! این مطلب از دقایق و رموز عالم
 توحید است.

حضرت رسول الله درباره حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام عرضه می‌دارد به خداوند: **اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَا!** «بار خداوندا حق را به پیروی و تبعیت علی به گردش آور هر آنجا که علی می‌گردد.» و عرضه نمی‌دارد: **اللَّهُمَّ أَدِرْ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَا!** «بار خداوندا علی را به پیروی و تبعیت حق درآور هر کجا که حق آنجاست.» و علی هذا فعل امام عین حق است، در کمال صحت و راستی و درستی می‌باشد چه بفهمیم یا نفهمیم.^۱

همان‌طور که فرمودند، این مطلب از دقائق معارف الهیه است؛ این‌طور نیست که مصلحت چیزی باشد و فعل ولی خدا منطبق بر آن باشد، بلکه نفس فعل ولی خدا مصلحت است. همین‌که ولی خدا نسبت به فعلی امر کند که شما این کار را انجام دهید، نفس همین امر مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

باید مصلحت و حق را در فعل امام و ولی خدا جستجو کرد، نه اینکه مصلحت و حقی در اندیشه پنداشت، آنگاه به کار امام نظر نمود که آیا مطابق مصلحت هست یا خیر؟

این مطلب خیلی دقیقی است که مصلحت یک امر خارجی نیست که ما ابتدا آن را إحراز کنیم و بعد بخواهیم با عقول ناقصمان فعل و قول امام را بر آن تطبیق دهیم، بلکه مصلحت نفس فعل و قول امام علیه السلام است. امام که می‌فرماید: این کار را انجام بده! خود این مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

بنده از علمائی که دارای معارفِ الهیّه هستند کسی را ندیدم که به این شکل این مطلب را بیان کرده باشد.

در ادامه می‌فرمایند:

«ما باید برای امام‌شناسی و معرفت به خصوصیاتِ مراحل سیر و سلوک امام، برویم و با نهایت کنجکاوی، حقیقت و عقیده و صفات نفسیه و افعال خارجیّه وی را بسنجیم، و او را کَمَا كَانَ و حَيْثُ مَا كَانَ، اسوه و الگوی خود در جمیع شؤون قراردهیم، نه آنکه در تصوّر و خاطره خود امامی درست کنیم و سپس آن را تحمیل بر امام موجود در خارج بنمائیم. آن دومی امام خارجی و واقعی نمی‌باشد، امامی است پنداری و تخیلی و وهمی. آنگاه اگر از او تبعیت کنیم، از امام حقیقی پیروی نکرده‌ایم، بلکه از امام تصوّری خودمان و در حقیقت از خودمان تبعیت نموده‌ایم. و چه بسا عمری را به نام امامت و ولایت سپری نموده باشیم و فی الواقع از نفس خود تجاوز ننموده و تبعیت از غیر آن نکرده باشیم. در این صورت عمری نفس پرست بوده‌ایم، نه خداپرست، و نه پیرو و تابع امامی که خداوند برای ارشاد و هدایت ما به ما نشان داده است.»^۱

جمود اهل ظاهر

سپس مطالب نفیس و بسیار عالی‌ای بیان می‌کنند تا به اینجا می‌رسند:

«امروزه حوزه علمیه قم از برکت مجاهدات استادنا الأعظم علامه

۱. همان مصدر، ص ۲۹۰.

آیه‌الله حاج سید محمدحسین طباطبائی تبریزی اعلی‌الله‌مقامه و تدریس حکمت و فلسفه‌الهیّه، قدری از جمود بیرون آمده و به عقائد قشری در معارف دینیّه اکتفا نمی‌گردد، ولی در این حوزه خراسان به قدری عقائد شیخیّه و میرزائیّه در قالب ولایت اهل بیت رواج دارد که به کلی باب عرفان‌الهی، چه از جهت شهود، چه از جهت برهان، مسدود شده و همگی اهل علم به ظواهر اخباری که بیشتر به مذاهب حشویّه و ظاهریّه مشابه است، بدون مراجعه به سند و تأمل و دقت در محتوای آن پرداخته، خود و جمعی را به دنبال خود به سوی ضلالت می‌برند.

اگر ما قدری بیشتر کنجکاوی می‌نمودیم، و در نتیجه ائمّه طاهرین سلام‌الله‌علیهم‌أجمعین را آن‌طور که بودند می‌شناختیم، معارف دینیّه ما بدین صورت جمود و رکود در نمی‌آمد.^۱

برخی از احوالات مرحوم علامه (ره)

در خاطرم هست که جوانهای مشتاق کراماً می‌خواستند برای گرفتن دستور خدمت آقا شرفیاب شوند و می‌گفتند: پدر شما در کتاب نفیس لب‌الباب بیان داشته‌اند که راه خدا را بدون استاد نمی‌توان طی نمود. و ما استادی را نمی‌شناسیم! حتّی بعضی سؤال می‌کردند که: ما در فلان شهر هستیم به آقا بگوئید اگر استادی در آنجا هست به ما معرفی کنند که خدمتشان رسیده کسب فیض کنیم. آقا می‌فرمودند: من کسی را نمی‌شناسم!

و از آن طرف هم کثرت اشتغالات ایشان، چه اشتغالات نفسیه و

روحیه ایشان و چه اشتغال به نوشتن دوره علوم و معارف و همچنین اشتغال به تربیت شاگردان، دیگر مجالی برای ملاقات با افراد خارجی قرار نداده بود و اصلاً مجالی نداشتند و حتی در مجالس ضروری که به حسب ظاهر می‌بایست در آن مجالس شرکت کنند نمی‌توانستند شرکت نمایند.

یعنی از طرفی کثرت اشتغال به نوشتن دوره علوم و معارف و از آن طرف شدت ورود عوالم توحیدی، اصلاً مجالی برای مراجعه و ملاقات نمی‌گذاشت. البته خود ایشان هیچ ظهور و بروز نداشتند ولی دائماً مشغول به این عوالم بودند. از حرفهای عجیب ایشان در مطالب توحیدی و شهود عوالم توحید این معنا مشهود بود.

خیلی‌ها اظهار می‌کردند که فقط یک دقیقه آقا را ببینند، یا اصلاً می‌گفتند: اجازه دهید همین‌طور که ایشان در کتابخانه مشغول هستند ما از پشت شیشه ایشان را ببینیم. حتی یکی از رزمنده‌های جبهه که مجروح شده بود و پاهایش را از دست داده بود، با چرخ در منزل آمد و گفت: من تمام کتابهای آقا را خوانده‌ام و می‌خواستم آقا را زیارت کنم. بنده با اینکه آقا فرموده بودند: شما هیچ کس را برای ملاقات و دیدن معرفی نکنید! ترحمّاً علیه خدمت آقا عرض کردیم و خانم والده هم حرف حقیر را تأیید کردند، خلاصه آقا مکرهاً تشریف آوردند و کنار در به بنده فرمودند: آقا حالم مساعد نیست و وقتم ایجاب نمی‌کند. دو، سه دقیقه بیشتر طول نکشید که آقا همین‌طور سر به پائین به آنجا رفتند، وقتی برگشتند به من گفتند: آقا حال من بد شد!

آن بنده خدا خیلی خوشحال و مسرور شد و رفت، ولی آقا

حالشان بد شد، چون آقا در عوالمی بودند که مراجعهٔ افرادی که در عالم کثرت و در عالم طبع بودند اگرچه به حسب ظاهر انسانهای خوبی بودند، برایشان سنگین بود.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۱

خیلی در نشست و برخاستها اذیت می‌شدند حتی از دیدار بعضی از رفقا. یادم هست که ایشان می‌فرمودند: هرکس من را می‌خواهد، من از رفقای خود جدا نیستم، هرکس مرا دوست دارد، راهنمان را دوست دارد، باید رفقای ما را هم دوست داشته باشد، بین من و رفقا انفکاک نیست، رفقای ما افرادی هستند که به‌خاطر خدا در راه خدا قرار گرفته و مسیر ایشان مسیر خداست.

در عین حال که این‌طور به دوستان و رفقا اهمیت می‌دادند و واقعاً از جان و دل دوستشان داشته و برای هدایت و سیر تکاملی رفقا مایه می‌گذاشتند، وقت می‌گذاشتند و برایشان صحبت کرده مسائلشان را حل می‌کردند، در عین حال گاهی وقتها احوالشان طوری بود که نمی‌توانستند با بعضی ملاقات کنند و برایشان سنگین بود.

تبعیت از هوای نفس و امام تخیلی

این مسأله بدین جهت است که سالک راه خدا باید آن‌قدر مسیرش را واضح و روشن و دقیق بینماید که یک ذره از آن صراط مستقیم تخطی نکند، یک ذره تخیلات و توهمات و پندارها در قوای

۱. دیوان حافظ، ص ۱۹۰، غزل ۴۱۷.

متخیله و متفکره و واهمه او خطور نکند و همان طور که آقا فرمودند، نباید در تصوّر و خاطره خود امامی پنداری و تخیلی و وهمی درست نموده از او تبعیت کنیم که در این صورت در حقیقت از خود تبعیت نموده ایم، و چه بسا عمری را به نام امامت و ولایت سپری کرده باشیم، و فی الواقع از نفس خود تجاوز ننموده و تبعیت از غیر آن نکرده باشیم. آقا می فرمودند: افرادی که نماز می خوانند، نوعاً به دنبال نفس خود هستند؛ نماز می خوانند ولی در واقع خدا را سجده نمی کنند، عبادت ایشان عبادتهای نفسانی بوده و چون نفس، علاقه به عبادت دارد عبادت می کند و برای خدا عبادت نمی کنند. آن قدر این معنا را شیرین بیان فرموده و شرح می دادند که واقعاً برای انسان واضح و برهانی می شد که عبادتهائی که انسان انجام می دهد همه برای نفس است.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.^۱

«عباد سه دسته هستند: قومی خدا را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت، عبادت بندگان است.» یعنی مولی با چوب بالای سر ایستاده و او چون از چوب می ترسد هرچه مولی بگوید اطاعت

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴؛ و نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که می فرمایند: إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷، ص ۵۱۰)

می‌کند. «و قومی خدا را برای رسیدن به بهشت و ثواب الهی عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادت مزدوران است.» مثل شخصی که شما اجیر کرده‌اید تا برای شما کار کند و اگر به او پول نمی‌دادید برای شما کار نمی‌کرد، عاشق چشم و ابروی شما که نیست، به خاطر پول کار می‌کند! «و قومی خدا را عبادت می‌کنند امّا از روی محبّت و عشق به خدا، این عبادت، عبادت أحرار است.» عبادت انسانهای حرّ و آزادمرد است.

عبادتی که برای إسقاط تکلیف و یا برای رسیدن به بهشت باشد عبادتهای نفسانی بوده و انسان را به جائی نمی‌رساند، به حقیقت واصل نمی‌کند. عمده آن عبادتی است که از روی محبّت و عشق به پروردگار انجام گیرد که این عبادت است که انسان را به حقیقت می‌رساند.

لذا در دعا داریم که: **اللَّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ**.^۱ «خدایا محبّت خودت را نصیب ما بگردان!» محبّت خدا که بیاید، خود به خود اُعمال هم در آن سلک قرار گرفته رنگ محبّت می‌گیرد، امّا اگر محبّت نباشد اُعمال انسان ارزش واقعی خود را از دست داده و انسان به آن کمالی که باید به واسطه اُعمال این اعمال برسد نمی‌رسد.

اولیاء خدا و افراد متمرّد

بعضی‌ها خدا و ائمّه و اولیاء خدا را دوست دارند امّا برای نفس خود دوست دارند و تا هر کجا که مشتهیات نفسانی آنها راه بیاید هستند و اگر راه نیامد از همان جا می‌بُرند! آقا می‌فرمودند: این طرز، طرز سلوک نیست، طرز شاگردی نیست که همیشه استاد با شاگرد خود مماشات کند

۱. مفاتیح الجنان، ص ۱۲۵. (مناجات المحبّین)

و پا به پای او راه بیاید!

نمی‌شود که هر کاری این بچه میل داشت انجام دهد، پدر قبول کند؛ ممکن است یک وقت میل داشته باشد سم بخورد! می‌فرمودند: بعضی از نفوس این‌طور هستند و وظیفهٔ استاد این است که آنچه را خطا می‌بیند به او تذکر دهد و اگر نگوید خلاف کرده است. بعد می‌فرمودند: ما بعضی وقتها گیر می‌کنیم اگر خطای او را بگوئیم نمی‌تواند تحمل کند و می‌رُرد؛ یعنی من وَلِیِّ خدا را می‌خواهم اَمَّا تا آنجا که با مشتهیات و خواسته‌های نفسانی من در تضاد نباشد، اَمَّا اگر تضاد پیدا کرد من وَلِیِّ خدا را نمی‌خواهم!

من امام زمانی را می‌خواهم که حکم به جهاد ندهد، اگر حکم به جهاد داد، نعوذ بالله من اصلاً این امام زمان را قبول ندارم و نمی‌خواهم! من امیرالمؤمنینی می‌خواهم که وقتی قرآن‌ها را بالای نیزه کردند به حرف ما گوش دهد و جنگ را خاتمه دهد، اگر خاتمه نداد بر او شمشیر می‌کشیم! کما اینکه کشیدند، همانهایی که از بس سجده کرده بودند پیشانی‌هایشان پینه بسته بود و برای بعضی شبهه شد که نکند حق با اینها باشد!

این همان امام تخیلی و پنداری و توهمی است که انسان در خارج مصلحتی ببیند آن وقت فعل امام را بر آن تطبیق کند که آیا فعل امام دارای آن مصلحت هست یا نیست؟ و اگر امام با افرادی که قرآن را بر سر نیزه کرده‌اند بجنگد می‌گوید: فعل او خلاف مصلحت بوده پس او امام نیست. و اساس امامت را می‌زند و کافر می‌شود.

آقا می‌فرمودند: این افراد بارشان برای اولیاء خدا خیلی سنگین

است؛ اگر ولیّ خدا اشتباهشان را بگویند تحمل نمی‌کنند و اگر نگویند خلاف کرده است، چون همان‌طور که باغبان وظیفه‌اش این است که شاخ و برگ اضافی درخت را بزند و اگر نزند خلاف وظیفه‌اش عمل کرده است، استاد هم وظیفه‌اش این است که اشتباهات را تذکر بدهد.

بعد می‌فرمودند: این مصیبت از أعظم مصائب است ولی به هر حال وظیفه ولیّ خدا این است که مقداری مماشات کند که بتواند سالک إلى الله را به صراط مستقیم نزدیک کند، اما اگر نشد، دست تولاّی خود را از سر این شاگرد برمی‌دارد و او از مسیر تربیت استاد خارج شده وارد ظلمات می‌شود، چون ما برزخی بین نور و ظلمت نداریم، یا نور است یا ظلمت! بین آنها حدّ فاصلی وجود ندارد؛ اگر دست کسی از ولایت کوتاه شد وارد ظلمات می‌شود.

گاهی وقتها به آقا عرض می‌کردم: چطور می‌شود افرادی که این قدر زحمت کشیده و با عشق و محبت می‌آیند، می‌آیند، می‌آیند، اما یک دفعه می‌برند؟! این چطور می‌شود؟ آقا می‌فرمودند: سالک باید همیشه توجّه و انابه و تضرّعش به پروردگار بلند باشد و همیشه باید تضرّع و این حال خضوع نسبت به پروردگار را حفظ کند و همیشه از خدا بخواهد که دستش را بگیرد و آنی او را رها نکند.

معنای: رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا این است که: نفس انسان سرکش است، همراه انسان حرکت کرده، هست، هست، هست، ولی هر جا که دستش برسد لگد می‌اندازد. برای این نفس سرکش

فرقی نمی‌کند، چه اوّل کوه باشد و چه بالای کوه باشد برای او فرقی نمی‌کند و لگد می‌اندازد، اما اگر چنانچه بالای کوه چموشی کرده لگد بیاندازد صاحب خود را از آن بالا به پائین درّه انداخته خرد می‌کند و او دیگر نمی‌تواند سر بردارد.

لذا آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نسبت به شخصی که در راه بود می‌فرمودند: من در این شخص چیزی می‌بینم! بعد این شخص در امتحان مردود شد. آقای حدّاد فرمودند: اگر چنانچه این شخص هم برگردد دیگر به حال اوّلش برنخواهد گشت؛ کوزه‌ای که بیافتد و بشکند هرچه درستش کنند مثل کوزه اوّل نخواهد شد. کسی هم که در امتحان مردود شد دیگر به حالت اوّل خود برنمی‌گردد، هرچه توبه و انابه کند پیش خدا مثل اوّلش نمی‌شود، نه اینکه توبه او قبول نمی‌شود، توبه‌اش قبول می‌شود ولی مثل اوّل نخواهد شد.

خطر عَجَب و لزوم تَضَرُّع و مسکنت

لذا فرمودند: بهترین کار این است که سالک در تمام مراحل حتّی اگر به آن قلّه هم رسیده باشد، در تمام مراحل باید حال تَضَرُّع و مسکنت خود را حفظ کرده بگوید: خدایا! ما فقیریم، ما ذلیلیم، ما مسکینیم، ما کسی نیستیم!

می‌فرمودند: از بزرگترین خطرات برای سالک راه خدا عَجَب است؛ اینکه بگوید: انا رجل! الآن که من دو سال خدمت آقا بودم پس من کسی هستم! پانزده سال خدمت آقا بودم پس من کسی هستم! این از بزرگ‌ترین خطرات است.

می‌فرمودند: هرچه سالک بالاتر برود باید مسکنتش بیشتر شود،

کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام این طور بودند. ما از امیرالمؤمنین علیه السلام که بالاتر نداریم، مسکنتی که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خدا داشت را چه کسی دارد؟! آن خاکساری امیرالمؤمنین، آن گریه کرده‌های امیرالمؤمنین، آن تملل و به خود پیچیدن امیرالمؤمنین علیه السلام که تصنعی و برای هدایت و ارشاد ما نبود، این واقعاً حال خودشان بود و ما نیز باید این حال را در خودمان ببینیم.

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است^۱

باید همیشه حال عجز خودمان را حفظ کنیم، باید این عجز و نیاز را همیشه داشته باشیم، در سفر و حضر، در قیام و قعود، در وقت بلندی و وقت پستی. البته بلندی و پستی ندارد، اینها همه توهّمات است؛ بلندی و پستی وجود ندارد.

خلاصه، خودی برای خود نبینیم، موجودیتی برای خودمان نبینیم، خود را با خاک یکسان ببینیم؛ اگر این طور دیدیم به مطلوب می‌رسیم و اگر این طور ندیدیم در جا زده و خدای ناکرده یک دفعه سقوط می‌کنیم. إن شاء الله خدا همه ما را موفق بدارد به آن مقام فناء و اندکاک در ذات پروردگار برسیم که مقدمه آن نیست کردن و از بین بردن و ندیدن نفس است؛ خدایا! ما را به آن مقام برسان!

دو توصیه برای افراد مشتاق راه خدا

آقا می‌فرمودند: به این افرادی که خیلی مشتاق راه خدا هستند دو

۱. دیوان حافظ، ص ۴۳، غزل ۹۱.

نکته را بگوئید:

یکی اینکه: این کتابها را خوب بخوانند. فرمودند: من یک دوره معارف حقّه را در این کتابها گنجانده‌ام و مثل سائر کتابها نیست که انسان بخواند و عبور کند، نه! باید خوب بخواند که اگر کسی این کتابها را خوب بخواند یک دوره معارف به جانش نشسته و متحقّق به این معارف می‌شود.

دوم اینکه: اخلاص داشته باشند؛ اگر چنانچه با اخلاص توأم باشد مسیر خود را به‌سوی خدا پیدا خواهند کرد.

الحمد لله رفقا راه خود را پیدا کرده و مسیر خود را می‌روند، منتها این کتابها را با دقّت مطالعه کنند، اینها زحمات حضرت آقااست، بلکه عمر آقااست! هر ورق از این کتابها بخشی از عمر آقااست که وقت خود را مصروف این معارف نموده و حقّاً این معارف را زنده کردند.

إن شاء الله خدا روح ایشان را شاد بگرداند و از همه ما در آن عالم خوشحال باشند. برای شادی روحشان رَجِمَ اللهُ مَنْ قَرَأَ الْفَاتِحَةَ مَعَ الصَّلَوَاتِ.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

مجلس دوازدهم

حقانیت فعل ولی خدا (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در هفته گذشته عرض شد که حضرت آیه الله علامه والد معظم
 رضوان الله تعالى علیه و اعلی الله تعالى درجته در کتاب شریف /امام شناسی
 فرمودند:

«فعل ولیّ خدا حقّ است و حق جز آن چیز دیگری نیست؛ نه آنکه
 حق چیزی است و ولیّ خدا فعلش را بر حق منطبق می نماید. مصلحت
 و حکمت غیر از فعل خدا و فعل امام چیز دیگری نیست، تا خداوند
 کارش را طبق مصلحت قرار دهد و امر کند تا امام کارش را بر آن منطبق
 سازد.

نفس کار خدا مصلحت است. نفس فعل ولیّ خدا مصلحت و
 مصلحت ساز است. باید مصلحت و حق را از فعل امام و ولیّ خدا
 جستجو کرد، نه آنکه مصلحتی و حقّی را در اندیشه پنداشت، آنگاه نظر
 نمود که کار امام چنین است یا چنان؟! این مطلب از دقایق و رموز عالم
 توحید است.

حضرت رسول الله درباره حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام عرضه می دارد به خداوند: **اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَا**! «بارخداوندا حق را به پیروی و تبعیت علی به گردش آور هر آنجا که علی می گردد.» و عرضه نمی دارد: **اللَّهُمَّ أَدِرْ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَا**! «بارخداوندا علی را به پیروی و تبعیت حق درآور هر کجا که حق آنجاست.»^۱

تبیین مصلحت سازبودن قول و فعل ولی خدا

یک وقت گفته می شود: فعلی در خارج و در مقام ثبوت دارای مصلحت است سپس امام آن را انجام داده و یا امر می کند شما آن را انجام دهید، ولی یک وقت مطلب بالاتر از این بوده گفته می شود: نفس قول و فعل امام علیه السلام مصلحت ساز است.

بنده در جایی ندیدم که یکی از بزرگان متعرض این معنی بشوند، البته «عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود» شاید بوده و بنده ندیدم، ولی در مباحثی که درباره ولایت و آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**^۲ مطرح شده کسی را ندیدم که متعرض این مطلب شده باشد که قول و فعل معصوم مصلحت ساز است.

در زمان طلبگی ما یکی از مراجع، در درس خارج خود درباره آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** بحث می کرد و این بحث را پیش کشید که پیغمبری که ولایتش بر انسان از خود انسان بیشتر است آیا می تواند به فعلی که در خارج مصلحت ندارد امر کند و آیا می تواند از

۱. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۲. صدر آیه ۶، از سوره ۳۳: الأحزاب.

فعلی که در خارج مصلحت دارد نهی کند؟ بعد ایشان می‌گفتند: نه نمی‌تواند! دائره اولیّت محدود است؛ یعنی همان‌طور که انسان بر خودش ولایت دارد ولی نمی‌تواند کار خلاف مصلحت انجام بدهد، پیغمبر اکرم هم نمی‌تواند کار خلاف مصلحت انجام دهد و اولی نیست! ما به بیان ایشان اعتراض کردیم که: نه! مطلب از این بالاتر است! مطلب آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** خیلی عمیق‌تر و دقیق‌تر و راقی‌تر از این بیانی است که شما دارید، و این معنای عالی‌تر را آقا در جلد پانزدهم کتاب /مقام‌شناسی متذکر شده و فرمودند که: فعل ولیّ خدا حقّ است و هر کاری که اولیاء خدا، ائمه طاهرین و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم انجام می‌دهند همه بر طبق مصلحت بوده و مصلحت‌ساز است.

ما نباید به دنبال مصلحت خارجی بگردیم و بعد از پیدا کردن مصلحت خارجی، فعل ولیّ خدا را با آن منطبق کنیم، نه! فعل ولیّ خدا و کاری که امام زمان علیه السلام انجام می‌دهد، نفس همین فعل، حقّ است و لو اینکه ما مصلحت آن را پیدا نکنیم و اصلاً خود این فعل مصلحت‌ساز است؛ وقتی ولیّ خدا به کسی گفت: آقا شما این کار را انجام دهید! بعد از این فرمایش، فعل دارای مصلحت می‌شود، نه اینکه ما یک مصلحت خارجی داشته باشیم و بگوئیم: آیا این کلام امام، منطبق بر آن مصلحت هست یا نیست!

نورائیت اولیاء خدا

بعینه مانند خورشید است؛ همان‌طور که خورشید کارش نورافشانی کردن است و عالم را روشن می‌کند، نفس و روح ولیّ خدا نیز

روشنی بخش عالم وجود است و فعل و قول چنین کسی، خواهی نخواهی مصلحت ایجاد می کند؛ مثل خورشیدی که با طلوع خود نور ایجاد می کند. پس ما نباید ابتدا به دنبال مصلحت خارجیّه رفته و بعد فعل ولیّ خدا را بر آن منطبق کنیم؛ ولیّ خدا خورشید است!

بعضی ها می آمدند و از آقای حدّاد معجزه خواسته می گفتند: شما یک کاری انجام دهید ما ببینیم چند مرده حلاج هستید و تا کجا سیر می کنید، آیا می توانید در این عالم طبع تصرّف کرده و تغییر و تبدیلی ایجاد کنید؟

آقا رضوان الله تعالی علیه به بنده می فرمودند: خود وجود آقای حدّاد هزار معجزه است. کسی که دارای قلب سلیم باشد و لو اینکه در سیر و سلوک هم وارد نشده باشد نورانیّت ایشان را تشخیص می دهد. بعد از یک سال که از ارتحال حضرت علامه آیة الله والد معظم گذشته بود، یکی از همین آقایان روشن ضمیر که اهل عبادت بود ولی در سیر و سلوک وارد نشده بود، در حین تشرّف به حرم از بنده احوال ایشان را سؤال کرد، عرض کردم: ایشان به رحمت خدا رفتند! خیلی متأثر شد و حسرت خورد. بعد گفت: آقا شما نمی دانید پدر شما چه بود! یک پارچه نور بود! یک پارچه نور بود!

با اینکه از جهت ظاهر مجالستی با ایشان نداشت و فقط گاهی ایشان را در حرم زیارت می کرد، ولی می گفت: یک پارچه نور بود! کسی که در سیر و سلوک نیست به واسطه قلب سلیمی که دارد این نورانیّت را تشخیص می دهد.

همچنین یکی از اطباء که با اهل دنیا مراوده و معاشرت داشت و

اصلاً اهل سلوک نبود، البتّه نمازخوان بود ولی اصلاً آداب شرعیّه را آن طور که باید و شاید مراعات نمی کرد، به من گفت: من یک بار بیشتر پدر شما را ندیدم ولی تا به حال در عمر خود چنین شخصیّتی با این نوراتیّت مشاهده نکردم.

اینها برای چیست؟ به خاطر قلب سلیم است! نعمانی در کتاب غیبت خود آورده است که: عده‌ای از یمن خدمت رسول خدا رسیده و سراغ خلیفه بعد از ایشان را گرفتند، حضرت فرمودند: به این جمع نگاه کنید، هر کدام از این افراد که قلب شما به آن منعطف شده و محبت پیدا کرده و آرام می‌گیرد خلیفه بعد از من است. آنها به یکایک چهره‌ها در جمعیت نگاه کردند، سپس یکی، یکی به سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند.^۱

۱. نعمانی از جابر بن عبدالله أنصاری روایت می‌کند که: وَفَدَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَهْلَ الْيَمَنِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: جَاءَكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ يَتَسَوَّنَ بَسِيْسًا. فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَوْمٌ رَقِيقَةٌ قُلُوبُهُمْ رَاسِخٌ إِيْمَانُهُمْ وَمِنْهُمْ الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ خَلْفِي وَخَلْفَ وَصِيِّ حَمَائِلُ سَيُوفِهِمُ الْمَسْكُ.

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ وَصِيُّكَ؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا... فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، أَرِنَاهُ فَقَدِ اشْتَقْنَا إِلَيْهِ! فَقَالَ: هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَسِّمِينَ، فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيٌّ كَمَا عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيُّكُمْ، فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَتَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ، فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ: أَيْ إِلَيْهِ وَإِلَى ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

اینها نه امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده بودند و نه می شناختند،
 أمّا قلب سلیم، حق را می گیرد! قلب سلیم، ولو اینکه اهل سلوک هم
 نباشد، نورانیت را تشخیص می دهد.

انحطاط مخالفین اولیاءِ الہی

حالا شما ببینید این اهل علم هائی که بنای بر مخالفت با اولیاء خدا
 گذاشته و این طور دل ایشان را خون کردند، با مرحوم آیه الله انصاری
 رضوان الله تعالی علیه، با مرحوم آیه الله قاضی، با مرحوم آیه الله حاج سید
 أحمد کربلایی و با سایر بزرگان از علم و معرفت چنین برخوردهائی
 داشتند، شما ببینید که اینها در چه درجه ای از انحطاط قرار داشتند!

وقتی یک انسان عامی که از معارف اسلامی اصلاً خبر ندارد
 می گوید: من تا به حال فردی به نورانیت آقا ندیدم. و واقعاً در مقابل این
 نورانیت خاضع و خاشع می شود، شما ببینید آنهائی که درس خوانده اند
 و این طور با اولیاء خدا برخورد می کنند، چگونه این درس، آنها را به
 ظلمات کشیده است؟! حال هر چقدر هم تقریرات درس ایشان زیاد
 باشد، تقریرات درس فقه و اصول ایشان تا طاق هم چیده شده باشد.
 تقریرات که آدمیت نمی آورد، تقریرات که قلب سلیم نمی آورد. یَوْمَ

﴿ ثُمَّ قَالَ: ... فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ وَ أَخَذُوا بِيَدِ الْأَنْزَعِ الْأَصْلَعِ الْبَطِينِ
 وَ قَالُوا: إِلَى هَذَا أَهْوَتْ أَفْئِدَتُنَا! يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنتُمْ
 نَجَبَةُ اللَّهِ حِينَ عَرَفْتُمْ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُعَرَّفُوهُ. فِيمَ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ هُوَ؟ فَرَفَعُوا
 أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَ يَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمْ تَجِنْ لَهُمْ قُلُوبُنَا وَ لَمَّا رَأَيْنَاهُ
 رَجَفَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ أَطْمَأَنَّتْ نُفُوسُنَا وَ انْجَاشَتْ أَكْبَادُنَا وَ هَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَ انْتَلَبَجَتْ صُدُورُنَا
 حَتَّى كَأَنَّهُ لَنَا أَبٌ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونَ. //نعيه نعمانی، ص ۳۹ تا ۴۱﴾

لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.^۱ قلب سلیم چیز دیگری است! شما ببینید اینها چقدر در انحطاط بوده و پائین هستند که با ولی خدا مقابله می کنند.

مه فشانند نور و سگ عو عو کند هر کسی بر خلقت خود می تند^۲
آقا می فرمودند: تمام این مکرهائی که نسبت به اهل عرفان می کنند همه به خودشان بر می گردد؛ وَ قَدْ مَكَّرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ.^۳

و در جای دیگر می فرماید: وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَوْ لَمْ تُك تَأْتِكُمْ رُسُلُكُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ.^۴ «اهل جهنم به خزنه جهنم می گویند: از خدا درخواست کنید تا برای یک روز هم که شده عذاب ما را تخفیف دهد. در پاسخ می گویند: آیا آیات پروردگار به شما نرسید؟ می گویند: چرا رسید! در جواب می گویند: پس خودتان دعا کنید! و دعاء کافرین در گمراهی بوده و بالا نمی رود.»

دعاء کافرین، دعاء شخصی که تاریک و سیاه دل است، بالا نمی رود. این افراد هرچه عبادت کنند، هرچه نماز بخوانند، یک ذره تکان نمی خورند! مگر معاندین از اهل تسنن نماز نمی خوانند؟! آن قدر

۱. آیه ۸۸ و ۸۹، از سوره ۲۶: الشُّعْرَاء.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۵۳۱، س ۸.

۳. آیه ۴۶، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۴. آیه ۴۹ و ۵۰، از سوره ۴۰: غافر.

مقیّد هستند که وقت اذان مساجدشان پر می شود، یک ساعت قبل از نماز صبح برای نماز شب بیدار می شوند، أمّا آیا این نماز شب آنها را به سوی خدا سوق می دهد؟ اصلاً و أبداً!

ولایت اولیاءِ الهی

آقا درباره یکی از آقایانی که به آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه دست تولی نداده بود، به بنده فرمودند: در آخر عمرش به بالین او رفتم و گفتم: عمر شما دیگر به لب بام رسیده، ولایت را قبول کنید!

ولایت که شوخی نیست؛ ولایت آقای حدّاد همان ولایت ائمّه طاهرین بوده و هیچ فرقی نمی کند؛ یعنی همان جائی که ائمّه طاهرین رفتند ایشان هم رفته است؛ **سَلَمَانٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**^۱؛ یعنی ولایتش عین ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام است و هیچ فرقی نمی کند؛ ولایت که دو تا نیست!^۲

بله، نسبت به مقام عرضی، مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام خیلی بالاست و سلمان خیلی پائین است. أمّا در مقام طولی که همان فناء در ذات احدیت باشد، امیرالمؤمنین هست، سلمان نیز هست. البتّه ما در مقام مقایسه نیستیم که فناء امیرالمؤمنین علیه السّلام را با فناء سلمان فارسی مقایسه کنیم؛ **نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ**^۳. «کسی با ما اهل بیت قیاس نمی شود و نباید مورد قیاس قرار بگیرد!»

۱. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۶۴.

۲. توضیح این مطلب به صورت تفصیلی، در کتاب نورمجرّد، ج ۱، ص ۲۵۹ تا ۲۶۷ آمده است.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ص ۶۶.

ولی امام صادق علیه السّلام فرمودند: **إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ... وَ سَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ**^۱ «ایمان ده درجه دارد و سلمان همه مراتب ایمان را دارا بوده و در دهمین درجه قرار دارد.» یعنی ولایتش همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و از هم جدا نیست! آیا سلمان آن سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین را داراست؟ اُبدًا، اُبدًا! قطره‌ای از دریاست، ولی قطره‌ایست که او را وارد دریا کردند.

بیا در بحر و دریا شو، رها کن این من و ما را

که تا دریا نگردي تو ندانی عین دریا را

من مثال قطره و دریا را زدم تا بحث روشن شود و الا اگر بخواهیم مقام سلمان را بشناسیم و بدانیم مقام طولی چیست؟ مقام عرضی چیست؟ فناء چگونه است؟ بحث زیاد است، ولی به نحو اجمال روشن شد که ولایت سلمان همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و ما دوتا ولایت نداریم!

لذا آقا به آن شخص فرمودند: عمر شما دیگر به لب بام رسیده، ولایت را قبول کنید! بعد خصوصی به بنده فرمودند: می‌خواستم ایشان آخر عمر مؤمن از دنیا برود.

این کلام خیلی نکته دارد! البتّه مؤمن مراتب زیادی دارد و منظورشان مرتبه کامل ایمان و تسلیم و خروج از نفسانیت بود؛ چنانکه در بسیاری از روایاتی که در باب فضائل مؤمن آمده است، مراد مؤمن کامل است نه هر شیعه و موالی عادی.

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۴۷ و ۴۴۸.

بهشت هم درجات دارد، منازل دارد، مراتب دارد؛ یک جا، جای
 أمير المؤمنين عليه السلام است که با رسول خدا هستند، یک جا جائی
 است که افراد بُلّه را وارد بهشت می کنند که: **أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ**^۱ «بیشتر
 اهل بهشت، ساده دلان هستند» همه اش بهشت است اما درجات بهشت
 فرق می کند.

اطاعت محض از ائمه عليهم السلام و اولياء خدا

خلاصه مطلب اینکه: نباید به دنبال مصلحت خارجیّه باشیم و
 فعل ائمه طاهرين صلوات الله عليهم را بر آن منطبق کنیم، بلکه باید آنچه
 ولیّ خدا و پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين می فرمایند را با جان و دل قبول
 کنیم، چرا؟ چون نفس فعل ایشان مصلحت ساز است؛ اگر امر کرده و
 فرمودند: فلان فعل را انجام بده! نباید در این فکر باشیم که آیا این حرف
 درست است یا خیر؟ آیا مطابق مصلحت است یا نه؟

وقتی أمير المؤمنين عليه السلام می فرماید که: بزید و این قرآنهای
 بالای نیزه را بریزید! اینها در این فکرند که قرآن احترام دارد و این یکی
 از اصول مسلمّه در ذهن ایشان است و با این اصل می خواهند فعل
 أمير المؤمنين را منطبق کنند، می بینند منطبق نمی شود! چگونه با شمشیر
 بزیم تا این قرآنها بر زمین افتاده زیر سمّ ستور پایمال شود؟! این اصلاً با
 عقل سازگار نیست؛ پس علی کافر شده است! یا علی، اگر دست از
 جنگ برداری خودت را می کشیم! تا الآن زیر بیرق أمير المؤمنين
 علیه السلام بودند، از حالا می گویند: خودت را می کشیم!

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۷۱.

پناه به خدا! حالا جای دوری نروید؛ در زمان مرحوم قاضی هم همین طور بود، در زمان مرحوم حدّاد هم همین طور بود؛ آنهایی که نهایت محبّت و مودّت را نسبت به مرحوم حدّاد داشتند، وقتی در امتحان قبول نمی شدند، آن قدر تاریک می شدند که نه تنها محبّشان از بین می رفت بلکه عداوت جای آن نشسته و با ایشان دشمنی می کردند، به حدّی که اگر یک چاقو به دستش می دادی حاضر بود سر آقای حدّاد را ببرد، سر آقای انصاری را ببرد! عجیب است!

آقا خودشان به بنده فرمودند: یکی از افرادی که خیلی به حضرت آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه ارادت داشت در یک امتحان قبول نشد و از حضرت آقای حدّاد برگشته و آن محبّتی که داشت تبدیل به دشمنی شد. او تا الآن مرا قبول داشت حالا از من هم برگشته است.

این طور است! لازم نیست ما جای دوری برویم، لازم نیست به سراغ اصحاب صفّین برویم و اصحاب صفّین را پیدا کنیم، نه آقا! نفس، همان نفس است، در بوته امتحان قرار می گیرد؛ اگر خوب از آب درآمد یک نفس طیب و طاهری مثل نفس سلمان فارسی می شود و اگر نه، یکی از اصول را به عنوان اصل مسلم در ذهن خود جای داده می بیند فعلِ وَلِیِّ خدا با آن منطبق نیست لذا با وَلِیِّ خدا دشمنی می کند. فعلِ وَلِیِّ خدا در خارج عین حقّ است و این بیچاره متوجّه نمی شود.

البته عصمت و طهارت در ائمه علیهم السّلام با اولیاء و شیعیان خاصّ ایشان متفاوت است؛ امام مطلقاً معصوم است ولی شیعیان مخلص ممکن است آنچه می گویند عین متن واقع نباشد و چه بسا در مسائلی بر اساس ظاهر مشی کنند و لذا تبدّل رأی و نظر پیدا کنند، ولی در هر حال

آنچه می‌گویند، از نفسانیت و کدورت خالی است و طاهر است و وقتی در مقام تربیت افراد قرار می‌گیرند و امری می‌کنند و بر اساس باطن حکم می‌کنند سخنشان دیگر عین حق است و جای ردّ و اعتراض ندارد.

آقا می‌فرمودند: ولیّ خدا حکم فرمانده را دارد، آنچه را به شاگرد در مقام تربیت بیان می‌کند عین حقّ است، منتهی مصلحت نیست و نمی‌تواند به این سرباز زیر دست حکم و مصالح آن را بیان کند. بعد این بیچاره وقتی از خواب بیدار می‌شود که عمرش را از دست داده، سرمایه وجودیش را از دست داده، آن وقت می‌گوید: **يَحْسَرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ**^۱. وا حسرتا! ما تفریط کردیم، کوتاهی کردیم و به مطلب نرسیدیم، لبّ مطلب را نگرفتیم!

البته در ماجرای جنگ صفّین امیرالمؤمنین علیه السلام برای اصحاب خود حقیقت معنا را روشن کرده و اتمام حجت نمودند و فرمودند: منم قرآن ناطق! و اینها خدعه و مکر است. ولی ایشان زیر بار حرف حق نرفتند.^۲

۱. قسمتی از آیه ۵۶، از سوره ۳۹: الزمر.

۲. نصربین مزاحم در کتاب وقعه صفّین، آورده است: **فَنَادَوْهُ بِاسْمِهِ لَا بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ: يَا عَلِيُّ! أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَ إِلَيْهِ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانٍ! فَوَاللَّهِ لَنَفَعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُمْ!**

فَقَالَ لَهُمْ: وَيَحْكُمُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَجَابَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ يَحِلُّ لِي وَلَا يَسَعُنِي فِي دِينِي أَنْ أُدْعَى إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلُهُ. إِنِّي إِنَّمَا أَقَاتِلُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُمْ قَدْ عَصَوْا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَنَقَضُوا عَهْدَهُ وَتَبَدَّوْا كِتَابَهُ وَلَكِنِّي قَدْ أَعْلَمْتُكُمْ أَنَّكُمْ قَدْ كَادَوْكُمْ وَأَنْتُمْ لَيْسُوا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ يُرِيدُونَ! قَالُوا: فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْتَرِ لِيَأْتِيكَ.
(وقعه صفّین، ص ۴۸۹ و ۴۹۰)

در هفته قبل عرض کردیم باز مجدداً عرض می‌کنم: این کتابهای مرحوم آیه‌الله علامه والد معظم رضوان‌الله تعالی علیه در نهایت متانت و دقت و عمق نسبت به مطالب حقّه و معارف الهیه است. انسان باید این کتابها را با دقت بخواند. گاهی یک جمله آن نیاز به تبیین دارد و انسان می‌تواند ده جلسه درباره آن یک جمله صحبت کند.

این مطلب که فعل امام علیه‌السلام مصلحت‌ساز است، مطلبی است که بیان نشده، همه می‌گویند: مصلحت در خارج است و باید فعل ولیّ خدا را بر آن منطبق کرد، چون ولیّ خدا که خلاف مصلحت انجام نمی‌دهد. بله درست است، ولیّ خدا خلاف مصلحت انجام نمی‌دهد، اما مطلب از اینها بالاتر است! خود فعل مصلحت می‌سازد، این زمین طلا بیرون می‌دهد، این زمین طلا بیرون می‌دهد، این نفس، نفسی است که حق بوده و غیر از حق از آن تراوش نمی‌کند، غیر از حق از آن تراوش نمی‌کند! از کوزه همان برون تراود که در اوست!

اللَّهُمَّ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.^۱ «بار خداوندا! حق را با علی بچرخان.» نه اینکه علی را به دنبال حق بچرخان، به این صورت که یک مصلحتی باشد و علی به دنبال آن مصلحت برود، نه! حق را به دنبال علی بچرخان و علی محور حق باشد!

خیلی دقت لازم است برای اینکه انسان عمر خود را به بطالت نگذراند. انسان یک عمر که بیشتر ندارد، این هم روز به روز می‌رود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: فَإِنِّي أَمْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي.^۲ «من نسبت به

۱. کشف‌الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. بحار‌الأنوار ج ۱، ص ۲۲۶.

عمر خود بخیل هستم.» و نمی خواهم به بطالت بگذرد.
 آقا می فرمودند: بعضی سی سال، چهل سال می آیند ولی تکان نمی خورند، أمّا بعضی در دو سال عالم مثالشان را نیز طی می کنند. اینها به خاطر عمل است! یک وقت انسان با خواسته هایش می آید، با یک چمدان خواسته می آید، أمّا یک وقت همه چمدانها را ریخته و تنها می آید، لخت می آید. اگر با این چمدانها بیاید بارش سنگین است، أمّا اگر تنها بیاید می تواند سریع از کوه بالا برود.

آقا می فرمودند: کسی که کوه می رود با خود اسباب و وسائل نمی آورد، اگر موادّ غذائی هم می آورد موادّی کم حجم و پر قوّت مثل چند خرما یا چند قند می آورد. أمّا اگر قرار باشد یک دیگ همراه خود بیاورد، باید چند نفر را استخدام کند که وسائل او را بکشند.

آقا می فرمودند: کسی که در راه خدا می آید باید مجرد باشد، باید اراده خود و خواسته های نفسانی خود را کنار بگذارد و مجرد بیاید. هرچه در وجودش هست کنار بگذارد و فقط آنچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و امام معصوم فرمودند، سمعاً و طاعة انجام دهد. در این صورت زود می رسد، سریع به جلو می رود!

اللّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.
 جهت شادی روح مرحوم آیه الله علامه والد معظم رحم الله من
 یقرأ الفاتحة مع الصلوات!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ الْعَنْ عَدُوَّهُمْ



فهرست منابع و مصاد

فهرست منابع و مصادِر

١. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبوية، به خط عثمان طه.
٢. نهج البلاغة، سيد رضى، تحقيق دكتور صبحى صالح، هجرت، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
- ***
٣. الاختصاص، شيخ مفيد، تصحيح على أكبر غفارى، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٤. إرشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمد ديلمى، الشريف الرضى، قم، طبع اول، ١٤١٢ هـ.ق.
٥. الإقبال بالأعمال الحسنة (إقبال الأعمال)، سيد ابن طاووس، تحقيق قيوّمى اصفهانى، دفتر تبليغات اسلامى، قم، طبع اول، ١٣٧٦ هـ.ش.
٦. الأمالى، شيخ صدوق، كتابجى، طهران، طبع ششم، ١٣٧٦ هـ.ش.
٧. الأمالى، شيخ طوسى، دارالثقافة، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
٨. الأمالى، شيخ مفيد، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٩. امام شناسى، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، علامه طباطبائى، مشهد.
١٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، علامه ملا محمد باقر مجلسى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، طبع دوم، ١٤٠٣ هـ.ق.
١١. تحرير الأحكام، علامه حلى، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، طبع اول، ١٤٢٠ هـ.ق.
١٢. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليهم، ابن شعبه حرانى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ.ق.

١٣. تحفة المراد شرح قصيدة ميرفندرسكى، حكيم دارابى، الزهراء، طهران، طبع أول، ١٣٧٢ هـ ش.
١٤. تذكرة الفقهاء، علامة حلّى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٣٦٣ هـ ش.
١٥. التعليقة على المكاسب، سيّد عبدالحسين لارى، المعارف الإسلامية، قم، طبع أول، ١٤١٨ هـ ق.
١٦. تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، شيخ حرّ عاملى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٤٠٩ هـ ق.
١٧. توحيد علمى وعينى، علامة آية الله حاج سيّد محمد حسين حيسنى طهرانى، علامة طباطبائى، مشهد، طبع هشتم، ١٤٣٢ هـ ق.
١٨. تهذيب الأحكام، شيخ طوسى، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ١٤٠٧ هـ ق.
١٩. جامع الأخبار، محمد بن محمد شعيرى، حيدريّه، نجف أشرف، طبع أول.
٢٠. جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، آية الله حاج سيّد أحمد خوانسارى، إسماعيليان، قم، طبع دوم، ١٤٠٥ هـ ق.
٢١. جنة الأمان الواقية وجنة الإيمان الباقية (مصباح كفعمى)، شيخ إبراهيم كفعمى، دارالرضى - زاهدى، قم، طبع دوم، ١٤٠٥ هـ ق.
٢٢. الخصال، شيخ صدوق، تصحيح على أكبر غفارى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع أول، ١٣٦٣ هـ ش.
٢٣. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تميمى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع دوم، ١٣٨٥ هـ ق.
٢٤. ديوان حافظ، خواجه حافظ شيرازى، اميركبير، طهران، طبع هشتم، ١٣٦١ هـ ش.
٢٥. ديوان حكيم قاننى، ميرزا حبيب الله قاننى شيرازى، به خطّ عبدالكريم شيشجوانى، تاريخ كتابت ١٣٠٢ هـ ق.

٢٦. روح مجرد، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع هشتم، ١٤٢٥ هـ.ق.
٢٧. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ملا محمد تقی مجلسی، بنياد فرهنگ اسلامي، قم، طبع دوم، ١٤٠٦ هـ.ق.
٢٨. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ابن ادریس حلي، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع دوم، ١٤١٠ هـ.ق.
٢٩. سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار، شيخ عباس قمي، اسوه، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
٣٠. السيرة النبوية، ابن هشام، دار المعرفة، بيروت.
٣١. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، محقق حلي، إسماعيليان، قم، طبع دوم، ١٤٠٨ هـ.ق.
٣٢. عدة الداعي ونجاح الساعي، ابن فهد حلي، تحقيق موحدي قمی، دار الكتب الإسلامية، طبع اول، ١٤٠٧ هـ.ق.
٣٣. علل الشرائع، شيخ صدوق، داوري، قم، طبع اول، ١٣٨٥ هـ.ق.
٣٤. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ابن أبي جمهور أحسائي، دار سيد الشهداء، قم، طبع اول، ١٤٠٥ هـ.ق.
٣٥. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، نشر جهان، طهران، طبع اول، ١٣٧٨ هـ.ق.
٣٦. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، علامه اميني، مركز الغدير للدراسات الإسلامية، قم، طبع اول، ١٤١٦ هـ.ق.
٣٧. الغيبة، ابن أبي زينب نعماني، نشر صدوق، طهران، طبع اول، ١٣٩٧ هـ.ق.
٣٨. فلاح السائل ونجاح المسائل، سيد ابن طاووس، بوستان كتاب، قم، طبع اول، ١٤٠٦ هـ.ق.
٣٩. الكافي، ثقة الإسلام كليني، تحقيق علي أكبر غفاري، دار الكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ١٤٠٧ هـ.ق.

٤٠. کامل الزیارات، ابن قولویه، تصحیح علامه امینی، دارالمرتضویة، نجف اشرف، طبع اول، ١٣٥٦ هـ.ق.
٤١. کتاب الشهادات، آية الله حاج سيّد محمّدرضا گلپایگانی، قم، طبع اول، ١٤٠٥ هـ.ق.
٤٢. كشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، علی بن عیسیٰ إربلی، بنی هاشمی، تبریز، طبع اول، ١٣٨١ هـ.ق.
٤٣. کلیات شمس تبریزی، ملا جلال الدّین محمّد بلخی رومی، طایه، طهران، طبع اول، ١٣٨٤ هـ.ش.
٤٤. المبسوط فی فقه الإمامیّة، شیخ طوسی، المرتضویّة، طهران، طبع سوم، ١٣٨٧ هـ.ق.
٤٥. مثنوی معنوی، ملا جلال الدّین بلخی رومی، به خطّ سیّد حسن میرخانی، تاریخ کتابت ١٣٧٤ هـ.ق.
٤٦. مرآة العقول، ملا محمّدباقر مجلسی، دارالکتب الإسلامیّة، طهران، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ.ق.
٤٧. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، شهيد ثاني، المعارف الإسلامیّة، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٤٨. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسّسة آة البيت عليهم السّلام، قم، طبع اول، ١٤٠٨ هـ.ق.
٤٩. مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، فیومی، دارالرضی، قم، طبع اول. - مصباح کفعمی - جنة الأمان الواقية وجنة الإيمان الباقية
٥٠. معادشناسی، علامه آية الله حاج سيّد محمّدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
٥١. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، به خطّ طاهر خوشنویس، اسلامیه، طهران، تاریخ کتابت ١٣٥٩ هـ.ق.

۵۲. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، سید جواد عاملی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۵۳. مكارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسی، الشریف الرضی، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۴. المكاسب، شیخ مرتضی أنصاری، مجمع الفكر الإسلامی، قم، طبع نهم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۵۵. مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع اول، ۱۳۷۹ هـ.ق.
۵۶. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی أكبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۵۷. منیه المرید فیء ادب المفید والمستفید، شهید ثانی، تحقیق رضا مختاری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۵۸. التوادر، قطب راوندی، دارالکتاب، قم، طبع اول.
۵۹. نور مجرّد، ج ۱، آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع اول، ۱۴۳۳ هـ.ق.
۶۰. نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، طبع اول، ۱۹۸۲ م.
- وسائل الشیعة - تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة
۶۱. وقعة صفین، نصرین مزاحم منقری، تحقیق عبدالسلام محمد هرون، مؤسسه العربیة الحدیثة، قاهره، طبع دوم، ۱۳۸۳ هـ.ق.
۶۲. ولایت فقیه در حکومت/سلام، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
 آرائینات
 حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین ثرانی قدس الله منزه الزکیه

الف: دوره علوم و معارف اسلام

۱. الله شناسی «سه جلد»
۲. امام شناسی «هجده جلد»
۳. معاد شناسی «ده جلد»
۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم
۵. رساله لُبُّ اللَّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب
۶. توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی
۷. مهردادان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربانی علامه سید محمد حسین طباطبائی تبریزی أفاض الله علينا من بركات تربته
۸. روح مجرد یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم حداد أفاض الله علينا من بركات تربته

۹. رسالۃ بدیعة فی تفسیر آیه: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ... «به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی»
۱۰. رسالۃ نوین دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری
۱۱. رسالۃ حول مسألة رؤیة الهلال
۱۲. وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رسالۃ دولت اسلام و خطبهٔ عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری
۱۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»
۱۴. نور ملکوت قرآن «چهار جلد»
۱۵. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنویر یک شریعت دکتر عبد الکریم سروش
۱۶. رسالۃ نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین
۱۷. نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی طبع شده به ضمیمهٔ کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان
۱۸. لمعات الحسین برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء
أبی عبدالله الحسین علیه السلام
۱۹. هدیهٔ غدیریّه: دو نامهٔ سیاه و سپید

ب: سائر مکتوبات

۲۰. تفسیر آیه مودّت: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و نخستین
قربانی (حضرت زهرا و فرزندشان حضرت محسن سلام الله علیهما)
۲۱. أنوار الملکوت نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصهٔ مواعظ ماه
مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)
۲۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

۲۳. رساله فقهای حکیم طبع شده به ضمیمه کتاب سرالفتوح
۲۴. رساله فی الاجتهاد و التقليد تقریرات درس خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید
۲۵. الخیارات تقریرات درس خارج فقه مکاسب مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث مبحث خیارات
۲۶. القطع و الظن تقریرات درس خارج اصول علامه محقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی رحمه الله علیه در مبحث قطع و ظن

ج: سائر منشورات

۲۷. آیت نور یادنامه عارف بالله و بأمرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من برکات تربته
- این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع آوری گوشه هائی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.
۲۸. نور مجرّد «سه جلد» یادنامه عارف بالله و بأمرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من برکات تربته
- این کتاب مجموعه ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّ ظلّه العالی است که در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.
۲۹. جذبه عشق تفسیر آیه شریفه: وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
- تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّ ظلّه العالی و بررسی ارزش و ضرورت عشق پروردگار و راههای تحصیل محبت الهی.

۳۰. **گلشن أحباب در کیفیت سیر و سلوک اُولی الألباب** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیة‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدظله‌العالی در جلسات انس و ذکر خداوند

نکات و موضوعاتی همچون: توحید حضرت حق، تبعیت از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، مراقبه، عشق و محبت، طلب، تسلیم، ذکر، ابتلائات راه خدا، معرفت نفس، تهذیب و مجاهده با نفس و فناء فی الله، عمده محتوای این جلسات بوده است.

۳۱. **باده توحید در کربلای عشق** مجموعه مواعظ حضرت آیة‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در دهه اول ماه محرم الحرام سنه ۱۴۱۵ هجریه قمریه شرح و توضیح برخی از کلمات در ربار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و ادعیه منسوب به ایشان، فقر و احتیاج تمامی موجودات به پروردگار، قطع تعلقات و دلبستگی‌ها به غیر خدا و فلسفه نزول بلاها بر مؤمنین، برخی از مباحثی است که در این مجالس بررسی گردیده است.



اکثر این کتب تحت إشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام